سوء ازدواج

— یا داستان —

وصلت اجباری

— تألیف —

آقا میرزا محمد خان — جودی

اول اسفند ۱۳۰۵

قیمت ۶ قران

از انتشارات نمرهٔ (۴۰) کتابخانه اقبال جلوخان شمس العماره

طهران

مطبعه سعادت

) طهران

سوء ازدواج

یا داستان

(وصلت اجباری)

نگارش

آقا میرزا محمد خان - جودی

از نشریات کتابخانه اقبال

ناشر - حسین اقبال

طهران - ۱۳۰۵

محل فروش کتابخانه اقبال

مطبعهٔ (سعادت) طهران

تذکر

سوء ازدواج (یا) داستان وصلت اجباری

بقلم فاضل دانشمند آقامیرزا محمدخان جودی رئیس محترم پست لنگرود
است که مقام او مستغنی از توصیف میباشد — این رساله حقایق (سوء
ازدواج) و مراتب تشکیل خانوادکی و مسائل مهمه بلکه مهمترین
اطلاعات اجتماعی را با بهترین طرزی در طی فصول و حکایات شیرین و
بیانات عالی شرح داده است نویسنده محترم دارای احساسات پاك وصمیمی
واز تمام آثار قلمی ایشان یك ذوق ادبی و یك حس پاك ایرانیت تراوش
مینماید — این داستان و سرگذشت رقت آور در حدود سال (۱۳۲۸)
هجری در گیلان واقع و از نقطه نظر اجتماعی و سوء تشکیل خانوادکی
برشته تحریر کشیده شد —

بلی آنچه مارا از سعادت حسن تشکیلات خانوادکی باز داشته
بالاخره درهای امید و نیك بختی را بروی ما بسته و ما را در پ
پرده سوء اخلاق دچار بدبختیهای گوناگون نموده است همانا عدم رعایت
دستورهای عالیه صاحب شریعت نبوی (ص) وتعلیمات مقدسه سهل وسا
دیانت حقه اسلامی است

که در نتیجه گرفتار بحرانهای مالی و وضعیات سوء اقتصادی ش
و باز تنبیه نمی‌شویم — در خاتمه قرائت این رساله نفیس را بعموم قار
توصیه و مطالعه این کتاب عالی را تاکید مینمایم

— سید حسین رمزی —

مقدمه

سخن را به سپاس و ستایش کردگار داننده آغاز کرده و عرض مینماید: یکی از مصائب اجتماعی و دردهای بی پایان عمومی که بدبختانه باما دست بگریبان است سوء جریان تأهل و تزویج میباشد ـ بر خلاف عقل وخرد و معمول ممالك متمدنه عالم که حقاً میبایستی دراطراف این امر مهم اساسی مطالعات عمیقه بعمل آید ماآن را مانند سایر قضایای عادی و سطحی به بی‌قیدی وسهل انکاری گرفته ویاآلت ملعبه وبازیچه هوسات خود قرار داده، اظهارات اقوام و عشیره و تمجیدات فامیل و آشنا را از طرز و ترتیب وصلت برعقل و احساسات خود ترجیح و غلبه داده و در نتیجه بدون آنکه طرفین یعني زوج وزوجهٔ حقیقی شخصاً ازعادات و اخلاق و احساسات یکدیگر کمترین اطلاع و کوچکترین سابقهٔ داشته باشند مانند دوبیگانه که وحدت هیچ گونه عواطف در آنها وجود ندارد در تحت عنوان زن و شوهر قرار میگیرند.

مضار و مفاسد این قبیل زناشوئی بقدری در مملکت ما محسوس است که محتاج به اقامه هیچ گونه شاهد و برهاني نیستیم ـ کثرت اختلافات و منازعات خانگی که بالاخره منجر بفصل و فسخ وصلت و طلاق میگردد بقدری است که نظیر آن در هیچ یك از ممالك متمدنه دنیا

ادبي وشاهكار هاى رمان نويسي دراين كتاب رعايت گردد . اميدواريم
كه هموطنـان عزيز ما در سايه علم و دانش عواقب و خيمه اين قبيل
وصلت‌هاى ناهنجاررا در نظر گرفته وفرزندان عزيز خودرا به‌امرمهمي
كه‌حسن تشكيلات اجتماعى بايد درروى آن طرح و بناشود مجبور نسازند
و اختيارات آنان را سلب ننمايند ماازبسط وتطويل مقدمه كتاب‌خود
صرف نظر كرده باصل مطلب ميپردازيم

✻ وصلت اجباری ✻

فصل اول

اطلاع از وصلت و امتناع ـ اندرز و نصیحت
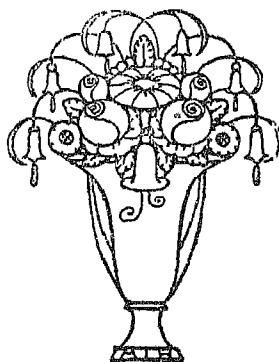
در حدود سال ۱۳۲۸ هجری حاجی محمدمهدی تاجر تصمیم گرفت
که صبیهٔ یکی از تجار متمول مقیم رشت را که در ثروت و مکنت شخصی
برابر او بود برای حسین آقا یعنی اولین فرزند هنرمند خویش تزویج
نماید ـ همینکه این خبر بسمع حسین آقای مزبور رسید با اطلاعات صحیحه
و سوابق کاملی که از وضعیات فامیل دختر و طرز اخلاق و حالات و
عادات آن عائله داشت دانست که این وصلت بکلی مغایر و مخالف انتظار
یك نفر جوان متجددی مانند اوست ـ او بخوبی حس کرده بود این
سیستم زناشوئی که ارکان حقیقی یعنی زن و شوهر از اخلاق و عادات
یکدیگر بیگانه و بعلاوه دلهای آنان فرسنگها از یکدیگر دور است چه
مفاسدی را در بر خواهد داشت . بنا بر این حسین آقا محض جلوگیری
و منصرف ساختن پدر از این تصمیم بوسیله یکی از دوستان خویش عدم
رغبت و رضایت خودرا بمفهوم ذیل خاطر [illegible]

از اینکه موقعیت امروزهٔ من باید صرف تکمیل تحصیل شود بهیچوجه مقتضی برای قبول تزویج و تأهل نیست خصوصاً با اطلاعاتی که در دقایق زندکانی و عادات این خانواده دارم قطعا از اظهار میل و علاقه نسبت باین وصلت خود داری نموده و چنانچه تصمیم آن پدر عزیز جدا به تأهل این بنده قرار گرفته بهتر آنست یك نقطهٔ دیگری را که رغبت من نیز دخالت داشته باشد اختیار فرمائید و الا بدانید که « وصلت اجباری » عواقب وخیمی را تولید کرده و درست مخالف آن چیزهائی واقع خواهد شد که شما بحساب خود تصور نموده اید

حاجی بعد از وصول این پیغام بفاصله یك روز پسر را بخانه احضار کرده در یك اطاق کوچکی که فرش آن عبارت از چند تخته حصیر و یك قالیچه مندرس بود جلوس نموده محض احتیاط درب اطاق را نیز از طرف داخلی بسته بعد از چند دقیقه تأمل برای اختیار لهجه و سیمای مخصوصی آنکاه سر بلند کرده بایك چهرهٔ عبوس وجبههٔ خشمکین اولین کلمات صحبت خود را باپسر متجددی که در همه چیز حتی ازوضع وفرم لباس نیز بااو مخالف است باین طریق شروع به نصیحت نمود:

— حسین آقا! آیا بعد از چندین سال بقول خودت تحصیل وبعقیده من عطالت این نکته را احساس کردهٔ که هیچ پدری ممکن نیست راضی به خسارت و ضرر و صدمه و زوال فرزند خود بشود یانه ؟

— بلی این حقیقت را حتی قبل از شروع به تحصیل و مدتها قبل از آن که در مدرسه قدم بگذارم بخوبی دانسته و فهمیده بودم مقصود

از این فرمایش چیست ؟

— هیچ ، مقصودی نداشتم جز اینکه بتو بگویم که من هرگز بصدمه وضرر تو راضی نبوده ونیستم وهمچنین در وصلتی که نیت دارم کاملا رعایت صرفه و صلاح تو شده و بطور خلاصه این ازدواج موجب سعادتمندی و کامکاری خواهد شد ـ تو بواسطهٔ احساسات کودکانه یا مزخرفاتی که دوستان و رفقای لامذهب تو بتو القاء کرده اند در مقام استنکاف وامتناع از وقوع این وصلت بر آمده و بی میلی وعدم رغبت خود را بوسیلهٔ یك پیغام خاطر نشان ساختهٔ آیا اکنون فهمیدی که تو دستخوش احساسات جاهلانهٔ خود شده و این پیغام تو حاکی از بیمغزی و ابلهی تر بوده ؟

— پدر عزیزم اولا نمیفهمم چه دقایق و نکاتی دراطراف این وصلت وجود دارد که موجب سعادت و خوشبختی من خواهد شد بهتران بود تصریح میفرمودید. ثانیا من تسلیم عواطف جاهلانه یا وصایای دوستانم نشده بلکه عقل وخرد یعنی این بهترین موهب الهی که برای تشخیص نفع وضرر در وجود انسان بودیعه گذارده شده بمن حکم میکند که حقاً باید از این وصلت کناره گیری کرده و نگذارم که زندگانی آتیه من قرین بدبختی گردد.

— عجبا چه بچهٔ بیهوشی هستی که از اشارات بهتر از تصریح چیزی منتقل نمی شوی مگر نمیدانی ثروت ومکنت طرف تو چندین مقابل بیشتر از تمول من است وتنها اولاد منحصر بفرد او منحصر بهمین یك دختر است که چند سالی طول نخواهد کشید او ومن بواسطه کهولت و تنرس،

بسرای دیگر شتافته و تمام مکنت بی‌پایان او متعلق به زوجهٔ تو خواهد شد در این صورت تو صاحب همه چیز هستی و چه‌سعادتی میتوانی بهتر از این تحصیل کنی ؟

— پدرجان ـ من مراتب عقل و خردمندی شما را بیشتر از این تصور میکنم که برای این قبیل خیالات نفسانی وآسایش شیطانی اقدام بیك چنین امر مهمی فرموده و سعادت آتیه مرا قرین مخاطره و تهدید قرار دهید . آیا شما مرا برای مکنت و ثروت او تحریص و ترغیب به‌قبول این زناشوئی میکنید آیا شما نفهمیدید که گردش روزگار ممکن است در حیات شما بکلی مخالف آنچه را که پیش بینی کرده‌اید واقع سازد ؟

آیا ممکن نیست که من درزمان حیات شمامرده وآن دختر بیچاره آسوده شود یا آن دختر در زمان حیات پدر وداع نماید یا دست روزگار حوادث مخصوصی ایجاد کند که دیناری از ثروت و تمول پدر او بماواصل نشود ؟ آیا شما سعادت‌را درمکنت وثروت و کثرت مال و منال دانسته‌اید افسوس که حقایق بکلی غیر آنست که جنابعالی پیش گوئی میفرمائید ؟!

حاجی که‌ازاین حاضرجوابی وشدت‌امتناع حسین‌آقاواقعاً خشمگین شده بود در جواب این فراز گفت : من میخواهم بیشتر از این درمباحث علمی و اجتماعی با تو سخنوری نکرده باشم همینقدر میگویم سعادت در دنیای کنونی مربوط بپول و ثروت است . یك آدم بی‌چیز و فقیر هرگز روی سعادت و اقبال نخواهد دید لیکن راجع بسایر مذاکراتی که کردی تجربه‌بمن ثابت کرده ودرمدت هفتادسال زندگی که سرد وگرم روزگار را

چشیده‌ام میدانم در هرصورت این وصلت مایهٔ سعادت تو است .

— فرمایشات حکیمانه و مطالب فیلسوفانهٔ پدرعزیزرا برای یك شخصیکه در مسلك و طریق زندگانیش باشما موافق و هم عقیده و طرز رفتارش با جنابعالی توافق داشته باشد کاملا تصدیق مینمایم — لکن در بارهٔ خود کوچکترین فایده‌وکمترین نتیجه‌راتحصیل نکرده‌بلکه ذرهٔدرقلب من اثروحسن تاثیر نبخشیده است

لزوماً عرض میکنم که زناشوئی ایدامربوطبه ثروت و مکنت طرفین نیست بلکه وحدت اخلاق و احساسات و توافق عادات و عشق ومحبت قلبي وحقیقي شرط مهم حسن اشتراك زندگانی است من بخوبي از وضعیات این خانواده واقف و از جزئیات اخلاق و افکار این دختر که .براي من میخواهید نامزد نمائید آگاهم باید تصدیق کنید که برای من و او ممکن نیست یك عمري را بخرمی وخوشي بپایان آورده وگرفتار کدورت ودلتنگی نباشیم — من بشما وضوحاً میگویم و محتاج نیستم که مخفی بدارم این دختر بدبخت بواسطهٔ اهمال وعدم مواظبت اولیاء خودش ازتمام معلومات ومحفوظات علمی و ادبی محروم است — تمام معلومات او منحصر بخواندن یك کتاب موش و گربه و دورهٔ درس او چندین سال قبل در مکتب خانه قدیم ملاباجي همسایه بپایان آمده . او از همه چیز دنیا بی اطلاعست وبارسوم و آداب امروزی جوانان دنیا و متمدنین آشنا نیست براي من یك نفر زوجهٔ شایسته است که اقلا یك رشته از معلومات مقدماتی را درحافظهٔ خود سپرده و باترتیب شوهر داری امروزه آگاه و آشنا باشد .

— این چه مزخرفاتی است که تو میگوئی یك دختر مسلمان همینکه دارای حیا و عفت شد جامع تمام محسنات است، تو چه کار به معلومات او داری معلومات دیگر چه محفوظات چه چیز است؟ آیا معلومات و محفوظات همینها ست که تو حفظ کرده و همان کفش و لباسی است که تو پوشیدهٔ — تو چه مزیتی بر او داری — چه محسناتی در خود مشاهده میکنی که این دختر فاقد آنست آیا همین که تو یك زنار بسته و مانند بوزینه گردن خود را بقلاده انداخته و یك کفش را در کفش دیگر باسم پوتین و کالوش پوشیده و موی سر خود را مانند فرنگی ها ماشین کردهٔ از آداب شرع پیغمبر خارج شدهٔ کافی است که مردم تصدیق کنند که تو امتیازاتی را دارا هستی که لباس قدیمی و بلند آن دختر محجوب ندارد این حرفها قباحت و وقاحت دارد!!

— پدرجان خیلی افسوس میخورم که نمیتوانم چیزی را بجنابعالی بفهمانم همینقدر میگویم یك نفر دختر یا زن امروزی باید چیزهائی بداند که غیر از قصه موش و گربه باشد یعنی خیاطی — طباخی — خانه داری — یکدوره تاریخ — یك رشته ادبیات — باضافه سواد کامل و سایر چیزهائی که من از ذکر ان نزد امثال جنابعالی حذر میکنم و این دختر هیچ یك از اینها را دارا نیست.

— حاجی تکانی بخود داده گفت: بشو گفتم که در این چند سالی که بر خلاف میل و رضای من بمدارس جدیده که جز نشر موهومات امثال گردش کره و اینکه آب بخار شده و بالاخره بشکل باران و برف نزول

مینماید وفته وخرافات ومهملات دیگر که تمامش مخالف شریعت است شنیده و مخصوصاً القاآت برخی فرنگی مآبها را در سینه خود سپرده ای تو فعلا بیك نفر مجوس و نصرانی بیشتر نزدیك وشبیهی تا بیك نفر مسلمان وشیعه اثناعشری اینست که نصایح پدرانه وپندهای گرانبهای مرا که در صورت دقت وقبول هر یك کلمه بیشتر از صدها هزار تومان برای تو ارزش دارد بمفت و رایگان از چنك میدهی ودرمقابل نصایح واندرز من جهل مرکب شده وابداً حاضر برای قبول فرمایشات چون من پدر جهان دیده وپیر تجربه آموخته که بجز سعادت وخوش بختی تو قصد دیگری ندارد نیستی خداوند امثال شما پسران ناخلف را که موجب زحمت ابوین هستید هدایت کند .

— پدر عزیزم مباحثه من وشما نزدیك است بمشاجره ومبارزه تبدیل شود ومن میل ندارم بطول این صحبتها ومذاکرات کسل وملول شوم وهمینقدر بالصراحه عرض میکنم که من ابدا برای پذیرائی این فرمایشات خشن که دل هر جوان دانشمندی را جریحه دار میسازد حاضر نیستم ودر یك جمله مختصر توضیح میدهم که اگر این (وصلت اجباری) صورت انجام پذیرد یك عاقبت بسیار وخیمی در بر خواهد داشت که شما ابداً منتظر آن نیستید !

— چه میگوئی !! ملایمت من بقدری ترا جسور ساخت که نسبت بمن اعتراض واطالهٔ لسان مینمائی اگر من یك پدر دیگری بودم بتو میفهمانیدم وظیفهٔ یك پسر ابله و بی شعور بکلی غیر از این است که تو نسبت بپدرت مجرا میداری

آري لحن ملايمي که من در صحبت خود اختیار کردم ترا نسبت بمن گستا
ساخته ومن هم بتو میگویم که قطع نظر از اینهمه گفت وشنود تو مل
و مجبوري که باین وصلت رضایت بدهی والسلام این گفته و عبای خود
که بزمین افتاده بود مجدداً بدوش افکنده و بی‌نظمی عمامه‌را اصلاح نم
از در بیرون رفت .

فصل دوم

اندیشه و فکر

حسین آقا بعد از خارج شدن حاجی مدتی در دریای بهت وحیرت
شناور گردیده از بدبختي خود متأثر و بر سماجت پدر متاسف بود — دانست
دلایل منطقی او در برابر اصرار پدر ذرۀ احراز تأثیر نکرده وخواه
نخواهی ملزم است که این زنا شوئی را قبول کند از طرفي دیگر همینه
باخلاق وعادات (مهر آمیز) ووضعیات فامیل نامزد خود متوجه وآدا
ورسوم آنها را در نظر میگرفت کمترین رغبتي در خود احساس نمینم
بلکه چون میدانست اساس سعادت حسن تشکیل خانواده مربوط بحسا
جریان وصلت وزناشوئی است وچون طرف مقابل هیچگونه صلاحی
برای شرکت بازندگانی او ندارد از همین دقیقه مراتب بي پایان بدبختی
که نصیب او ومو الید او خواهند گردید نصب العین نموده و نفرت مخصو
را در خود احساس مینمود . بیشتر از یکساعت این جوان بدبخت که منتا
بود ازعمر و لذت زندگانی برخوردار گردد در اندیشه رد و قبول این ازو

بود عقل و هوش امتناع و تسلیم در کله این جوان بیچاره در کشمکش و قطرات عرق از پیشانی او جاری شده و از گونه هایش عبور کرده و فرو میریخت بعد از یکساعت توقف در آن اطاق محقر و فضای تنك و تاریك بآهستگی از جیب خود دستمالی بیرون آورده عرق جبین را پاك کرده بایك التهاب و آشفتگی مخصوصی که خبر از اتخاذ یك تصمیم قطعی و عزم تزلزل ناپذیرش میداد این کلمات را بر زبان جاری ساخت :

«نه من حاضر نیستم عمر خودرا بایك دختر وحشی و بی هنر بپایان»
«آرم من نمیخواهم یك بیگانه فاقد الصلاح شریك زندگی و حیوة من بشود.»
«من در اطراف این وصلت خیلی دقت کردم و تمام دقایق آنرا بخوبی»
«تحت نظر و مطالعه قرار دادم ورای قطعی از محکمهٔ عقل من اینطور»
«صادر شد که این وصلت بکلی برخلاف مصالح من است . اگر چه در»
«نظر گرفته بودم عجالتاً تاچند سال دیگر یعنی تاپایان تحصیلات و فراغت»
«از مدرسه از قبول تأهل جدا خودداری کنم اکنون بنا بمقتضیات موقع»
«این تصمیم را تغییر داده حاضرم خود را بتاکید پدرم تسلیم نمایم اما»
«این زناشوئی و تأهل باید بطوری صورت گیرد که علاقه و نظریات من»
«کاملا دخالت داشته باشد و در هر صورت چون از تاریخچه زندگانی»
«یك فامیلی که از آن میان (مهرآمیز) را برای من انتخاب کرده اند»
«اطلاعات کامل دارم رضایت نخواهم داد ــ من مقاومت خواهم کرد که»
«این وصلت انجام پذیر نگردد ــ لیکن اگر من مغلوب و مقهور شدم»
«و نتوانستم رای و عقیدهٔ سخیفهٔ پدر و کسان خودرا برعایت این نکات»

«اساسي متوجه و بفسخ این نیت معطوف دارم آنوقت بیك اقدام»
«هولناکي متشبث خواهم‌شد یا خود را معدوم یا طرف را هلاك خواهم»
«ساخت این آخرین تصمیم قطعي من‌است و بهیچوجه تغییر پذیر نخواهد»
«بود آری یا من باید معدوم شوم یا او وشق ثالثي نیست که اختیار کنم»
«و در اولین فرصت همین تصمیم خودرا صریحاً به پدر و مادر و سایر»
«کسان خود ابلاغ خواهم‌نمود که این معامله برای شما خیلی گران تمام»
«خواهد شد در عوض سودي که منتظر ید از این سودا یك زیان»
«مدهش و خسارات جبران ناپذیری عاید شما خواهد گردید من بآنها»
«خواهم گفت که آزاد خلق شده‌ام و باید آزادانه بمیرم هیچ کس حق ندارد»
«در صورتیکه من مراعات آزادي دیگران را کرده باشم آسایش وآزادي»
«مرا ازمن سلب نماید من چرا باید خودرا فدیهٔ احساسات و هوسات»
«نفع پرستانهٔ آنها قرار دهم . پدرم میخواهد با این وصلت واقعاً»
«تجارت کرده و مبالغ هنگفتی بر سرمایه اقتصادی خود بیفزاید اما من»
«که منتظر دیناری منافع مادی نیستم چرا باید یك عمر دراز در سوز و گداز»
بوده خودوسعادت زندگانی آتیهٔ خود را در ورطه هولناکي رت نمایم که
نجات از آن«مقدور و میسر نباشد»

آنگاه بقدر دو دقیقه سکوت کرده از اطاق بیرون آمده بعمارت اندرونی که حیات علیحده و بین آن‌را بامنزل کنوني فاصله انداخته روانه شد . توضیحاً میگوئیم که عمارت اندروني که مشتمل برچندین اطاق فوقاني و تحتاني است کاملا اختصاص بحسین آقا دارد که هریك از

اطاق‌های آنرا برطبق ذوق و سلیقه خود اختصاص بکاری داده‌است که‌از آنجمله اطاق خواب توالت اطاق تحریر ـ اطاق انتظا ر و پذیرائی .

بمحض دخول در حیاط دیگر مشاهده کرد که اخوان کوچك سه چهار ساله ٬ آن کودکان ملوس مشغول بازی هستند همینکه برادر بزرك خودرا دیدند دست از بازی کشیده بسوی او رفتند حسین آقا نیز با هریك اظهـار ملاطفتي کرده و برخلاف سابق که بقدر یك ساعت از اوقات عصر خود را به نوازش اخوان کوچك خود مشغول میداشت چندان مکثی در آنجا ننموده اطفال و امرخص کرده بطرف طبقات فوق عمارت روانه شد درحالتی که آرزو میکرد کاش مانند این دو کودك سرگرم بازي بوده و سنش اقتضا نمیداشت که باره نا ملایمات و مشاهدات ناگوار را ملاحظه نماید یا أقلا باقتضای صغر سن پدرش اصراری در این وصلت نمیداشت درپایان این اندیشه خودرا روبروی اطاق‌خواب دید درحالتی که مشغول گشودن درب بود احساس کرد که بواسطه سنگینی و فشار خیال دورانی درسرش عارض شده و محتاج است ساعتی چند استراحت کنند این‌بود که خود را به تخت خواب افکنده بعدازنیم ساعت بخواب رفت .

فصل سوم

توطئه وتشبث

در این ساعت اول غروب آفتاب بود که حاجي محمد مهدي درب حجره را بسته و اجزاء دار التجاره خود را مرخص نموده بخانه میآمد امروز بر خلاف عادت سابق خیلی ملول بنظر میرسید معلوم بود که از محاورهٔ با پسر خوشنود نیست بهمین جهت تمام اوقات عصر را در حجره بخیال و اندیشه گذرانیده بود . حاجی وارد منزل شد و به اطاق خود رفت در حالتیکه همان لحظه شاگرد حجره چرتکه و دفاتر حساب را الیز بمشار الیه تحویل داد . حاجی شال کمر را باز کرده و عمامه را بر فراز طاقچه نهاده عبا را در گوشهٔ اطاق گذارده چرتکه را در دست گرفته و خود در اندیشه فرو رفت هنوز خاتمه بخیالات نداده بود که ورود مادر حسین آقا با عدال حاجي ناگهان مالیخولیای او را قطع و بطرف خود متوجه ساخت .

هنوز زن حاجي از خستگی ونفس کشیدن پیاپی راحت نشده ومشغول بیرون کردن جواهر وتزیینات خودبود که حاجی فریاد کرد چرا دیر کردي ؟

— آخر زن حاجی نبود .

— کجا رفته بود آخر ملاقات کردی یانه

— بلی حمام بود بعد از مدتي بخانه آمدند .

— خوب آخر چه شد ؟

— دیروز من گفتم که حاضرند و معطلی ندارند امروز من محض اطمینان خاطر شما رفتم لیکن شما بفرمائید که آیا سفارش شیرینی کرده‌اید و کی حاضر میشود.

— بله همانطور که گفته بودی دیروز صبح دستور دادم و قناد میگوید تا روز پنجشنبه (چهار روز دیگر حاضر میشود) آیا زن حاجي از شما خوب پذیرائي کرد ؟

— بله بطوریکه من ابداً منتظر اینهمه احترامات و تکریمات نبودم ــ بقرار معلوم خیلی مایلند که این وصلت زودتر انجام گیرد آنها حاضرند که امشب عمل ختم شود ده مرتبه مرا دعوت کردند تا امروز رفتم .

— از طلاآلات وجواهراتي که فرستاده بودم اظهار خورسندي نموده اند و رضایت داشتند ؟

— بله خیلی هم اظهار امتنان نمودند .

— هیچ فهمیدهٔ یا بنظر خودت تخمین کردهٔ که عروس ما چقدر جهیزیه خواهد آورد ؟

— آنطوری که بنظر من میآید هشت نه هزار تومان !

— حاجی در اینجا از کثرت شعف و شادي چشمانش برق زده بر-خاسته بدو زانو نشست در حالتیکه رشتهٔ صحبت را مجددا از اینجا ادامه داد : مستغلات و مزرعه چطور ؟

— عجب است ! شما از من میپرسید در حالتیکه خودتان پارسال

بمن فرموده بد که حاجی گفته بیست باب دکاکین بهجتیه و ۱٤ جریب مزرعه مرغوب علی آباد را باین دختر بخشیده است .

— آه ! راست کفتی فراموش کرده بودم بله بله خود حاجی مخصوصا بمن گفته بود اما با وجود اینهمه ثروت و مکنت این پسره احمق را ببین چقدر بی شعور و بی مدرك است ؟

— کدام پسره را میفرمائید .

— حسین آقا را میگویم مگر از مذاکرات امروزی ما مطلع نیستی ؟

— نه چه مذاکراتی باکی من از بعداز ظهر بیرون رفته بودم والان می آیم .

— به من بعقیدهٔ خودم خواستم باو بشارت و مژده بدهم که خداوند چه نعمتی را باو عطا فرموده و بهمین سبب طرف عصر اورا بخانه احضار همینکه این صحبت را بمیان نهادم بازدیدم همان مزخرفاتی راکه برای من پیغام کرده بود تجدید نمود لیکن این دفعه باکمال شدت علاوه کرد که جدا راضی نخواهد شد ــ لحن پیغام دیروزهٔ او بسیار ملایمتر ازجواب امروزی او بود هر چند نصیحتش کردم توبیخ و ملامتش نمودم همه را بافلسفه بافی و مزخرفات جواب گفت واقعاً ببین این فکلی هـا چقدر اخلاق این طفل را فاسد کرده اند مثلادر نظر حسین آقا در این شهر هیچکس عاقلتر از او پیدا نمیشود مقصودم آنست هرچه خواستم رضایت اورا بدست بیاورم امتناع نمود چون دیدم نصیحت و ملایمت اثر نمیکند بکمال خشونت باو گفتم که او مجبور است این وصلت را قبول کند .

ــ سید حسین رمزی ــ

— خوب نکردي که سخت گیری و تهدیدش نمودي.

— آخر چه بکنم دیدم پند و نصیحت بخرج این بي شعور نمي رود خواستم اورا تنبیه سازم اندکي تندي وتشدد کردم بی خیال باش اهمیت ندارد!

— خوب بالاخره چه شد؟

— گفتم که، راضی نشد!

— عجب مطلب تازهٔ ؟! پس خود شما امروز بااو مذاکرده اید ؟

— بله چه کنم دیدم ازپیغام فایدهٔ مترتب نیست جز آنکه اشخاص اسرار ما را بفهمندو پی بکار ما برده از وضعیات مامطلع بشوند این بود که خودم صریحا باو اظهار کردم.

— اگر من در منزل بودم شما را از تلاقی با او ممانعت میکردم چکارش داشتید ـ بعلاوه تغیر شما بي موقع و خنك بود و البته میدانید که رضایت حسین آقا شرط اول صحت تزویج است اگراو راضي نباشد این وصلت انجام گیرد آنوقت این مسئله ورد زبان خاص و عام شده مامفتضح خواهیم شد.

— خوب حالا چه باید کرد؟

— حالا شما لازم است که با او بکمال مهرباني رفتار کنیدو بلکه رنجش خاطراو را برطرف سازید و ابدا دراینخصوص بااو صحبت نکنید تا من خودم از او ملاقاتي کرده و با وسایل وتدابیری که خودم در نظر دارم موجبات استرضای خاطراو را فراهم کرده واسباب رغبت اورا باین زنا شوئي ایجاد نمایم مخصوصا بشما عرض میکنم که شما خود را برای پرداختن ترتیبات

خارجي حاضر کنید و ابدا در امور داخلي این قضیه که باید بمصرف من انجام بگیرد مداخله نفرمائید .

— بسیار خوب چه وقت با او صحبت خواهي کرد .

— همین امشب

— آیا امیدوار هستی که او راضي میشود یا خیر

— عجب سؤال غریبي ! خوب واضح است بـا چهار کلمه حرف حسابي و دلایل زنانکی براه میآید منتها شما نمیدانید که پایهٔ صحبت را باید از چه بناکنید اینطور پیش میآید بااینحال علاج کار در دست من است و شما ابدا تشویش نداشته باشید — واقعاً دراین ادعا حاجیه خانم هیچ گونه اشکالی را مشاهده نمیکرد و ابدا تصور نمي‌نمود که امتناع و تمرد حسین آقا از این بابت علل خارجي یا پایه و اساسی داشته باشد بلکه عقیده اش براین بود که حسین آقا بواسطهٔ خشونت و سخت گوئی پدر مجبور شده است که علي الظاهر امتناع کند وهمینکه این کدورت ازقلب او مرتفع شود هیچ گونه اشکالی براي وقوع وصلت وجود نخواهد داشت .

— بسیار خوب پس من فردا منتظر نتیجه خواهم بود .

— هیچ فردا لازم نکرده من هم اکنون تا یك ساعت دیگر نتیجه رضایت بخشی تحصیل کرده وخبر خواهم داد که شما بکلي راحت وخیالتان آسوده باشد این جوابهائي کـه بشما گفته و مـوجب ملالت شمـا را فراهم کرده فقط بواسطهٔ غرور جوانی و طرز رفتار و کردار بعضي از رفقای خود تعلیم گرفته و بعضي ازقطعات آنراهم از کتب ضاله واباطیل

که باصطلاح خودش (رمان) میگویند و تمام اوقات شب بخواندن و مطالعه آنها صرف میکند اقتباس کرده و بشما پس داده است — البته جوان است و شما نباید از طرز صحبت اودلتنك و ملول شده باشید

— بله با همین فکلي ها و آزادیخواهان و بقول خودش متجددین این پسره را خراب و بالاخره از راه بیرون کرده و این گونه مزخرفات بکله و مغزش فرو برده‌اند

خوب حالا حسین آقا کجااست ؟

— باید در آن خانه باشد

— حاجیه خانم از جا برخواسته و گفت هرچه زودتر بهتراست من حالا نزد او میروم و باخوشنودی کامل مراجعت خواهم کرد این گفته و از اطاق بیرون آمده راه حیاط دیگر پیش گرفت .

محض مزید بصیرت خوانندگان ما چند سطري از کتاب خودرا به معرفی زن حاجی یا مادر حسین‌آقا اختصاص میدهیم : مشار الیها اگرچه یك زن چهل و پنجساله بود لیکن چشمان براق و گیرنده و گونه های سرخ فام و گلگوناش بیادکار دوره حسن و وجاهت در چهره‌اش هویدا بود هنوز ازخوشگلی های زمان شباب او حکایت کرده و نمایندهٔ طراوت دیرینه اوبوده ـ این زن که به حاجیه خانم موسوم است یکی از نسوانیست که بکلی فناتیك و از موهوم پرستان صرف بشمار میآید . همانقدر که حاجی محمدمهدی از مشاهده وضعیات جوانان ودنیای امروزي متنفر بود حاجیه خانم نیزازحیث حفظرسوم وقواعد فرسوده وپوسیده

از وضع و فرم لباس و علاقه‌مندي بجزئيات آداب قديمه از شوهر خود عقب نميماند . وحدت اخلاق و احساسات اين زن و شوهر واقعاً جاي تعجب بود كه پيوسته متفقاً حسين آقاي جوان را كه بتازكي .بر خلاف ميل و مسلك آنهـا در صدد تحصيل علم بر آمده و پس از اطلاع و آگاهي برطرز زندگي كنوني درست نقطه مخالف پدر ومادر واقع گرديده ملامت وتوبيخش مينمودند ــ مخصوصاً حاجيه خانم كراراً گوشزدفرزند خود نموده بود كه از قرائت و مراجعهٔ كتب ضاله كه بواسطه فرنگيها تحرير وتدوين شده اجتناب كرده واز آداب‌وسليقه معموله آنها اكيداً پرهيز نموده و حتي وضع لباس خودرا نيز تغيير دهد او معتقد باين بود كه مهر مادري او فقط تاحدي محكم است كه حسين‌آقا ازفرمايشات و نصايح خردمندانه پدر كه بمنزلهٔ احكام آسماني است تمرد و سر پيچي نكند و الا او را كان لم‌يكن پنداشته‌وهرگزمايل‌نخواهد بود كه‌حسين‌آقا را فرزند خويش خطاب نمايد .!

بدبخت حسين آقا كه بدست پدر و مادر گرفتار و دچار يك‌بدبختي شده و نميتواند آنها را باهرگونه دلايلي بصحت اقوال و اظهارات خود اقناع كند ــ زيرا اين عقايد سخيفه و آراء فاسده از يك قرن قبل در كله پدر و مادر او جـاي گير شده و باين آساني ممكن نيست از مغز آنها خارج گردد :

فصل چهارم

محاورهٔ مادر و پسر ـ دلایل قطعی در عالم امتناع

بصدای کوبیدن درب اطاق حسین آقا ازخواب بیدار گردید کیست؟

— منم، مادرت دررا باز کن

— حسین آقا مجبور شد که از بستر خواب بر خواسته همینکه درب را باز کرد مادر بانك بروی زد که چرا تاکنون مرا درعقب درب منتظر گذاشته ! و جوابم نگفتی !

— به بخشید در خواب بودم .

— خواب برای چه اکنون که موقع خوابیدن نیست !

— چه کنم درد سری عارض شد مجبور شدم استراحت کنم .

— البته زکام کرده بودی

— خیر عارضه زکام دخالتی نداشته ولیکن علت آنرا نمیدانم .

— بلی بلی تصرف هوا بوده کراراً بتو سفارش کردم که هرگز سر- برهنه مخواب و همیشه در موقع خواب شب کلاهی بسرت بگذار گوش نکردید نتیجه نگذاشتن کلاه در موقع خواب بسر اینست که زکام میکنید آخر این قدیمی های بیچاره و این عقلائی که دنیا برای خاطر عقل و دانش آنها برقرار مانده برای هرقاعده وقانونی که وضع کرده اند فوایدی هم تصور نموده اند مثلایکی همین شب کلاهست !

— بله ممکن است اینطور باشد !

— اکنون حالت چطور است ؟

— الحمدلله بد نیست و تا اندازهٔ راحتم امـا چه شده که سرکار علیه دراین موقع باطاق من تشریف آوردید زیرا تاکنون کمتر دیده‌ام که مرا سرافراز فرمائید ؟

— من آمدم ترا نصیحت کرده و متنبه سازم ازحرکات امروزی شما

— چه حرکتي بوده بفرمائید .

— از طرز مصاحبه و گفتگوی امروزی تو با پدرت .

— من چیزی بر خلاف ادب بایشان عرض نکردم .

— چگونه بي ادبی نکردهٔ که حاجي آقا با آنهمه مهر و محبتي که بتو دارد از طرز مصاحبهٔ تو خشمگین و متغیر شده است .

— اگر هم تغییري کرده اند بی اساس بوده و درهر صورت مطمئن باشید که ازطرف بنده نسبت بمقام ایشان اسائهٔ ادبی نشده ونخواهدشد

— چه اسائه ادبی بالاتر از اینست که از امر و حکم پدر تخلف و امتناع نمائي و نسبت باو اطالهٔ لسان بکني .

— این نکته را در هر موردی نمیتوان اطلاق کرد مثلاً اگر پدرم کاری را رجوع یا امری صادر کند که موجب خسران من و ضرراو باشد یا اگر در اشتباه باشد آیا وظیفهٔ من نیست که او را بر غفلت خود آگاه ساخته به خبط و خطای عقیدهٔ او متوجه دارم و آیا این مسئله در حکم بی ادبي است ؟

— دراین موارد خیر ولی میداني که پدرت با آنهمه عقل و دانش

هرگز چنین حکمي را نسبت بتو نخواهد فرمود .

— بد بختانه امروز اینطور شد !

— مگر بتو چه تکلیف کرد ؟

— بمن گفت که رضایت خود را از وصلتی که در نظر گرفته یا نیت وتصمیم کرده‌اند اظهار بدارم من چون دیدم این معامله سراسرزیان است با دلایل علمي و عقلي این پیشنهاد را رد کردم .

— چگونه رد کردی وبچه دلیل امتناع نمودي درصورتیکه‌استنکاف تو یك خطاي غیر قابل عفوي بوده تو عمداً پشت پا بسعادت و نیکبختی که خود بخود در آغوشت میاید میزنی .

— چه نیك بختی ، چه سعادتی که جز بد بختي چیزی در آن نمیبینم

— بنظر تو اینطور میآید زیرا تو هنوز کودکی چیزی نمیفهمی تو قادر تشخیص نفع وضرر خود نیستی .

— من تا هر اندازه که محتاج بدانستن و فهمیدن بسیاري چیزها بوده ام موفق شده‌ام مخصوصا در این مسئله بد و نیك و خیر شرخود را بخوبی از هم تمیز و تشخیص داده ام .

— من بتو ثابت میکنم که دروغ گفتهٔ

— بفرمائید اگر نقصانی داشته باشم بتوسط شما تکمیل خواهم کرد

— آیا دانستهٔ که ثروت تو چقدر است ؟

— بلي فهمیده ام .

— آیا فهمیدهٔ چه مردمان نجیب ومتمولي هستند ؟

— تمول دلیل بر نجابت نیست .

— آیا دانستهٔ که اولاد منحصر بفرد حاجي مصطفی منحصر بهمین دختر است .

— بله اینها را بخوبي دانسته ام

— پس آیا ناشی از جهالت و بیخردی تو نیست که از استقبال این وصلت خود داری کردهٔ ؟

— مادر عزیزم ، با تصدیق کامل بیك قسمت از فرمایشات سرکار علیه عرض میکنم که امر زنا شوئی یك نکتهٔ بسیار باریك و مهمی است که حتما باید در اطراف آن دقتهای لازمه بعمل آید بنده بیشتر میل دارم و ترجیح میدهم یك دختر بی چیز و فقیر اما عالمه و خوش اخلاق را قبول کنم تا این بدبختي که از همهٔ معلومات و محفوظات عاری و بیسوادی خود را درپس پرده هـاي ضخیم ثروت و مکـنت مستور کرده است — همین جواب را در ضمن مصاحبهٔ دیروزی بحاجي آقا عرض کردم هیچ سعادتي درامر تشکیل خانواده بالاتر وبهتر ازاین نیست که طرفین وحدت اخلاقی داشته از تمایلات و احساسات و عقاید همدیگر کاملا مسبوق و مستحضر باشند .

وقتی که شما در خرید دو ذرع پارچه دقتهای لازمه کرده و باانیکه یقین دارید که همین پارچه نفیس بعد ازچندی فرسوده ومندرس خواهد شد و برای شما ممکن است که یك پارچهٔ بهتری را تهیه کنید معهذا بخود حق میدهید که یك مغازه جنس فروشی را برای انتخاب دو ذرع پارچه

زیر و رو کرده ونفیس ترین آنهارا بایك قیمت مناسب قبول کنید شما
چگونه این حق را از من سلب میکنید که من در انتخاب یك همسری
که باید زندکاني خود را باو بپایان آرم و او را شریك همه‌چیز خود قرار
دهم از روی هوا و هوس اقدام کرده احساسات کس و کار را بر منافع
حقیقي خود ترجیح دهم .

شما چگونه بمن تکلیف میفرمائید که هستی و دارائی حتي روح
و قلب خودرا تسلیم کسي کنم که‌ابدا او را نمی شناسم ـ یا میدانم لایق
و قابل آن نیست این بهترین عطیه مرا محترم داشته و قدر دانی کند .

بشما بگویم : من مایل نیستم که یك زن خوشکل یا یك‌دختر وجیه
قشنکی را فقط آلت لذت و شهوت رانیهای خودقرار دهم ، خیر این‌افکار
واحساسات‌پست درمحاق بعضی جوانان هرزهٔامروزی وقدیمیهای دیروزی
یافت میشد بلکه‌من میخواهم همسر خودرا شریك زندکاني خود ساخته
و از احساسات و عواطف و نظریاتش بهره برده درمواقع مشکله‌بتواند
برای تسهیلات جریان زندکی خودو من تا باندازهٔ که قادر است از روی
عقل ودانش کمك ومساعدت نموده ووظایف سنگین اجتماعي را که حقوق
خانوادکي بر ما تحمیل نموده باتفاق من بانجام برساند ، و این دختري که
شما نام می برید فاقد اینگونه صفات و خصایل و از کوچکترین وظایف و
آداب امروزي زنان متمدنه دنیا نصیبی ندارد .

— فرزند جان من از این عبارات چیزي نمیفهمم ودوست ندارم‌با
تومباحثه‌کنم ولی‌عزیزم میداني که تجربیات من‌وپدرت بیشتراز تواست ،

تو از سنین عمرت زیاده از بیست ودو سال نمیگذرد درحالتي که ما هفتاد
مراحل زندگي راطي نموده گرم وسرد روزکار چشیده و مرارت وزحمات
دنیا را کشیده تا توانسته ایم زندگی خود را باینجا امتداد دهیم — بایدا
بدانی که در طرز زندگاني و زنا شوئی ما این اظهارات تو مدخلیت نداشته
خوب است اقرار کنی که پدر و مادر خردمند و تجـربه آموختهٔ تو بجز
سعادت و خوشبختي تو مقصودی ندارند.

درچندین سال قبل همینکه خواستی بمدارس جدیده که برخلاف
آداب قدیمه در روی شالوده تمدن دنیای امروزه بنا شده قدم بگذاری
معایب مدارس کنوني و مفاسد تدریسات آنها را مکرر بتو خاطر نشان
کردیم بدبختانه تو گوش به پند و نصایح گران بهای ماننداده واوقات عزیز خود
را صرف تحصیل السنهٔ خارجه وخواندن رمان وقصص و حکایات بیمزه
کرده در تحت تعلیمات معلمین احساسات و عقاید تو خراب و فاسد شده
اینست که دراین موضوع نیز عیناً القاآت ومحفوظات خود را بهم آمیخته وجواب
میدهي درحالتي که غرور واقتضاي سن تو نیز این افکار باطله را تقویت مینماید
اما همینکه نایل به تاهل شدي و قدمی از دائره جهالت و غرور فراتر
نهادی وسالی چند برسنین عمرت افزود آنوقت منافع این نصایح و حسن
اندیشي های مرا حس خواهي کرد.

پسر جان معلومات و محفوظات ابداً بحال دختر سودمند نیست
قدماو عقلا تاکید کرده اند که حتي یك دختر مسلمان ابداً نباید قادر بخواندن
و نوشتن چیزی باشد زیرا سواد کامل برای دختر مورث مخاطراتي است که

— سید حسین رمزی —

حتی عصمت و عفت اورا تهدید میکنند !

پسر جان یك دختر مسلمان که بخانهٔ شوهر وارد میشود باید کور از دیدن نامحرم کر از شنیدن مزخرفات گنك از گفتن و خواندن لاطائلات ولنگ از رفتن بیرون باشد. برای دختر بهترین هدیه که باید بخانه شوهر خود ببرد همان حیا و عفت است و ابداً بچیز دیگر محتاج نیست در این صورت بیا و دست از غرور و احساسات جاهلانه خود کشیده و بنصایح من گوش ده و عمل کن که در دنیا و آخرت رستگار خواهی شد.

مادر جان خیلی موجب تاسف است که عرض میکنم کاسهٔ ضمیر شما از عقاید تغییر ناپذیر قدیمه و افکار فناتیزمی ممتلی و این نصایح آبدار فقط از نقطه نظر خودتان سودمند است لیکن باتطبیق بوضعیات امروزی گیتی و طرز زناشوئی ممالك متمدنه کاملا ثابت خواهد شد که قبول و اجرای این فرمایشات یك خسران و ضرر جبران ناپذیری را درپیش دارد. باید بدانید که این قبیل افکار فقط در دماغ و قلب‌های کهنه و پوسیده وجود دارد و دانشمندان قرن بیستم وقعی بآنها نمیگذارند زیرا مضار و مفاسد این تعلیمات فرسوده وقدیمی را حس کرده و مجبور شده‌اند دراین مسئله بکلی تقلیدرا ازکف داده تنها عقل و خرد را راهنمای طریق سعادت زندکانی خود قرار دهند ودریك جمله جامع من در این قضیه بکلی باخیالات و افکار سرکار علیه مخالفم و دلیل ...

— مخالفت تو تازکی نداشته و از چندین سال قبل جدیت غربی

مصروف داشته که با تمام نظریات وپیشنهادات خیر خواهانه من وپدرت ضدیت کنی!

—اجازه بدهید عرایض خودرا بپایان آورده آنگاه اگرحقاً اعتراض داريد براي استماع آن حاضرم عرض کردم امادلیل مخالفت بااین پیشنهادات که ناشي از یك قلب بی اطلاع است بخوبی محسوس واگر بیطرفانه حکمیت فرمائید بقدري قاطع است که دیگر مجالی برای سفسطه واعتراض غیر منطقی باقی نمیگذارد آری این افکار و احساسات در قرون و ادواری حکمفرما بوده که مردان آن زمان مقام نسوان را در عالم اجتماع بکلی منکر شده و کمترین اهمیتی بطایفه زنان ودختران نمیداده سهل است کلمات « ناقص عقل » دست پا شکسته ـ ضعیف النفس ـ وسایر مهملات دیگر را که بدبختانه هنوز در مملکت ماورواج دارد تنها بزنان آن دوره نسبت میدادند و بهمین مناسبت از ترقی و تعالي نسوان جداً جلوگیري کرده و برای فرزندان خود که شماها هستید بیادکار گذاردند که زن در صحنه حیات اجتماعی دارای هیچگونه رتبه ومقامی نیست ، لیکن سخافت وفساد این عقیده بزودی کشف شده و فرزندان قرن نوزدهم و بیستم اروپا حس کردند که پیشنیان بغلط رفته وراه خطائی پیموده اند و دانستند که نسوان چه مقام ارجمندی را در دنیای امروزه دارا هستند که ایرانیان بواسطه ضعف عقل ویا تقلید یك اشتباه عمومی از این مخلوق نفیس نتوانسته اند استفاده نمایند.

آنها فهمیدند که تمدن بایدازپستان مادران سرازیر شده و ازدامان

و آغوش تعلیمات آنها جاری گردد ـ آنها حس کردند که بدون مساعدت
و معاضدت نسوان نمیتوانند به تنهائی وظایف سنگین بشریت را عهده دار
شوند این بود که درصدد جبران مافات برآمده دست از عادات واحساسات
نکوهیده خود کشیده نسوان را در امور اجتماعی و فردی شریك خود
قرارداده وآزادی مطلق در طرز زندگی خانوادگی و خصوصی بآنها اعطاء
نمودند رفته رفته بواسطه حسن لیاقت این جنس لطیف بخطایای گذشته
خود واقف گردیده هستی وداراِئی روح وقلب خودرا نیزباکمال اطمینان
باین جنس نفیس تسلیم نمودند نمیخواهم در حدود ارتقاء نسوان زیاده از
این طول کلام داده همینقدر بالاجمال عرض میکنم که مقام نسوان درجامعه
بشریت بقدری بلند و ارجمند شد که امروز در صف مقدم جای
گرفته اند. شما چون خودتان از سرزمین مملکت ایران و این کشور
باستانی خارج نشده یا اقلا کتب ورسایل جدیده را ملاحظه نفرموده اید
بکلی از این حقایق بی اطلاعید ولی من وسایر مطلعین و بسیاری از ایرانیان که
باروپا مسافرت نموده اند میدانند که نظر به تکمیل ناموس ارتقاء اولین
شرط زناشوئی در تمام ممالك متمدنه عالم رضایت و میل طرفین آنهم از
نقطه نظر و مدت اخلاقی صورت گرفته و میگیرد. ابداً ممکن نیست وصلتی
صورت وقوع پیدا کنند که ذرهٔ بی میلی و عدم رغبت طرفین در آن
دخالت داشته باشد هیچ نمیتوان تصور کرد که تزویجی واقع گردد مگر
آنکه زوج و زوجهٔ حقیقی چندین سال متفقاً در مواقع و مواضع مختلفه
ازقبیل مدرسه ها ـ هوتل ها ـ کافه ها ـ تماشا خانه های عمومی مسافرتها

بایك دیگر زندگي و معاشرت کرده و کاملا از عادات و اخلاق یکدیگر با
خبر باشند اگر مذهب مقدس اسلام مارا بواسطه امر حجاب از معاشرت
و مخالطت بازنان اجنبی ممنوع داشته ابداً تصریح و حکم نفرموده که از
تحقیق واستقصای حالات طرفین خودداری نمائیم معهذا من تحقیقات عمیقه
نموده وکاملا مطلع شده‌ام که این دختر بیچاره ازهمه معلومات و محفوظات
علمي وادبی عاري است من نمیگویم این دختر باید رقص و بازی و موسیقی
رابعلاوه معلومات مقدماتی والسنه خارجه را کاملا بداندزیرا نظر برعایت
قانون مقدس شریعت نبوي و علوم انتظام مدارس نسوان دختران و
دوشیزکان ایران نباید یا نمی توانند این معلومات را فرا گیرند ولی
شك نیست که باید اقلا یك دوره کامل معلومات فارسي را بخوبي دانسته
مثلا نوشتن و خواندن را بداند که اگر یك مسافرتي برای من پیش آید
بتواند بدون آنکه رهین منت دیگران بشود از حالات خود بمن خبر
بدهد یامراسلات مرابتواند بدون مساعدت اجنبي قرائت کند بایدخانه
داری را بامعلومات متعلقه آن بطوري حاضر نموده باشد که در مدت
غیبت من امور زندگي و خانه داری را کاملا عهده نماید . بتواند یك رشته
محاسبهٔ دخل و خرج را پیوسته حاضر داشته باشد باید در خیاطي جدید
بقدری مهارت داشته باشد که من محتاج بشوم حتي البسه جزئی از قبیل
پیراهن و زیرجامه خودرا بخیاط سپرده یا برای اتو کشیدن لباس خود
محتاج بدیگران نشوم . باید یك دوره مختصر ازتواریخ متفرقه و معلومات
مختلفه را مانند قصه‌های شیرین ادبی وشاهکارهای اخلاقي درحفظ داشته

باشد که در مواقع هم و غم و تنهائي خود و من بتواند بهتذکار آنها از پریشانی افکار ما جلوگیری کنند.

مادرجان فوايد معلوماتی که موضوع بحث من و شما بود اینها است که به نحو اجمال عرض کردم و شما نمیتوانید منکر محسنات آنها بشوید آن دختري که بعقیدهٔ شما کور و کر لنك وگنك باید قدم بخانه شوهر بگذارد جز مزید دلتنگی و غم و ثمری نخواهد داشت درعوض یك چنین زنی بهتر است که گیاهی سبز شده یادرختی روئیده یادیواری بنا کنند که از مناظر ورنك و بویش مسرتی طلبیده و بعلاوه یقین کنند که مضرتي ایجاد نخواهد نمود. باهمهٔاین توضیحات بنام مهرمادری وفرزندي از سرکار علیه تمنا میکنم که مرا از قبول این تزویج معذور داشته و سر بسرم نگذارید که ابداً مایل و حاضر برای قبول تزویج نیستم بعد اگر فرضاً رأی قطعی شماها به حصول امروصلت قرار گرفته یك نقطهٔ دیگری را در نظر بگیرید که اندکي میل و رغبت من نیز دخالت داشته باشد.

— پسرجان از بیانات و مطالب تو که یکساعت وقت مرا مشغول داشته ابداً بهره ونتیجهٔ نبردم زیرا برفرض صحت تماماین رسوم وآداب زناشوئي که ذکر کردید همانطوری که میگوئید راجع باروپا است اروپائي غیر از مسلمان است مارا بامردمان مسیحي و دخالت باتقلید از قواعد وآداب آنها کاری نیست تو که یك نفر مسلمان و مسلمان زادهٔ ابداً نباید پیرامون ترتیبات خارجیها بگردي من اگرچه از عجائب وغرائبي که گفتی بیخبرم و بعلاوه مایل نیستم در صدد تحقیق صدق و کذب آن برآیم ولي همینقدر

بتو میگویم تو باید قطعاً تصدیق کنی که قواعد و قوانین اجانب برای آنها خوب است نه برای مملکت ایران چه که برای تزویج در اروپا بقول خودت معلومات طرف را مقیاس قابلیت او قرار میدهند و اگر اورا نپذیرند فوراً دیگری را که لایق تر از او باشد انتخاب و اختیار خواهند کرد . واین مزاحمتی برای کسان داماد نخواهد داشت

لیکن در کشور ایران که بتازگی این قبیل افکار تجدد آمیز بسابقه فرنگیها ظهور کرده چگونه ممکن است یك چنان همسری را برای تو تحصیل نمائیم برفرض هم اگر این نقطه را جواب گوئیم درب خانهٔ چه کسی را بکوبیم که یك دختر عالمهٔ را حاضر داشته و تسلیم تو کنند پسر جان تو چرا تعقیب میکنی یك شیئی را که بدست آوردن آن محال است اکنون یك طریقی را بتو پیشنهاد میکنم که سهل تر از همه آنهااست وآن این است که همین دختره نجیبه را اختیار کرده چون فقط بیست سال بیش ندارد تو هر طور که میل داری در طی چند سالی تربیتش خواهی نمود آنوقت بعینه مانند یك زن اروپائی برای خود تهیه نموده ؟

— عجب ! یعنی میفرمائید معلمی کنم و از حروف ابجد او را بیاموزم . به به !

— خوب پس چاره چیست درصورتیکه میدانی یك چنان دختری با آنهمه اوصاف که برایم ذکر کردی در شهر ما وجود ندارد .

— چاره همان است که عرض کردم آزار واذیتم نفرموده اصراری در این خصوص نداشته باشید .

— فرزندجان اگر من و پدرت یك پدرو مادرسی چهل ساله بودیم چندان اصراري نداشتیم ولي تو می‌بینی که مالب گور نشسته و هردقیقه منتظرحضرت‌عزرائیل هستیم از کجا میدانم که زندکانی و حیات من و پدرت یك سال دیگر امتداد خواهد داشت در اینصورت تاکید واصرار مابجااست و محل هیچگونه‌اعتراض نیست و میداني که بزرکترین آمال‌وآرزوی پدرت اینست شب جشن و عروسی پسر را زنده بوده و بواسطه همان یك شب از عمر و حیات خود لذت ببرد و مارا غیر از تو که پسر ارشدی و دو برادر خورد سالت وارثی نیست ما میمیریم در حالتی که شما سالهای متمادي زندکي خواهید کرد حال بیا و عزیزم برای یکدفعه در مدت عمر حرف مادرت بپذیر و به تسلیم و رضایت خود پدر و مادرت را ~~خوشحال کن~~ بپذیر —

— از قبول این یك‌خواهش سرکار علیه خیلي معذورم زیرا با اینهمه توضیحاتي که در علل امتناع از قبول این امر براي شما اقامه کردم سرکار هم نباید بی انصافی کرده مرا مجبور فرمائید اما آرزوی پدر و مادر و ملاحظات دیگري که‌جهة تسریع امر تزویج گوشزد فرمودید این‌مطلب بجای خود قابل تصدیق است وبنده محض آنکه اساساً منکر تاهل نشوم شق ثالثی را اختیار کرده و بشما پیشنهاد میکنم و آن اینست که خود من باتفاق پدرم بطهران رفته یك دختر بقال‌زاده یاسایر صنوف دیگر حتی عمله و حمال و غیره که فقط مدرسه دیده وداراي‌سواد فارسي ویکرشته‌معلومات خانوادکي وبالاخره حسن اخلاق که بزرکترین

صفات لازمه انسانی است انتخاب نموده مراسم عقد و نکاه را فوری مجری بدارم

— این پیشنهادها قابل قبول نیست هیچکس از ساکنین گیلان اینکار را نکرده تا ما بدون سابقه اقدام کنیم هزارها نفر مردمان محترم از هرطبقه برای پسران خود عروسی نموده و عیال گرفته‌اند و ابداً این اصول شاقه که تو تکلیف میکنی درکار نبوده ما نمیتوانیم برای رضایت خاطرتو که ناشی از جهالت است خود را دچار سرزنش و گرفتارملامت مردم کرده و باجرای میل و هوس تو مفتضح و رسوا شویم

تو خیلی لجوجی از همین نکته درجه لجاجت خود را خواهی فهمید— تو راضی میشوی که یك دختر طهرانی ولو اینکه از ادنی ترین دختران پایتخت باشد باتمام آن صفاتی را که نقل کردی برای تو انتخاب واختیار کنیم

اما بدبخت بچه‌از خویشاوندی بایك فامیل نجیب که خودت هم نمیتوانی منکر اصالت و نجابت آنها بشوی احتراز مینمائی

— پسرجان اینها علامت حمق و بلاهت تواست بهتر اینست که‌از تجدید این مذاکرات در جای دیگر خودداری کنی که مردم بسفاهت و و کم شعوری توخنده خواهند کردبعلاوه‌تو باید حس کرده‌باشی که‌دیگر موقع برای این مذاکرات باقی نمانده و تصریحاً بتو میگویم که رضایت یا عدم‌رضایت تو مانع از اقدام‌بانجام وصلت نخواهد گردید و تو بهتراینست که‌از موقع استفاده کرده برای جلب ملاطفت‌پدر ومادر‌ازاظهاررضایت.

و خوشنودی نسبت باین وصلت تاخیر نکنی .

— مادر جان این بدبختي منست که باقامهٔ هر گونه دلیل و برهان نتوانستم شما را باخود در اینباب همعقیده نمایم بعد از آنکه احساسات و تمایلات مرا سنجیدید و اطلاعات لازمه را از من کسب کردید در آخر با نهایت بی مزه کي میگوئید اعم از رضایت یا مخالفت من (این وصلت اجباري) انجام خواهد یافت در اینصورت براي چه ازمن استمزاج میگردید ؟

— من مقصودي از استمزاج نداشتم بلکه آمده بودم که بتوانم بانصایح و اندرز – پند و ملامت تورا برای قبول این وصلت حاضر و مستعد سازم اکنون که راضي نشدي تصمیم ما تغییر پذیر نیست .

— بسیار خوب شما هرچه میخواهید بکنید ولي فراموش نفرمائید که این معامله خیلی براي شما گران تمام میشود و در عوض سودی که منتظرید یك زیان جبران ناپذیری خواهید برد !!

— هرچه باشد چون تو مصالح خود را تشخیص نمیدهی و بخیر و شر خود واقف وآشنا نیستی وظیفهٔ ابوین تو است که طوعاً یاکرهاً اسباب خوشبختی تو را فراهم کنند . در این کلمه حاجیه خانم از جا برخاست در حالتیکه علاوه کرد : من اکنون مراجعت میکنم و البته این طرز مکالمات و مصاحبات من و تو را جرئت ندارم به پدرت اظهار نمایم فقط تردید خودرا خاطر نشان او کرده وهرگاه بتوانم از طرف تو هم امیدوارش خواهم کرد – بر تو لازم است که پس از رفتن من در این قضیه کاملاً فکر کرده و دراطراف مصالح خودت مطالعات کامل بعمل آورده جواب قطعی

رضایت بخش یعنی اطاعت و میل صمیمی خود را تا قبل از ظهر فردا بمن اطلاع دهی والا در هر حال بطوریکه گفتم فردا عصر مذاکرات مقدماتی در خانه عروس بعمل خواهد آمد میل یا نفرت تو کمترین دخالتی درانجام این امر مشروع ندارد عجالتاً خدا حافظ و از در بیرون آمد .

حسین آقا چند دقیقه مانند اشخاص بهت زده چشمها را بدر دوخته و نگاه میکرد بعد از اطمینان از رفتن مادر از جا بر خاسته درب اطاق را بسته و کلاه خود را از سر بر داشته گردش کنان پارهٔ قطعات بجمله از زبان جاری میساخت که مفهوم نمیشد . در این دقیقه به مقابل میز توالت خود رسیده و مشتی از روی قوت بروی میز زده پنجه را در هم فرو برده گفت :

« من دیگر محتاج بفکر نیستم ـ تصمیم قطعی من همان بود که دیروز اختیار کردم باز هم میگویم یا او زنده خواهد ماند یا من . من مسئولیتی در این اقدام خطرناك ندارم . همه را شاهد میدانم ـ اکنون نیز در این منزل خلوت خدا را که در همه جا حاضر و ناظر است گواه میگیرم .
آه ای مادر بی رحم تو هم دلت بحال من نسوخت تو هم نخواستی که زندگی خود را بآزادی بپایان آرم ـ تو هم نخواستی که من ایامی چند از محنت آسوده باشم ؟ آه چقدر بدبختم من . آری بدبخت ! چرا باید مجبور بشوم که موجودی را معدوم سازم . قطعاً میگویم چنانکه گفتم یا خود را خواهم کشت یا او را .

فصل پنجم

اول یأس ـ سپس امید

ما حسین آقا را دراینحال گذاشته بشرح تعقیب زن حاجی که هم اکنون از پله های بالاخانه بطرف حیات اندرون روانه شد میپردازیم زن حاجی بانهایت عجله داخل اطاق حاجی آقاشده وملاحظه کرد که حاجی مانندسپند برآتش نشسته ودرانتظار مراجعت او میباشد وچشمهارا به در دوخته . بمحض ورود حاجیه خانم فورا مورد خطاب حاجی آقا واقع گردید : چرا اینهمه دیر کردی الان دو ساعت بیشتر است که رفتهٔ ؟

— آخر مشغول مذاکره بودم ومیخواستم به ادله وبراهین قطعی آنطوریکه عقلم میرسید این پسر احمق جاهل را حاضر کنم .

— حاجي با یك بر افروختگي مخصوصي که از شدت انتظارش حکایت میکرد گفت : خوب یقین کار بروفق دلخواه است ـ اینطورنیست زود جواب بده ـ معطل نشو حوصله‌ام سررفت !

در اداي این کلمات چشمهای حاجی بیش از حد طبیعی باز شده و چهرهٔ حاجیه خانم را درتحت نظر دقت قرار داده متاسفانه بر خلاف انتظار مشاهده کرد که سیمای عبوس و قیافهٔ افسردهٔ حاجیه خانم ازیاس وعدم‌نتیجه حکایت میکند درهمین‌حال حاجیه‌خانم باکمال اکراه‌جواب داد:

— خیر پسرت حاضر نمیشود.

— چطور ؟ چه گفتی ؟ من نمیفهمم ـ چطور حاضر نمیشود ـ مگر تو نگفتی که اورا ...

— حاجیه کلمات حاجی‌را بریده جواب داد آری من گفتم قول دادم و مطمئن هم بودم که نتیجهٔ صحیح بدست خواهد آمد اما اینقدر از لجاجت و عناد پسرت با اطلاع نبودم :

— مگر چه میگوید و چه میخواهد ؟

— چیزی نمیگوید مگر انکار تاهل عیناً همان مذاکراتی که با شما کرده بمن جواب میدهد منتها در جواب اظهارات من پارهٔ دلایل و فلسفه بقول خودش که از احساسات متجددین امروزی است و من و شما نمی‌توانیم دلایلی بر رد و تکذیب آنها اقامه کنیم ذکر مینماید و صریحا میگوید که حاضر برای قبول و اختیار این تزویج نیست .

— چه دلایلی دارد ؟ مثلا گفته‌هایش از چه قبیل است ؟

— خوب معلوم است ، مثلا او تجرد را بر تاهل ترجیح میدهد یا میگوید که همسر من باید علوم اولین و آخرین و فضایل مادی و معنوی را که با اخلاق امروزهٔ ما بی مسلك ها موافقت داشته باشد دارا باشد

— اینکه جواب خوبی نبود تو برایم آوردی بآن انتظارش ارزش نداشت حالا چه باید کرد آیا باید باین حرفها گوش بدهیم وازاین وصلت دست بکشیم عقیدهٔ تو چیست زودتر اظهار کن من خفه شدم .

— چرا بی حوصلگی میفرمائید شتاب مورث ندامت و پریشانی است عقلا گفته اند که . . .

— خوب است تو دیگر حالا داخل گفته های عقلائشوی جواب مرا بگو !

— بلي عقیدهٔ من هم درست مطابق بانظریات جنابعالی است بایدهر چه زود تر اینکار را انجام داد

— بله بله باید همینطور هم باشد بنظر من بعد از انجام وصلت و همینکه دوسه روزی سرش با خانه داری ولذت تاهل گرم شد این خیالات جاهلانه بالطبع از سرش بیرون خواهد رفت اینطور نیست ؟

— بله صحیح است من هم کاملا با شما موافقت دارم ولی . . .

— دیگر چه خدشه درکار است زود بگو

— آیا میدانید رضایت او هم شرط است ؟

— وقتي که با اینهمه اصرار و ابرام — ملامت من و توبیخ تو راضي نشود دیگرچه بکنم — بجهنم که راضی نمیشود

— درست است این از نقطهٔ نظر خودمان است لیکن او نه اینست که من و شما را تهدید کرده ؟

— چه تهدیدي آیا تو هم گول خورده و تسلیم مزخرفات او شده اي ؟ !

— خیر من میدانم این تهدید بی اساس و از روي جهالت و نادانی است اما باز هم نمیتوان بي خیال ماند

— چه خیالی در کار است و فایدهٔ تهدید و تخویف او چیست آیا من و تو را خواهد کشت ؟

— خیر خیر این چه فرمایشی است صحبت کشتن در میان نبود چرا بی لطفی میکنید آیا ممکن نیست مثلا فرار کنند

— بر فرض وقوع فرار بعد از وصلت چه فایده دارد — هر جا میل دارد برود

— آخر اسباب رسوائي و سر شکستگی ما نیست ؟ با آنکه نمیتواند در یك شهری رفته طلاق نامهٔ عیالش را بفرستد ؟

— حاجي مانند آنکه صاعقه بر سرش نازل شده باشد بعد از این جواب در فکر فرورفت — در حالتیکه سرش را بهزیر انداخته و باکلهاي قالی بازي میکرد خود بخود میگفت: ضعیفه بي حق نیست اگر اینطور بشود تمام کارها و زحمات ما ضایع و باطل خواهد شد سهل است اسباب افتضاح برای ما فراهم خواهد گردید. بعد از مدتي اندیشه و تفکر گفت خوب، پس عقیدهٔ تو چیست چه باید کرد ؟

— عرض کردم باید اورا راضی کرد.

— خدایا عجب مسئله ایست و چگونه من دچار و مبتلاشده ام آخر این بچهٔ احمق وبیشعور یااین طفل پریروزی را بچه زبان میتوان حاضر ساخت ؟

— حاجیه هم که مانند شوهرش بفکر فرو رفته بود آنگاه با یك چهره بشاش و امیدوارانه گفت یك خیال دیگری بنظرم آمد و تصور میکنم با انجام آن زحمات ما بپایان خواهد رسید

— حاجي زود بگو ببینم چه فکری کردهٔ

حاجیه قدری نزدیکتر آمده گفت : مثلی است معروف قربان خر را خلیج میداند باید یکی از رفقای صمیمی او را که خیلی با او انس و الفت دارند بجان این پسره بیندازیم تااو بزبان خودش حسین آقارا راضی کند آیا پسندیدید ؟

— اینهم خوب فکری است و من در اینخیال نبودم اما اشکال در اینست چه کسی را باید برای اینکار پیدا کنیم وبه کی متوسل شویم زیرا تمام رفقای این پسره جمعی از فکلی‌ پکلی ها هستند که غیراز چهار کلمه زبان خارجه و بزك کردن خودشان چیزی نمیدانند .

— چاره چیست باید یکی از همانها را انتخاب و وادار نمود حتی تطمیعش کرد که درصورتیکه حسین آقارا باین وصلت ترغیب کند مبلغی پول هم برسم شیرینی بار داده میشود حاجی آقا تومیدانی پول مشکل گشا است برای اندکی پول دوستان جدید حاضرند ترك الفت ودوستی بکنند البته هیچکس ازسر پول نخواهد گذشت .

— بسیار خوب حالا بگو ببینم تو کسی را میشناسی برای این مسئله انتخاب کنیم که شایسته باشد ؟

— باید دید چه کسی بیشتر ازهمه باحسین آقا الفت دارد — من یك پسره را میشناسم که اغلب اوقاتی که حسین آقا بخانه میاید با او وارد میشود و غالب اوقات دربیرون و گردش باهم هستند در درشکه باهم می‌نشینند و تماشا خانه‌را باتفاق هم میروند بنظر من جوان زرنگی آمد و چندماه است در اینخانه رفته و آمد دارد و با حسین آقا رفیق است .

— عجب چطور شد که من اورا نمیشناسم ؟

— دلیل ندارد شما هیچیك از دوستان حسین آقا را نمي شناسید وازآنها خوشتان نمیآید

— مگر این کسي را که نام بردی از همان فکلي ها است ؟

— متأسفانه بله.

آه این پسرهٔ بدبخت آیا نباید یك نفر دوست و رفیق صحیح ناشته باشد من وتو واقعاً ازاولاد مأیوسیم بعداز مرگ ما معلوم است ثروت و دارائی و تجارتخانهٔ من در عرض مدت قلیلی چطور بباد فنا خواهد رفت خداوند عاقبت مارا ختم بخیر کرده و این پسره را که بضلالت افتاده هدایت کند

نه ، مأیوس نباشید جوانی است و غرور انشاء الله همینکه چند سال دیگر از عمرش گذشت آنوقت از این ترتیبات دست خواهد برداشت اوهم تقصیري ندارد زمانه بدشده اومي بیند که فلان پسر حاجي فکل بسته یا پوتین کالوش پوشیده موی سرشرا ماشین کرده تقلید میکند و الا خودتان میدانید که باهمهٔ این احوال حسین آقای ما الحمدلله ازهر حیث آراسته است . تنها چندی بمدرسه رفته این طور بار آمده واین غفلت من و شما است که چرا از اول اورا بمدرسه فرستادیم

— نه .بیجهت از حسین تعریف و تمجید مکن میدانم او چطور بزرك خواهد شد من پدرم و پسرم را خوب میشناسم او درزمان حیات من اینقدر حرکات زشت و ناشایسته بر خلاف میل من و تو کرده که

واقعاً بزودی مرا پیر و شکسته نموده بعد از مردن من دیگر معلوم است وضع دارائي من چه خواهد بود

— حاجي آقا من هرگز در حضور حسین این حرفهارا بشما نمیگویم ولي تصدیق بفرمائید که شما هم ناشکری میکنید اگر پسر شما مثل سایر جوانان این دوره معتاد بهزار عادات پلیدمی بود هر شب درفاحشه خانه بسر میبرد یا العیاذ بالله عرقخور وقمارباز و تریاکي بود چه میکردید بازجاي هزاران شکر باقی است .

— خوب اینطور باشد از این بحث بگذریم بي سبب وقت رانباید تلف کرد — تو گفتی آن پسره اسمش چه چیز است ؟

— چه عرض کنم نامش را نمیدانم ظاهراً جوان معقولي بنظرم آمد و اهل این ولایت هم نیست گمان دارم اهل طهران باشد که مدتی در خارجه بسر برده است.

— اه پناه برخدا اگر خارجه هم رفته باشد دیگر معلوم است — پس چطور ما میتوانیم اورا ملاقات کنیم در صورتیکه اسمش را نمیدانیم و از وسمش بي خبریم اگرچه من هنوز ندیده از ملاقاتش اکراه طبیعی دارم .

— من ممکن است از حسین آقا بپرسم اسمش را برای من بگوید

— تو اطمینان داری که خواهد گفت ؟

— جهة ندارد که نگوید .

— پس ازاین فقرات چیزی باواطلاع مده

— البته دیوانه که نیستم .

— پس همین حالا برخیز وازحسین آقا اسم آن پسره واگر بتوانی اسم پدر و شغل خانواده اش را تحقیق کن و زودتر برگرد عجالتاً قبل از رفتن هم سفارش کن شام مارا تهیه کنند .

حاجیه خانم از جا برخواسته دو بیرون اطاق بخدمه دستور تهیه شام داده و خود بحیاط دیگر که اطاق حسین آقا در طبقات فوقانی آن بود داخل شده راه پله را گرفته بالا رفت . حسین آقا که در پشت میز تحریری نشسته و سر قلم فولادی که در دستش جریان و حرکت داشت بروی صفحه کاغذی سایه میانداخت بهیچوجه ملتفت صدای پای احدی نشده و تمام دقت و هوش خود را معطوف به تحریر آن ورقه نموده گاهگاهی از فرط غضب و شدت خیال بی خودانه میگفت : آری با او یا من غیر از این ممکن نیست .
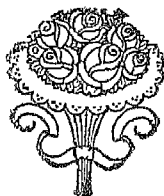
فصل ششم

تحقیق

حاجیه‌خانم که برای استراق سمع و برای آنکه ازمشغولیت حسین‌آقا و حالت کنونی او باخبر شود در عقب در ایستاده آن کلمات موحش را که‌شنید بی اختیار داخل اطاق شد ـ بطوری که حسین آقا از یکه‌و فریاد بی‌اختیار گردید.

— نترس نترس عزیزم من‌هستم ـ چرا فریاد کشیدی ؟

— حسین آقا درحالتیکه آثار عدم رضایت از این طرز ورودمادر در سیمایش آشکار بود بایك آهنك رقیق و لطیفی گفت : آه مادرجان شمائید اما این طرز ورود را من نمی پسندم

— نه ، طوری نشده من چون دیدم که پاره کلمات بی مناسبت از زبانت ادامی شود محض آنکه خدای ناکرده دچار هذیان یاسرسام شده‌باشی بی اختیارانه خودرا بدرون افکندم

— حسین آقااحساس کرد که مادرش آن جملات مقطوعه راشنیده و لکن منتقل نکته نشده و نتوانسته است مقصود را درك کند باین جهة درپس یك تزلزل خاطر آرامی و سکون جانشین آن گردیده دراین حالت چشم حاجیه خانم بمیز تحریر و دوات وقلم و ورقهٔ که‌مغلوطاً تحریرش بپایان نرسیده افتاد بی اختیار متوجه آن شد حسین آقا هم که‌غفلت کرده و لایحه را از روی میز بر نداشته‌بود ملتفت خیال مادر شده‌دست

برده و صفحه کاغذ را از روی میز ربوده در بغل گذاشت .

— این کاغذ چه بود ؟

— هیچ چند فرد شعر

— شعر را که اینطور وبآن تفصیل نمینویسند بعلاوه مگر تو تازه شاعر هم شدهٔ به به چشم‌های ما روشن !

— به بخشید ادبیات منثورهٔ بود که میخواستم تصحیح کرده بجرايد بفرستم .

— ادبیات منثوره چه چیزاست جرايد یعنی‌چه چرا معما میگوئي فارسي حرف بزن .

— حسین آقا باکمال متانت جواب داد معمائی عرض نکردم چون شما آشنا باصطلاحزبان مذهبی‌خودتان که‌عربی‌است نیستید اینست‌عرض میکنم « ادبیات منثوره » یعنی نگارشاتی که از موزونیت نظمی خارج‌در عین‌حال سبك انشاء وتحریرآن ملیح‌تر از منظومات شعري است جرايد هم یعني روزنامه ها .

— خوب من باینها کارندارم ولي‌همینقدر بتو میگویم این نصیحت مراهم بپذیر که ادبیات منثوره یا جرايد بقول خودت در دنیا و آخرت مفید بحال تو نخواهند بود برو تحصیل کمال کن .

— بسیار خوب اینطور باشد اما بفرمائید چه‌باعث‌شد که بفاصله کمي دوباره قدم رنجه فرموده‌و سرافرازم کردید اگر ناشی از مهرومحبت خالصانه سرکار علیه‌است باین خوشبختي جدید خود را تهنیت میگویم

و اگر برای تعقیب مذاکرات ساعت قبل است زهی بدبختی .

— پسرجان تو البته نمیتوانی مهر و شفقت قلبی مادر را نسبت بفرزند انکار کنی بدیهی است علت العلل اینکه تو را از کار باز داشته و مخل آسایشت شده ام همان تجدید استفسار از سلامتي حالات تو است زیرا ساعت قبل بواسطهٔ کسالت عارضه زکام حواسم را خیلی پریشان کردی اما الان حالت چگونه است .

— مرسی از تفقدات سرکار متشکرم از توجهات شما عجالتاً بهترم امید است تا صبح رفع کسالت بشود

— اما چه میشود که دوستانت دیشب و امشب تو را فراموش کرده بدیدنت نمیآیند در حالتي که اغلب شبها اینجا بودند ـ درصورتیکه براي رفع کسالت وتنهائی تو امشب وجود دوستانت خیلي ضرورت داشت .

— نه خودم امشب میل کردم که تنها باشم زیرا عرض کردم که میخواستم پارهٔ چیزها که ملاحظه فرموده اید بنویسم بعلاوه بعضي مراسلات براي دوستان خودم .

— یقین از بابت بشارت عروسي و وصلت خودت خواستهٔ چیزی بنویسی ـ این حرف در ضمن یك تبسم مخصوص از دهان حاجیه خانم بیرون آمد و منتظر بود که حسین آقا نیز در ضمن یك چهرهٔ خندان جوابش گوید درحالتي که حسین آقا متانت ووقار یا بي اعتنائي را از دست نداده با کمال خون سردی جواب داد :

— خیر جواب مراسلات واردهٔ بخودم بوده وابداً ازاین مذاکرات چیزی نوشته نشده .

— خوب مطلب از دست رفت از تو پرسیدم چرا دوستانت امشب ترا تنها گذاشتند مثلاً همان جوانکی که هرروز بدیدن شما میآمد واغلب باهم بسر میبردید چه شد که دیروز وامروز شما را فراموش کرده

— کی را میفرمائید ؟

ده چرا تجاهل میکنی ـ همان جوانی که اغلب باهم صحبت ومخالطه میگردید و من کمتر میدیدم که غیر از او کسی باتو اینهمه انس والفت داشته باشد .

— بله بله عبدالعلی خان را میفرمائید .

— اسمش را نمیدانم راستی پسر کیست وچه کاره است من چند دفعه خواستم ازتو بپرسم فراموش کردم اما جوان معقولی و با هوشی بنظرم آمد .

— اسم پدرش حاجی میرزا محسن واصلا از اهل قفقاز است پدرش در تفلیس یکی از تجار بزرك و معتبر آنجاست لیکن عبدالعلی خان را بامادر او یکسال است بایران روانه کرده تادر بعضی اقوام وعشیره خودشان ملاقاتی کرده باشند .

— پس مادراین جوانك در کجا است ؟

— اکنون در طهران .

— خودش چگونه در اینجا توقف کرده ؟

— بعداز آنکه ازکسان خود دیدن نموده از مادرش اجازه تحصیل کرده که بپارهٔ نقاط ایران مسافرت کند اکنون قریب ۳ ماه است ازمشهد سر باین‌جا آمده وچون ازمن مهربانی دیده میل کرده دراین‌جا اقامت کند و همه روزه خبر خودرا به پدر ومادر خود کتباً یاتلگرافاً میرساند — واقعاً چه جوان خوش بختی است خداوند اقبال و سعادت را از هرحیث باو ارزانی داشته و مانند من بدبخت و بیچاره خلق نشده.

— پسرجان بچه‌چیز او حسرت‌میبری خداوند باوچه عطافرموده که بتو ارزانی نداشته — پدرمادر خوب با ثروت و مکنت‌و دارائی وهمه چیزهای دیگرکه‌اسباب سعادت وخوشبختی تو است درحقیقت تودیوانه و مجنونی بچه چیز اورشك میبری در صورتیکه درهمین شهر هزاران نفر آرزو و حسرت دارند مثل تو دارای ثروت و عزت باشند — حالا هم که ازحسن اقبال وتوجهات حضرت‌احدیت این‌وصلت مایه مباهات‌وافتخار فامیل‌ما خواهد بود.

— مادرجان شما مقصودم را ملتفت نشدید این کلمهٔ خوش‌بختی را عرض کردم نه‌مقصودم ازثروت ومکنت بوده بلکه فرق وامتیاز عبدالعلی خان بامن بسیار و تفاوت من و او از زمین تا آسمان است زیرا اولا پدری دارد که برخلاف حاج‌آقای ما همه‌جا موجبات آسایش واسترضای خاطرفرزندش‌را فراهم کرده چندین‌سال اورا به‌اروپا فرستاده که‌اکنون صاحب معلومات وافره شده ثانیاً همیشه اجازهٔ گردش و مسافرتش‌داده که هرجا بخواهد برود و سیاحت کند ابداً مانعی برایش موجود نیست

خلاصه این پدر و مادر هم خودرا مصروف استراحت وآسایش پسر خود کرده ابداً راضي نیستند که ساعتی دل‌تنکی اورا مشاهده کنند بر عکس من که گرفتار امثال شما پدر و مادری شده ابواب سعادت و آزادی از هر طرف برویم مسدود مجبورم که عمر عزیز خودرا دراین قبیل اطاقهاي تاریك و زوایای خراب بسر برم سهل است بااین حال نمیگذارید که بحال خود مشغول شده و در صدد علاج بدبختي خود برایم آنوقت با آن لهجه و طرز تکلم مرا مجبور بقبول تزویجي میکنید که فوق‌العاده موجب تنفر من است اینست فرق یك پدرو مادر متمدن و امتیاز یك پسر آزاد وآسوده با چون من عنصر بدبخت و مقید. حالا ملتفت نکات عرایضم شدید و فهمیدید که سعادت و خوش‌بختی تنها پول و ثروت نیست؟

— باز من مجبور شدم با شما داخل مباحثه بشوم درحالتي که همیشه اکراه داشته و دارم که در ضمن صحبت کارمن وشما بمشاجره رسد خوب است ازاین‌صحبت صرف نظر کرده‌بشرح حالات آن جوان که‌بقول شما عبدالعلی خان‌است بپردازیم گفتید حالا او در کجا است؟

— چه عرض کنم در منزل خودش

— منزل شخصی است یا کرایهٔ؟

— خیر درمنزل یکی‌ازدوستان خود اقامت کرده

آیا فردا بنزد توخواهد آمد؟

— شاید هم نیاید مگر شما با او فرمایشی داشتید حسین آقا در گفتن این جواب دقت خود را بچشمهای مادر متوجه داشت که شاید

از علت کنجکاوي حاجیه خانم و جهت استفسار از حالات عبدالعلی خان چیزی بدست بیاورد ــ لیکن مادر با کمال متانت جواب داد:

— نه کاری با او نداشتم و اینکه حالات اورا پرسیدم خواستم بفهمم آیا اهل رشت است یا نه آنهم که معلوم شد و اینکه بیشتر به تفحص حال او پرداختم برای این بود که باو بفهمانی من و حاجی آقا از آمد و رفت او بهیچوجه دلتنگ نبوده سهل است خیلی دوستش داریم در این صورت هروقت که خواسته باشد بدیدن شما آمده و مارا هم مفتخر نماید علي الخصوص که پسر یك تاجر محترمي است بنا بر این ما پیوسته برای پذیرائی او حاضر خواهیم بود اما یك سؤال دیگر باقی است وآن اینست که مکان و منزل عبدالعلی خان را نشانی دهی در کجاست

— چه ضرر دارد در اداره کارگذاریست . در ادای این جواب حسین آقا فهمید که مادرش یك مقصود خارجی غیراز آنچه گفته در دل دارد و نمیخواهد اظهار کند درهمین موقع حاجیه خانم احساس کرد که کسی از پله ها بطرف بالا میآید او و حسین آقا هر دو از اطاق بیرون آمدند
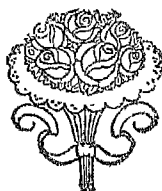
فصل هفتم

حسن اتفاق

— کیست چه کار داری؟

— بنده هستم عرض داشتم .

— محمود آقا تو هستی .

— بله . محمود خانه شاگرد که تقریباً مستخدم خصوصی حسین آقا بود دراین موقع از پله ها بالا آمد و پاکت کوچك وظریفی دردست داشت که بحسین آقا تقدیم نمود .

— این چه چیزاست کی آورده؟

— آقا یکنفر مستخدم کار گذاری است و خودش عقب درب بزرك منتظر جواب یا امضاء وصول این مکتوب است .

حسین آقا برای مطالعهٔ مکتوب بطرف روشنائی چراغ روانه شد مادرش هم او را تعاقب کرد که از مضمون این رقعهٔ کوچك بلکه مطلع شود حسین آقا سر پاکت را باز کرده و درهمان دقیقه که مشغول قرائت مکتوب بود حاجیه خانم کاملا از سیما و چهره اش اثر و نتیجهٔ رقعه را قبل از وقت تفرس مینمود .

این مکتوب فقط عبارت از یك کارت ویزیت خیلی زیبا و قشنگی بود که در یك طرف آن کلمات ذیل « عبدالعلي خان » چاپ شده بود و در طرف دیگر با خط ظریفي جملهٔ ذیل بروی آن نکاشته شده بود .

« دوست عزیزم دو روزي که از زیارتت محروم مانده بودم برای یك فقره کار شخصی به انزلی (بندر پهلوی امروزی است) رفته امشب مراجعت کرده ام و فوق العاده مایلم جنابعالی را زیارت کنم زیرا فرط اشتیاق بقدری است که بیش از این نمیتوانم از زیارتت محروم باشم اگر خودتان بمنزل من تشریف میآورید مایهٔ افتخار من است و الا اجازه فرمائید ارادت کیش شرفیابي حاصل کنم دوست بااخلاص شما عبدالعلی »

بعد از فراغت از مطالعهٔ کارت حسین آقا متوجه مادر شده وقبل ازآنکه منتظر سؤالی از مشار الیها باشد گفت این همان عبدالعلی خان است که ذکر خیرش چند دقیقه قبل از زبان گذشت از قرار معلوم این دو روزه درشهر نبوده امشب مراجعت کرده است یا مرا بنزد خود طلبیده یا اجازه خواسته است بمنزل من بیاید .

— تو چه خواهی جواب داد .

— مینویسم که تشریف بیاورند .

— همین الآن ؟

— البته مگر چه میشود ؟

— نه صلاح نیست بنویس که فردا بملاقات شما حاضر شود

— چه علت دارد وشما چرا درکار خصوصي من مداخله میفرمائید حالا که میل ندارید او نزد من بیاید من خود بخدمتش خواهم رسید اما با آنهمه تمجید و تعریفي که ساعت قبل ازعبدالعلی خان کردید این نفرت واکراه کنونی شما مایهٔ تعجب است !

— نه من اکراه و نفرتی ندارم چون الان تقریباً چهار ساعت از شب میگذرد شما و او هر دو کسل هستید خواستم که صبح یکدیگر را ملاقات کنید.

توضیح آنکه مقصود حاجیه خانم از عدم حصول ملاقات این دو جوان این بود که مذاکراتي در باب امر تزویج بین حسین آقا و عبدالعلی خان واقع نشود و باالطبع عبدالعلي خان هم با خیالاتش همراهي نکند بدین ملاحظه میل داشت شوهرش قبلا احساسات عبدالعلي خان را برای ترغیب و تشویق حسین آقا مستعد سازد زیرا میدانست افکار و نظریات این دو جوان بطوری موافقت تامه دارد که هرچه را ارادهٔ حسین آقا اقتضا کند او تصدیق خواهد کرد و بعد از ملاقات این دو نفر تحریك عبدالعلي خان برای تشویق حسین آقا بي ثمر و سهل است نتیجهٔ معکوس خواهد بخشید.

— خیر مخصوصاً امشب ملاقات حتمي است ز.را من دو برابر مشتاق بدیدار او هستم.

حاجیه خانم خیال کرد که رفتن حسین آقا بمنزل عبدالعلی خان انتظاراتش را یقیناً .رهم خواهد زد این بود صلاح دانست که عبدالعلی خان را بمنزل حسین آقا دعوت کنند و قبل از اینکه بملاقات حسین آقا برسد آنهادم درب حیاط عبدالعلی خان را نزد حاجي آقا برده قبل از وقت زمینه را حاضر کنند.

آنوقت رو بحسین آقا کرده گفت حالا که ملاقات تو واو درامشب

حتمي است پس اورا نزد خود بخواه بهتراست زیراحالت تو مساعد نیست و چون زکام کرده میترسم در طول راه بواسطهٔ باد خنکی که اکنون در وزیدن است تصرف هوا پیدا کنی .

— حسین آقا خیلی تعجب میکرد که چرا مادرش در این قبیل مسائل مداخله میکند و تفحص مخصوصی در شناسائي عبدالعلی خان بکار میبرد اگر چه نمیدانست که مقصود آنها چیست ولی همینقدر حس کرده بود که توطئهٔ درکار و این جستجو خالي از قصد مخصوصی نیست پس بهتر اینست که خود را عمداً به تجاهل زده و براي کشف این سر پیشنهاد مادر را تصدیق کند بنا براین فوراً از کشو میز خود کارت ویزیتی را بیرون آورده و کلمات ذیل را بروی آن نوشت :

« عزیزم کارت عالی زیارت با کمال بی صبري منتظر مقدم جنابعالی هستم اخلاصمند صمیمی حسین »

و دریك پاکت کوچکی گذارده بمحمود داد که بحامل یا مستخدم کار گذاري که دم درب منتظر است برساند محمود از پله ها سرازیر شده بطرف درب حیاط روانه گردید حاجیه خانم چنددقیقه بدون گفتگو و حرف خود را به نگاه کردن کارت واصله که هنوز روی میز بود مشغول داشت درحالتیکه از وجنات احوالش محسوس است که خیالش راحت نیست

فصل هشتم

قرار داد — ملاقات مکروه

حاجیه با حسین آقا خداحافظ کرده با عجلهٔ مخصوصی وارد اطاق حاجي شده بدون آنکه منتظر باز پرسی باشد گفت خود آن پسره نزد حسین آقا میآید —

— چطور نفهمیدم کدام پسره ؟

— همان کسي که من لحظهٔ قبل برای استیضاح معرفی او نزد حسین آقا رفته بودم .

— خوب اسمش چیست ؟

— عبدالعلی خان .

— پدرش کیست ؟

— جواب این سؤال را براي وقت دیگر بگذارید عجالتاً خودتان را حاضر کنید که باید باین پسره ملاقات نمائید.

— همین الان ؟ من که بکلی کسلم

— کسالت یعني چه باید امشب حتماً عبدالعلي خان را ملاقات کنید و الا کار میگذرد و نتیجه بعکس خواهد بخشید او از حسین آقا اجازه و وقت خواسته بود جواب داد برای پذیرائي او مانعی ندارد این ترتیب را من انجام دادم تفصیلش را بعد بشما خواهم گفت قبل ازآنکه عبدالعلی خان بحیاط اندرون داخل شود شما باید او را ببینید و تقاضا

کنید که بقدر نیمساعت با شما صحبت بدارد ملتفت میشوید ؟

— بله بله فهمیدم مثلا من خود را حاضر کنم همینکه صدای دق‌-الباب بلند شد فوراً بیرون رفته و او را دعـوت کنم که بقدر نیمساعت صحبت مرا بپذیرد اینطور نگفتی ؟

— بله همین است حالا ترتیب صحبت را بخاطر بیاورید و بدانید که‌چون ملاقات این‌جوان باشما بیش از دومرتبه نیست‌بایدیکطوری با او برخورد کنید که‌بدش‌نیاید مثلاتکذیب اقوالش را نکنید یاداخل مباحثه با اونشوید یا کلمهٔ رکیك وخارج از نزاکتي به متجددین وامثال او نسبت ندهید یا از مدارس و غیره ابداً حرف نزنید بلکه کمال مهربانی و محبت را باید پیشه نمائید که او را مجذوب خودتان قرار دهید بعبارة اخري بایدفریبش‌بدهید والااگرغیرازاین‌رفتاو نمائیدنتیجه بضررما خواهد بود یعنی او هم رفته با حسین آقا همراه و هم خیال سهل است معلم او خواهد شد و خیلي از چیزها را که هنوز حسین آقا نمیداند باو خواهدآموخت خوب ملتفت بشوید که چه عرض میکنم ـ آیا شام صرف کردید ؟

— بله مگر تو غذائی نخوردهٔ ؟

— خیر زیرا تا حال با او مشغول گفتگو بودم .

— یقین حسین آقا هم شام نخورده .

— خیر او همیشه ساعت پنج و شش شام میطلبد و محمود برایش حاضر میکنند ترتیب شام و نهار او بما معلوم نیست چه وقت میخواهد و می برد .

— بسیار خوب تو حالا برای صرف شام برو من منتظر این پسره خواهم ماند و بعد از ملاقات با او مذاکره خواهم کرد امیدوارم نتیجهٔ مطلوبه بدهد .

— لیکن مجدداً سفارش میکنم که طرز گفتگوی خودتان را با او بشکلی قرار دهید که اسباب کدورت و ملالت او نشود هر مزخرفی هم بگوید غالباً تصدیق کنید زیرا که مصلحت در اینست .

— خوب خوب فهمیدم دیگر روده درازی نکن .

— حاجیه بطرف اطاقهای دیگر رفته وحاجی‌آقا را درمیان اندیشه گذاشت حاجی وضع وسیمائی که برای ملاقات عبدالعلی خان بخود اختیارکرد این بود که اولا عمامه را بسر گذاشته قبا و لباده را مجددا پوشیده شال را باکمال بی نظمی بر کمر بسته قلمدان و دفتر حساب را بسته با چرتکه روی صندوقچهٔ که درحضورش بود گذاشت و خود بانتظار ورود مهمان ماند— چند دقیقه بعد صدای دق الباب بلند شد حاجی خودش باکمال وقار و با همان وضعی که هم اکنون شرح دادیم از اطاق بیرون آمده ازدالان عبور کرده درب بزرك را باز نمود .

عبدالعلی خان جوان در این موقع انتظاری که نداشت این بود که غیر از چهرهٔ زیبای حسین آقا با هیکل حاجی مواجه شود لهذا ناچار سلامی گفته و منتظر بود کـه از طرف حاجی ابدا اظهار ملاطفتی نشده سهل است با برودت مخصوصی جواب سلامش را باز خواهد گفت چه او بنا بمعرفی حسین آقا از احساسات واخلاق حاجی آقا بخوبی مستحضر و

مسبوق بود معهذا مشاهده نمود که مسموعات او با مشهودات مغایرت تامه داشته وحاجي آقا با کمال خون گرمی و مهربانی اورا می پذیردوبعلاوه تکریمات و تعظیمات متواتري که از طرف حاجي آقا نسبت باو معمول می‌-شود مجال عرض تشکر براي عبدالعلي خان باقی نمیگذارد اینست که اودر مقابل اینهمه مهربانیهای غیر منتظره با اشاره و تعظیم سر عرض امتنان مي نماید .

خلاصه تاعبور ازعمارت بیروني پیوسته عبدالعلی خان دراین فکر بودکه البته حسین‌آقاازاخلاق‌وعادات‌پدرش آنچه گفته بی‌کم‌واست‌وکاست بوده دلیلي نداشته که بی جهة پدر را تقبیح و تنقید نماید لیکن از طرفی مهربانی های مفصله حاجي‌آقا ازطرزمذاکره و اخلاقی بودن وتمدن مآبی حاجي میرساندودرپایان تصورات خود باینجا منتهی ساخت که حاجي آقا پدر و کسان او را شناخته یا سابقهٔ الفتي بین حاجي آقا و پدرش موجود بوده و اکنون خواسته است قرض پدر را نسبت به پسر ادا کند لیکن همینکه خواستند از سومین اطاق ردیف اول عمارت بگذرند اصرار و خواهش حاجی آقا در ملاقات و پذیرائي مشار الیه بان جوان حساس فهمانید که قصیه برعکس تصورات او بوده و باید یك مسئلهٔ مهمي در کار باشدکه حاجی آقا با آن سوء اخلاق و حرکات نا پسند خود را مجبور به خود سازي و کرنش موقتي کرده بهر حال عبدالعلی خان هرچه برای این دفعه معذرت طلبید اصرار و ابرام حاجی آقا که دستش را گرفته و به طرف‌پلهٔ‌اطاق‌میکشدموجب تعجب این‌جوان‌رافراهم‌میکرد حتی‌قول‌قطعی

داد که بعد از ملاقات حسین آقا که اکنون درانتظار من است شرفیابی حاصل خواهم نمود متاسفانه این خواهش نیز پذیرفته نگردید عجب مهری که نبود از کجا پیدا شد ؟!

در اینحال یك فکر موحشی بخاطر عبد العلی خان رسیده که بر خود داری و امتناعش می افزود زیرا جوان سویلیزهٔ ما دارای صباحت و وجاهت منظر و زیبائی چهره وجذابیت چشم و ابرو درحقیقت ممکن بود حاجی بخیال خام و فاسدی اینهمه اصرار در بالا بردن او داشته باشد و الا باعدم سابقه هیچ علتی برای اصرار ولجاجت حاجی آقای درازریش نمیتواند تصور کند اگر چه این خیال مانند برق در مغزش عبور کرد و از این فکر جدید کلمهٔ برزبان نیاورد لیکن ازحاجیآقا اجازه طلبید نوکر خود را که یك شخص قوی هیکل و پر قوتي بود ودردالان منتظر صدور امر و فرمان آقای خود بود با خود همراه بیاورد حاجي نیز بدون خیال و غیر از آنکه منتقل بسوء ظن عبدالعلي خان گردد این تقاضا را با کمال میل پذیرفت .

عبدالعلي خان ملازمش را صدا کرده و در زیر گوش او کلمهٔ چند گفت که مفهوم دیگری نشد ومعلوم است کهدستور مخصوصی باوداده چه تازمانیکه عبدالعلی خان ازاطاق حاجی بیرون نیامد اونیز از راهرواطاق که متصل و مقابل با اطاق بود بر نخواست گوئي مانند سپند برآتش نشسته بود کهچهوقت برای یك وقعهٔ مهمی بتواند باآقایش مساعدت کند

ما حسینآقارا درمیان اضطراب و بیصبری کهبواسطهٔ تاخیرورود

رفیق عزیزش حاصل شده میگذاریم وخود بتعقیب حاجی وعبدالعلی خان
که متفقاً داخل اطاق میشوند میپردازیم

وضع اثاثیه داخلی اطاق که مخصوص نشستنگاه وخوردنگاه وخوابگاه
حاجی است چندان دقتش را جلب نکرد زیرا اوهم منتظر نبود که غیراز
یك اطاق نا تمیز مناظر دیگری که مربوط به متمدنین و متجددین است در
اطاق یك نفر پیرمرد سالخوردی مشاهده کند که از تمام عواطف وآثار تمدن
بی بهره است . لیکن انتظار مخصوص داشت که چه وقت حاجی از تعارفات
بی مزه وروده درازی های خنك که از حال مخاطب گرفته تا احوال سك و گربه‌
های همسایه خاتمه میدهند آسوده شده واصل مقصود را اظهار کند ، بیشتر
از یك ربع اوقات این جوان به تعاطی تعارف وعرض امتنان ومذاکرات
بیهوده گذشت ، و بالاخره با کمال بی حوصله گی علت احضار و تقاضای
حاجی آقا را در ملاقات خود استفسار نمود .

بنابر این حاجی آقا از این جا شروع عطلب کرد : من جنابعالی
را یکی از جوانان باعقل و با کمال شناختم هرچند سناً خورد سال و گمان
ندارم که سنین عمر شما از بیست و دوسه سال گذشته باشد معهذا چون
تا اندازهٔ به علم قیافه آشنا هستم میدانم که شما از جوانان باهوش وزیرك
هستید اگرچه هنوز کاملا به درك مقام و شناسائی شما نائل نشده ام
(عبدالعلی خان یقین کرد که حاجی او را هنوز نمی شناسد واینهمه
تکریمات یا احترامات برای یك مقصد مخصوصی است و بعبارهٔ اخری حاجی

همت احتیاج باو پیدا کرده) معهذا ارادت مخصوصی بشما بهمزدو خصوصاً که چندی است باحسین‌آقای ما دوستی و معاشرت میکنید خیلی ازسرکار راضی و ممنونم و دعا میکنم که خداوند شما را از چشم بد محفوظ نموده سعادت و عزت بشما ارزانی دارد. مقصود اصلی از تصدیع خاطر جنابعالی اینست که البته حسین‌آقا درطی مصاحبه خاطر شمارا از تصمیم وصلتی که دربارهٔ او درنظراست مستحضر ساخته.

عبدالعلی خان - (باکمال تعجب) خیر ابداً اطلاعی ندارم - آیا حقیقتاً میفرمائید!

— به چطور سرکار مطلع نیستید؟!

— علت معلوم است زیرا چندروزی بنده به بندر پهلوی رفته بودم و باالطبع از این اطلاعات نفیس محروم ماندم

— بله دوروز است که این امرازپس پرده خفا بیرون آمده آشکار و آفتابی شده.

— به به جای خوشوقتی است پس من از همین الآن تبریك عرض میکنم.

— از تبریك سرکار امتنان دارم باآنکه جای خوش حالی است معهذا نمیدانم حسین آقا بچه علت از رضایت باین تزویج امتناع دارد.

— آیا جهتی در بی میلی او عرض نکرده.

— چرا؛ پاره دلایل بقول خودش اقامه کرده لیکن بقدری مزخرف و بی اساس است که جز به بیشعوری حسین آقا حمل نمی توان کرد

— خیر خیر آقای آقا حسین آقا را آنطوریکه بنده شاخته ام یکی از جوانان دانشمند و باکمال هستند نسبت کم شعوری را بایشان دادن بی لطفی بلکه بی انصافی است .

— به بینید حالا دلایلی که اقامه کرده بعضی را بعرض میرسانم مثلا میگوید این نامزدی که برای من انتخاب شده باید تمام علوم اولین و آخرین را دارا باشد آیا این ممکن است ؟

— خیر خیر او نباید در مملکت ایران با عدم انتظام مدارس فعلی همچه انتظاری را از یك نفر دختر ایرانی داشته باشد یك دختر ایرانی همینکه دارای یك رشته معلومات مقدماتی برطبق پروگرام امروزی از قبیل خیاطی ـ خانه داری ـ نوشتن ـ خواندن ـ اطلاع از جغرافیای مملکت خود و مختصری از تاریخ را دانسته باشد کافی است .

حاجی ـ از همین جا فهمید که باچه کسی سروکار دارد و دانست احساسات تجددآمیز این جوانان برپیشنهادات حسین آقا تفوق وغلبه دارد. بهر حال رشته مطلب خود را قطع نکرده و علاوه نمود که مقصودم اینست چیزهائی را او می طلبد که امروز در ایران بلکه در روسیه هم ممکن نیست .

— البته در اینصورت که جنابعالی میفرمائید او حق ندارد این قبیل تحصیلات پیشنهاد کند خوب است اینهارا شفاهاً بخودش بفرمائید

— خودم آنچه لازمه نصیحت بوده گفته ام معهذا عرض کردم فقط از روی احساسات کودکانه و جاهلانه این وصلتی را که از هرحیث مایه

افتخار اوست رد میکند مثلا به بینید طرف او اولا یك فامیل محترم و نجیب و ثروت او بحدی است که حسین آقا را مادام العمر باچندین نفر دیگر میتوانند از هر جهت راحت و آسوده خوش گذرانی نمایند آیا رد کردن یك چنین فامیل نجیبی بواسطه ضعف عقل نیست غرض مقصودم این نبود چون اینکار تا پس فردا باید انجام یابد و سه روز دیگر بمبارکی شروع باجرای مراسم عقد و عروسی بشود میخواهم جنابعالي او را ملاقات کرده و با بیانات شیرین خودتان باو بفهمانید که بی ربط میگوید و این اظهارات او بهیچوجه موقعیت ندارد سهل است نتایج سودی راهم احراز خواهد کرد البته این مقصود بنده را سرکار در ضمن یك عباراتي باو خواهید اظهار کرد که تسلیم صرف بشود هرچه باشد چون او با جنابعالی الفت مخصوصي دارد البته فرمایشاتتان را بادلایلی در تلو صحت خواهید فرمود بخوبي و خوشی تلقی خواهد نمود. و من منتظرم که بنده وفامیل بنده را کاملا رهین منت خود قرار داده درتسریع انجام امر خیر کوشش کنید که در واقع یك خدمتی است که بخود حسین آقا کرده بنده را هم ممنون ساخته‌اید .

— عبدالعلي خان در این مدت سکوت اختیار کرده و اصغای فرمایشات حاجی را مینمود درحالتیکه ازته دل قاه‌قاه میخندید دراین موقع که بتقاضا و خواهش یا اصل مقصود واقف گردید سکوت را قطع کرده ظاهراً محض کسب اطلاع و باطناً برای تولید تشویش باکمال ادب عرض کرد :

این تزویجی را که برای آقا حسین آقا مصلحت دانسته اید آیا در اطراف آن مطالعاتی که موجب پشیمانی آتیه را فراهم نکند بعمل آورده اید یا نه ؟

— از چه قبیل مطالعات را میفرمائید درست مفهوم نشد .

— البته این ملاحظات در حق دختر است مثلا طرف حسین آقا یك دختر بدکل و بی علم و ساده که فاقد معلومات نباشد ؟

— عرض کردم و شماهم تصدیق کردید که در مملکت ما امروزه این چیزها شیوع و رواجی ندارد و بلکه قدغن اکید است برای دختر حیا و ادب عفت و عصمت کافی است و علاوه براین محسناتي لازم ندارد

— عبدالعلی خان ازعلت اکراه رفیقش بخوبي مستحضر شده ودانست که علت العلل عدم رضایت او فقط از همین بابت است بنا بر این سکوت اختیار نمود .

— حاجی موقع را غنیمت شمرده مجدداً خواهش و استدعا را تعقیب نمود که بهرنحوی ممکن است موجب رضایت حسین آقا را فراهم نماید و تمنا کرد که عبدالعلي خان یك قول قطعي بدهد که تافردا اینکار برضایت ورغبت تامهٔ حسین آقا خاتمه خواهد یافت

— عبدالعلي خان از ادای قول قطعي خود داری نموده و گفت امیدوارم این امر مبارك برضایت وخوشنودی طرفین خاتمه پیدا کنند زیرا این بهترین آرزوي دوستانست که در عروسي آقا حسین آقا خدمتگذاری کنند.

— خیر مخصوصاً باید تعهد کنید که بهروسیله ممکن است رضایت اورا تحصیل کنید

— عرض کردم که نمیتوانم قول قطعي بدهم زیرا هنوز نمیدانم آقا حسین آقا چه معاذیر و عوایقی در پیش پایم خواهد گذاشت باید با ایشان مذاکرات کرد تا رضایتش را جلب نمایم و در هرحال من بهترین مساعي خود را در جلب موافقت ایشان بکار خواهم برد عجالتاً بنده را مرخص فرمائید که با ایشان ملاقاتي کرده باشم زیرا حسب الوعده مدتی است منتظرند.

— بنده مانع از تشریف بردن جنابعالي نیستم لیکن عرض کردم که امر وصلت باید تا پس فردا خاتمه قطعي پیدا کند در اینصورت بنده چه وقت منتظر نتیجه صحیح باشم و خوش‌حال بشوم.

— بنده فردا صبح ساعت (۹) جنابعالی را زیارت خواهم کرد.

— ساعت نه چه‌وقت است ؟

— عبدالعلی خان از تبسم مختصري ناگزیر شده و توضیح داد که ۳ ساعت بظهر مانده را اروپائي‌ها ساعت نه میگویند یعنی برعکس ایرانیان که میزان وقت را از غروب واذان صبح قرار میدهند آنها از ظهر و نصف شب حساب میکنند.

— حاجی باري استدعا دارم باهروسیله رضایت اورا بمن مژده بدهید واگرخداي نکرده فرمایشات شما راهم بی‌اثر گذاشت و در لجاجت باقی ماند بایدباو خاطر نشان فرمائید که این امر درهرحال صورت پذیر است و رضایت یا عدم رغبت او ابدا مانع از انجام وصلت نخواهد شد

— بنده امیدوارم که رضایت خاطر آقا حسین‌آقارا با این وصلت

جلب نمایم لیکن فرمایش عربی میفرمائید در صورت بی میلی او لوقوع این ازدواج این «وصلت اجباری» نتایج بس ناگواری در بر خواهد داشت که بهیچوجه قابل تصور نیست تو برا نظیر این ترتیب را خود بنده مکرر در روسیه مشاهده کرده‌ام .

— خیر این عواقب و خیمی که برای وصلت های اجباری پیش بینی میفرمائید مانند بسیاری از چیزها در حدود دهان روسیه و ملل خارجه رواج دارد نه مملکت اسلامی ایران که پسر حقاً باید مطیع و منقاد و تسلیم صرف ارادهٔ پدر و مادر باشد در صورت خلاف در دنیا و آخرت روسیاه و هرگز روی خوش بختی و رستکاری نخواهد دید بعلاوه بر فرض وقوع نتایج ناگوار آیا غیر از این خواهد شد که حسین آقا چند روزی قهر کند آنهم علاجش آسان است همینکه مختصری کم اعتنائی دید جیره اش قطع شد آنوقت حرکت غلط خود را احساس کرده و پشیمان خواهد شد

— امیدواریم که دیگر محتاج باین گفتگوها نشویم ولی مخصوصاً لازم میدانم جنابعالی را از یك اشتباه بزرگی خلاص کنم آن اینست که سوء نتیجه وصلت اجباری نه اینست که تنها ممکن است فرزند عزیزتان قهر کند بلکه ممکن است وقایع ناگوار دیگری رخ دهد که از دائره تصورات جنابعالی بیرون است

— حرف تازهٔ میزنید مثلا چه میکند؟

— آیا مستبعد میدانید که در اینصورت فرار کند یا خود یا طرف را معدوم سازد ؟

— حاجی یکمرتبه از اینحرف یکه خورده و برافروختگی سختی در چهره‌اش عارض شده و با کمال وحشت اظهار کرد وای - چیز غریبی میگوئی این حرفها یعنی چه - چه چیز ها را القاء میکنی ؟

— بنده خلافی عرض نکردم و برسم مثل خواستم خاطرتان را از یك اشتباهی آسوده سازم والا خدا نکند که این سوانح و حوادث مدهشه در این مورد و درحق دوست عزیزم حسین‌آقا نازل شود تمام مقصود بنده همخیالی با جنابعالی است امیدوارم هرچه زودتر این وصلت بخوبی و خوشی خاتمه پیداکند .

حاجی که از این جواب قوتی گرفته و اظطرابش تسکین یافته بود گفت خیلی ممنونم — فرمودید نه ساعت از روز رفته بنده را ملاقات می‌فرمائید — او ، اینکه خیلی دیراست .

— خیر عرض نکردم نه ساعت از روز رفته بلکه گفتم ساعت نه صبح سه ساعت بظهر مانده

بله بله بنده اشتباه کردم با آنکه توضیح دادید معهذا فراموش نمودم پیری است و هزار عیب و علت که یکی از آنها نسیان است واقعاً حواسم از پیش بینی های جنابعالی پرت شد. بسیار خوب حالا که عجله دارید بملاقات دوستتان تشریف‌ببرید مختارید مانع نیستم ولی فراموش نکنید که بنده منتظر نتیجهٔ صحیح هستم .

فصل نهم

وداع با پدر ـ ملاقات با پسر

پس از آنکه مذاکرات بپایان آمد و عبدالعلي خان از فضای کثیف این اطاق عفن که دود قلیان مانند ابرهای غلیظ درجو اطاق گردش میکرد خلاص شده و باشتیاق هوای آزاد نائل میشود خیلی خوشحال شد این بود که بر خلاف مرسوم خود بدون آنکه برسم خدا حافظي دست بدهد با حاجي وداع لفظي نموده و بطرف حیاط اندرون روانه شد.

عبدالعلي خان را میگذاریم که بطرف عمارت اندرون رهسپار شده وحاجي آقارا هم دراطاق خود که ازطرز مصاحبهٔ عبدالعلي خان خصوصاً از قسمت اخیر راجع به پیش گوئی ها فوق‌العاده مشوش بود در میان چرت و فکر قرار داده وحالات حسین‌آقا را در این یکساعت انتظار تحت مطالعه قرار میدهیم.

بعد از رفتن حاجیه خانم و نوشتن جواب رقعه یکربع ساعت وقت او بدون تشویش و اضطراب گذشت همینکه این موقع بسر آمد و از عبدالعلي خان خبري نشد تاخیر ورود او باتحقیقاتی که مادرش در بارهٔ معرفی این دوست عزیزش نموده اورا درحالت تشویش واندیشه انداخته باخود فکر میکرد که چه مطالب مهمي پدر و مادرش را مجبور ساخته کـه در جستجوی حالات عبدالعلي خان بر آیند و آیا از او چه میخواهند ؟ این پدر و مادری که از شکل لباس این قبیل جوانان متنفر و بیزارند چـه

شده که خودرا اینقدر مایل وشایق بملاقات عبدالعلی خان نشان میدهند بعلاوه او چرا دیر کرده — عبدالعلی خان هرگز از قول و وعده و قرار تخلف نمیکرد — و یکی از مزایا و مختصات او همین است آیا چه شد که اینهمه تاخیر کرده و چه بر سرش آمده این خیالات او را بیقرار کرده و مجبورش نمود که در صدد تحقیق برآید بنا بر این محمود خانه شاگرد را که مستخدم خصوصی او بود صدا کرد این طفلك محجوب که سنش ۱۲ سال بود اطاعت امر آقاي خود را همیشه بر خود فرض شمرده و هرگز از اوامر حسین آقا تعلل نمیکرد حسن رفتار او بقدری جالب توجه حسین آقا واقع شده بود که یك علاقهٔ صمیمانه ودوستی برادرانه نسبت باو پیدا کرده در این موقع نیز محتاج بمساعدت اوشد.

محمود از مسئلهٔ وصلت اطلاع کاملی نداشت واز احساسات ونظریات حسین آقا بکلي بی خبر بود همینقدر در افواه اهل خانه شنیده بود که وصلتی در بارهٔ حسین آقا جریان دارد. بالجمله فوراً باطاق داخل شده علت استحضار خودرا استعلام نمود.

— محمود جان! ادارهٔ کارگذاری را میدانی ؟

— بله آقا مکرر آنجا رفته ام.

— میخواهم که الان بدون آنکه کسي بفهمد به آنجا رفته وازحالت عبدالعلي خان جویا بشوی در کجاست اگر درهمانجا است باو بگوئی که من در انتظارش هستم — اگر اهل خانه کسي ازتو پرسید کجا میروي جواب میگوئي برای خرید کاغذ یا چیزهای دیگر ببازار میروم — ولي

میخواهم خیلی سرعت کرده و مرا از انتظار خارج کنی — برو عزیزم و زود مراجعت کن.

محمود دیگر منتظر نمانده و با سر تعظیمی کرده از اطاق خارج‌شد همینکه خواست از حیاط بیرونی و دالان بزرك خارج شود بر خلاف مرسوم‌دید که‌هنوز دراطاق حاجی‌آقا چراغ‌روشن‌است این‌طفلك ازعادت حاجی‌آقا بخوبی آگاه بود که‌حاجی شام را درساعت دو وتیم الی سه‌صرف کرده و در ساعت چهار همه‌بخواب میروند یقین کرد که اطاق‌حاجی خالی از مهمان مخصوصی نیست حس کنجکاوی او را وا دار کرد که به تفتیش بپردازد همینکه خواست از پله ها بالا رود چشمش بنوکر عبدالعلی خان که درانتظار آقایش بیرون نشسته بود افتاده اورا شناخت : اُوْ حسنخان تو اینجا چه میکنی ؟

— آقایم در اطاق‌خدمت حاجی آقا است .

— کی آمده ؟

— قریب یکساعت است .

— هیچ فهمیدی برای چه مذاکره میکنند ؟

— نه همینقدر صحبت وصلت در میان است زیرا می بینی که‌درب بسته است و من هم با آنها مسافت دارم . اما بگو ببینم تو برای چه‌کار اینجا آمدی ؟

— این طفل زیرك دروغ را بر حقیقت دراینجاترجیح داده گفت آمده بودم .برای آقایم شام ببرم این گفته و باکمال عجله بطرف حیاط

اندرون مراجعت کرد تمام مدت غیبت او از نزد حسین آقا بیشتر از چند دقیقهٔ کوتاه امتداد پیدا نکرد بنابراین حسین آقا با کمال عجله از او پرسید چه خبر برایم آوردهٔ ؟

— من بکار گذاری نرفتم زیرا عبدالعلی خان همینجا است .

— کو — کجا ؟ زود بگو .

— پیش حاجی آقا .

— آنجا چه میکند — یعنی چه — تو از کجا فهمیدی؟

— ملازمش در راه پله انتظارش را داشت . و بعلاوه او میگفت که مذاکرات راجع است بوصلت شما .

— حسین آقا از کسب این اطلاع خیلی مسرور شده و محمود را فوق العاده نوازش نموده و محض آنکه در این لحظه خبر خوبی برایش تحصیل کرده و اورا از انتظار شدیدی خارج ساخته یك اشرفی از کیف خود بیرون آورده به او عطا نمود و بعد ازاین مرخصش کرد که بیرون رود

همینکه تنها شد فهمید علت استفسار و کنجکاوی مادرش از حالات عبدالعلی خان چه بوده و بچه جهت مادرش اورا از رفتن بمنزل عبدالعلی خان ممانعت میکرده و میل داشته است که این ملاقات موکول بفردا یا اوقات دیگر گردد . آری آنها میخواستند که خودشان قبلا عبدالعلی خان را ملاقات کرده و پارهٔ مطالب گوشزد او بنمایند که از هم خیالی با حسین آقا منصرف شده و بلکه هرقدر بتواند از مساعدت با مقاصد آنها

یعنی درانجام قضیه وصلت کوشش کند حسین‌آقا بنای قدم زدن را در اطاق گذاشته و باخود میگفت .

« اه اینها چقدر احمق وبی‌شعورند که نمیفهمند خود عبدالعلی »
« خان یك جوان شایسته ولایق هرگز تسلیم مزخرفات وعقاید پوسیده »
« آنها نمی‌شود برفرض آنکه ذهن اورا از من مشوب کرده وحقایق را »
« درنظرش بشکل دیگر جلوه بدهند بمحض آنکه مرا ملاقات کند »
« تمام تفصیل را باکمال صحت باو خواهم گفت ـ و باو اطمینان خواهم »
« داد که اگر پدر و مادرم پیرایهٔ یا اضافاتی در اطراف گفته های من »
« بسته‌اند دروغ محض بوده است . بسیار خوب آنها هروسایلی دارند »
« بر انگیزند اما محال است من راضی بشوم ـ این وصلت نباید انجام »
« بگیرددر صورت وقوع یکی ازدویعنی یامن یااو معدوم باید شویم وغیر »
« این محال است اگرهم ذهن عبدالعلی خان را مغشوش کرده باشندمن »
« بادوکلمه حرف اورا از اشتباه نجات خواهم داد »

این اندیشه و خیال نیز حسین آقا را بشدت مشغول کرده بود که صدای عبدالعلی خان رفیقش ازپشت در بلند شد : دوست عزیزم آیااجازه ورود میفرمائید ؟

— (جواب بفرمائید عزیزم) عبدالعلی خان وارد اطاق شدبعد از دست دادن بیکدیگر و جلوس برصندلی از حصول این ملاقات تشکر کرده و قبل از اینکه به احوال پرسی همدیگر بپردازند حسین آقا اظهار کرد که اکنون پنجساعت ازشب میگذردوتاکنون منتظر دوست عزیزم

بوده‌ام و بالاخره شام شب را صرف نکرده پس اجازه بدهید قبل از مداخله در صحبت مختصر غذائی که برای شب تدارك شده حاضر کنند و باتفاق یکدیگر صرف نمائیم

— عبدالعلی خان برای اظهار رضایت باسر اشاره کرد که این تقاضا را بابهترین وجهی قبول مینمایم

— حسین آقا محمود را صدا کرده و برای سرعت تهیه شام سفارش لازمه نمود .

— عبدالعلی خان نیز ازجا برخواسته خود را بملاحظه و تماشای آلبومی که در روی میز بود مشغول داشت و حسین آقا اززیرچشم بهسیما و وجنات دوست عزیزش نگاه میکرد که در این مدت دوروزه غیبت تغییرات محسوسی در سیما و صورتش آشکار شده است

هنوز پنج دقیقه طول نکشید که سفرهٔ گسترده و شام حاضر شد این دو رفیق شفیق که بظاهر ساکت لیکن قلباً با هم راز دل داشتند متفقاً شروع بخوردن طعام نموده و تافراغت از غذا صحبت مخصوصی که قابل ذکر باشد نداشتند همینکه از روی میز برخواسته دست ورو را پاك و تمیز نمودند حسین آقا محمود را متذکر ساخت که یك چراغ دیگری در اطاق تحریر روی میز بگذارد اطاق تحریر حسین آقا در جنب همین منزل است اساساً این عمارت مشتمل بر هشت اطاق فوقانی است که دو رو ساخته شده‌است چهار اطاق مقدم که‌آب چاه و حیاط وسیع وراه‌عبور بعمارت بیرونی را دارد همین منازلی است که درصف مقدم جای داشته‌و

همینکه یك نفر از پله‌ها بالا بیاید بدون مانع میتواند داخل هریك از این اطاقها نشود در حالتیکه چهارچشمه اطاق در صف مؤخر این عمارت جای دارند بجز یك حیاط کوچك مربع مستطیل و یك باغچه خیلی کوچك که انواع گلها و ریاحین در آن غرس شده و یك دهلیز خیلی تنك چیزی در خود ندارد چنانچه کسی بخواهد بهریك از اطاقهای صف مؤخر که درب های آن بطرف مغرب باز میشوند وارد گردد مجبور است از اطاقهای مقدم بگذرد در صورتیکه درب اطاقهای صف مقدم بسته شده باشند دخول در اطاقهای مؤخر بکلی غیر مقدور است

اطاق تحریر حسین آقا از طرف مغرب متصل بهمین منزلی است که عبدالعلی خان را اکنون در آنجا پذیرفته و نظر باینکه او احساس کرده است کسی در پشت در بمصاحبه آنان گوش خواهد داد محض اخفای صحبت و مذاکرات لازمه بادوست عزیزش که میداند خیلی مهم است به اطاق دیگر یا محل خلوتی محول کرده بالجمله همینکه داخل اطاق دیگر شدند حسین آقا امر کرد محمود تمام درب‌های اطاق های مشرقی را از پشت به بندد و خود محمود هم دربیرون نزدیك راه پله بماند چنانکه کسی بطرف بالا بیاید فوراً آمده آنان را خبر دهد همینکه این دستور العمل با تمام رسید حسین آقا باخاطری آسوده که ابداً ممکن نیست کسی از مذاکرات آنها آگاه شده و استراق سمع نماید یك صندلی را نزدیك آورده و پهلوی عبدالعلی خان قرار گرفت و حسین آقا از این جا داخل مصاحبه شد.

— عزیزم به بخشید اگر جنابعالی را منع از صحبت کردم و تمام

مصاحبهٔ خود را به بعد ازشام محول کرده و نشستگاه خودمان را به این اطاق تغییر دادم وتمام دربهاي اطاق بیرونی را از پشت بستم متعجب نشوید برای اینست بتازگي احساس میکنم که در منزل من جاسوسي درکاراست .

— عبدالعلی خان بانهایت تعجب ـ جاسوس ، جاسوس یعني چه ؟!

— مشتبه نشوید مقصودم از جاسوس یك مفتش رسمی و سري نیست بلکه پدر و مادر خود را میگویم که غالباً بالخصوص در ایام اخیر که اغلب حالم مغشوش است درپشت درب ایستادهٔ ومکالمات مرابادیگران گوش میدهند.

— آه این که یك کار خیلی بد و وقیحی است از این حرکت چه مقصودي دارند .

— چه عرض کنم نمیدانم باری از اصل موضوع دورافتادم خواهش میکنم از حالات خودتان برای من تعریف کنید آیا کسالتي ندارید و این یکی دوروزه چرا ترك ملاقات کرده باینجا تشریف نیاوردید بعلاوه در صورتیکه قصد مسافرت داشتید بچه علت بنده را مطلع نفرمودید .

— خیلی معذرت میخواهم مسافرت بنده داراي اهمیت مخصوصی نبوده و اتفاقا اینطور پیش آمد مخصوصا آقاي کارگذار هم بي اطلاع بود و ایشانرا از بین راه بوسیلهٔ یك کارت از مسافرت خود مستحضر ساختم آیا شما این طرز مسافرت را دوست نمیدارید ؟

— نه من نمی پسندم که دوستان از حال یکدیگر بی خبر باشند زیرا درمسافرت ممکن است هزاران اتفاقات سوء رخ دهد وچون دوستان

شما از نقطه توقفتان بی خبرند نتوانند وظایف خود را نسبت به جنابعالی ادا نمایند ـ از اینهم بگذریم راستی رنك و روی شما تغییري کرده مگر خدا ناکرده کسالتی دارید ؟

— علت تغییر چهرهٔ بنده فقط بواسطهٔ تب شدیدي بود که دیشب عارضم شد و امروز بحمدالله حالم خیلي خوش و خرم است .

— آیا مسافرت دوروزه شما به بندر پهلوی یك مطلب مهمی بوده که باید مخفي مانده و من از آگاهي بر آن ممنوع باشم ؟

— دوست عزیزم میدانی با آنهمه اطمینانی که بمراتب صفاي باطن سرکار کرده‌ام هیچ‌چیز حتی اسرار شخصي خودرا هم از شما مخفي نمیدارم لیکن اجازه‌بدهید شرح آن‌را برای وقت‌دیگر محول‌بداریم و موقع مخصوصي را برای آن معین کنیم الان کار لازمتري باسرکار دارم

حسین آقا ملتفت شد که این کار همان مذاکره وصلت است خود را حاضر برای شنیدن و جواب‌دادن نموده گفت بفرمائید .

— عبدالعلي خان ـ خوب آقای عزیزم شما مرا ملامت میکنید که چرا دوروز قبل از مسافرت ناگهاني خود جنابعالي را بی اطلاع گذاشتم آیامن حق ندارم گله کنم که‌سرکار درمسئله امرخیروعروسي خودتان که بزرگترین آمال قبیله من است بهیچوجه خبر بداده اید .

— حسین آقا بانهایت اکراه و خون سردی ـ عروسی؟ امرخیر؟ ابداً چنین قضیهٔ واقع نشده و من بکلی بیخبرم .

— این یك که پرسش خوبي بود چه‌شد که‌درنظر جنابعالی مکروه

آمد . فرمایشات جنابعالی مکروه نیست

— لیکن پیش آمد طوریست که نمیخواهم این مذاکرات رابشنوم زیرا سعادت و زندهگانی آتیه مرا همین قضیه که خداوند بماتمش تبدیل نماید تهدید میکند .

— خیلی بهبخشید که مزاحم و مصدع سرکار شدم

— خیر خیر من مخصوصاً میل داشتم جنابعالي را زیارت کرده و عقدهٔ دل خودرا بگشایم و ازکارهای والدین و اقدامات آنان شکوه و شکایت نمایم

— راستی میدانید که من قریب یکساعت در خدمت حاجی آقا بودم و ایشان چقدر از بنده بطور شایسته پذیرائی نمودند این بشارت را هم درهمانجا شنیدم ؟

— بلی محمود خبر آورد که جنابعالی نزد حاجی تشریف دارید آیا برای چه کاری نزد حاجي رفته بودید جمع ضدین میگویند محال است اما خلاف این قاعده علمی ثابت شد (این کلمات را حسینآقا در تلو یكتبسم مختصری ادا کرد .)

— اگر چه این ملاقات ناگهانی بود و ابداً مقدمه وسابقهنداشت معهذا چون مذاکرات راجع بجنابعالی بود خصوصاً مسئله مبارك وصلتی که در نظر است از این حسن تصادف خود خیلي خوشوقتم پس اجازه بدهید از همین الان بهترین تبریکات خود را تقدیم دارم .

گرچه مذاکراتي در اطراف مسئله وصلت جریان داشته وگوشزد

بنده‌شده لیکن روح وقلبم‌کلی بي‌اطلاع است ومانند نشنیده انگاشته‌ام زیرا نفرت قلبي من بطوری است که مایل نیستم این نیت را درضمیرخود پرورانیده و قوت بدهم.

— من تصور میکردم که سرکار را در ان قضیه خیلي راضی و خوشنود خواهم یافت عجب است که از ابتدا اظهار اکراه و نفرت می فرمائید.

— این بیشتر مایه تعجب است که جنابعالی یك چنین تصوری‌در باره بنده فرمودید مگر از رضایت بنده حاجي آقا چیزی لشماعرض کرده.

— خیر ولي ایشان ابداً تصریح نکردند که ممکن است سرکار تا این حد نا راضي باشید فقط تعلل و تسامح جنابعالي را خاطر نشان بنده فرمودند.

— تعلل و تسامح ؟ قصاص قبل از جنایت ؟ اول خوب بود که موجبات استرضای مرا فراهم میکردند آنوقت از تعلل و مسامحه بنده شکوه مینمودند خیر این جمله اخیر نقل قول جنابعالی از حاجی آقا ابداً واقعیت نداشته

— خوب با آنکه شنیدم طرف جنابعالي یك‌دختر مطبوع و بعلاوه از هرحیث تمول و ثروت و فامیلی هم‌یکی از خانواده‌های نمره اول‌رشت است معهذا علت امتناع جنابعالی چیست.

— خوش بختی من در اینست باکسي طرف مصاحبه هستم که از وضعیات ژناشوئي امروزه دنیا آگاه‌است برای من اشکالي ندارد که‌دلایل

خود را با موجبات امتناع خود اظهار کرده و جنابعالي را وادار بتصدیق آن بنمایم معهذا از سرکار میپرسم آیا در یك وصلت فقط ثروت و تمول نقدی شرط است آیا هیچگونه نظریات دیگری مدخلیت ندارد یا هیچگونه صلاحیت و مراتب دیگری نباید رعایت شود ؟

— خوب میخواهید بفرمائید که طرف بر طبق میل و انتظارات سرکار نیست .

— بله جان کلام در همین جاست که بهیچ زبانی نمیتوانم این عبارت ساده را به مغز پدر ومادر خود فرو کنم .

— میدانید باشدت علاقهٔ که بجنابعالی دارم خوشوقتی خودرا در خوش بختي میدانم معهذا جنابعالی باید تصدیق کنید که باوضعیات فعلی یعنی عدم رواج بازار معارف خاصه در طرز تربیت دوشیزکان ـ دختران عالمه فاضله در این کشور بر خلاف تمام دنیا دیده میشوند تا بهمسری خود اختیار و شریك زندگاني خود نمائی این مطلب بدیهی است که ایران مردمانش قرنها از قافله تمدن دورند تا پی بمنافع تحصیل دوشیزکان که مادران رجال آینده ایرانند برده و بمعناي حقیقي و فرمایش حضرت عقل کل (طلب العلم فریضة علي کل مسلم ومسلمه) آکاهي حاصل کنند

— فرمایشات جنابعالی را تصدیق دارم و خود علاوه میکنم که بنا بمقتضیات امروزه مملکت تعلیم نسوان آنطوریکه باید و شاید در ایران رواج نیافته لیکن آیا جنابعالی راضي میشوید که بنده در اجبار و عدم اختیار قرار گرفته بهمسری کسی رضایت دهم که زندگانی وعمر آتیه مرا

بسیاه بختي لطمه‌دار سازد آیا جنابعالی این اصول و رویه را می پسندید که من قلب و روح را تسلیم کسي کنم که از عادات و اخلاق او بهیچ وجه خبر ندارم ؟ من بچه‌چیز او دلخوش باشم آیا بصورت ــ بزشتی‌سیرت ــ یا به‌اصالت و نجابت ؟ پس جواب بگوئید

— خیر عقاید و افکار من تا این حد قدیمي نیست من هم در این قضیه مهم اساسي که موجب تشکیل خانواده وفامیل‌ها خواهد بود با پیشنهاد جنابعالی موافقم و حقیقتاً ثروت و تمول طرف را شرط‌صلاحیت وصلت نمیدانم معهذا برضایت پدر و مادر و رعایت اوامر و نظریات‌آنها یك اعتقاد راسخ وتزلزل ناپذیري دارم آیااین امتناع ومقاومت جنابعالی موجب دل شکستگی این پدر و مادر پیر و علیلتان نیست پس بعقیده بنده بهتر اینست که هم دل آنها را بدست آورده و هم بر طبق میل خود اقدام کرده باشی

— این دوکار در یك حال محال است خوب است توضیح بدهید.

— خیرمحال نیست باین معنی که‌ممکن است از خیال وصلت ازاین فامیل که چندان مایل نیستید یا بقول خودتان نفرت دارید صرف نظر کرده‌و یك محل دیگری که نسبتاً بهتر است شما هم در انتخاب آن دخالت داشته‌باشیدوازطرفي‌هم کفو و هم‌تراز و باخانوادهٔ‌باشید که‌حاجي‌آقاي‌شما خیال وصلت در آنجا دارد ــ بنا براین هم موجب دلتنگی و عدم رضایت پدر و مادرتان فراهم نشده و هم شما از مواصلت با یك فامیل غیر متجانسی خلاص شده اید

— افسوس میخورم که این فکر جدید جنابعالی درمقابل اصرار ابرام پدر و مادر پیر من ذرهٔ اثر و اندکی تاثیر نخواهد بخشید زیرا در مقام اضطرار بالاخره خودم این پیشنهاد را نموده ام لیکن متأسفانه آنها قبول نکرده و گفته اند که قطعاً باید همین وصلت انجام یابد در این صورت آیا من بدبخت نیستم ؟

— عبدالعلی خان یکباره از عهد خود که نسبت بحاجی نموده بود منصرف شده یافراموش نموده و تمام احساسات خود را به مساعدت حسین آقا معطوف داشته و مصمم شد که حسین آقا را ازاین وصلت ناهنجار خلاص و راحت نماید لهذا گفت اگر واقعاً این پیشنهاد را هم ابوین شما رد کرده باشند من کاملا باجنابعالي هم عقیده بلکه در استخلاص شما مساعدت تامه خواهم کرد .
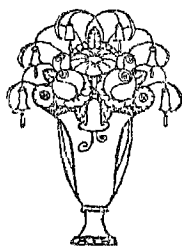
فصل دهم

امید ـ آرزو

حسین آقا از اینکه موفق شده که عبدالعلی خان را با خود همعقیده نماید و دراین تنگنای موقع که ابواب نجات از هر طرف برایش مسدود است یك چنین دوست صمیمی شریك اندوه و المش گردید و برق امید ازچشمانش جستن کرده وشعاع شعف و خوشحالی نمودار شد اما نتوانست بفهمد این مساعدتی که رفیق عزیزش وعده داده ازچه راهست آیا مساعدت فکری و علمی است یا عملی بنابراین با کمال سادگی پرسید:

— عزیزم من نمیتوانم مسرت بی پایان قلبی خود را از هم خیالی جنابعالی مستور دارم و در ضمن عرض امتنان و تشکر لفظی از سرکار استفسار کنم طریق این مساعدتی را که بمن وعده فرموده اید بیان کنید

دوست عزیزم متأسفانه سرکار تا اندازهٔ کم حوصله هستید ـ من قول قطعی ندادم که این وصلت را بهم زنم بلکه مذاکرات من در نزد پدر پیرمرد شما این بود که رضایت شما را تحصیل نمایم معهذا چون نظریات من با احساسات آنها مخالف و با فرمایشات سرکار مطابق است گفتم در صورتیکه شق اخیر پیشنهاد شمارا رد کرده باشند من مساعدت خواهم کرد که این وصلت انجام پذیر نگردد طریق استخلاص و نجات شما در این موقع ترتیبی است که نمیتوانم عجالتاً اظهار کنم همینقدر بشما قول میدهم که خودرا مستظهر بمن کرده وبیاری خدای متعال کوشش خواهم

کرد که سعادت آتیه شما قرین بدبختی و مذلت نگردد

— حسین آقا عرض تشکر و امتنان نموده و علاوه کرد . پس اقدامات جنابعالی هرچه زودتر بهتر است و از قرار اطلاعی که بمن داده اند اعم از رضایت یامخالفت من این وصلت تاپس فردا انجام خواهد یافت پس هرقدر در استخلاص و نجات بنده بآن طریقی که خودتان میدانید کوشش کنید بازهم دیر است .

— اولا ما چهل و هشت ساعت تمام وقت داریم که تدبیر صحیحه درعدم انجام وصلت اتخاذ کنیم بعلاوه تازمانیکه نتیجه قطعی این مذاکره را بحاجی آقا ابوی شما اظهار نکنم ابداً مشغول کاری نخواهند شدلیکن محض جلوگیری از یك رسم غیر مشروعی که در این مملکت معمول است تدبیری بخاطرم رسیده والساعه بشما میگویم که اقدام کنید واحتیاط کار را داشته باشید

— حسین آقا — باکمال بی صبری — بفرمائید چیست ؟ من که از غصه خفه شدم آه خدایا آیا نجات برای من ممکن است

— آن رسم بی قاعده و پوچ اینست که : پدر و مادر بدون رضایت داماد وعروس عروسی کرده فقط رضایت خودشان را در صحت جریان عقد و نکاح کافی میدانند

چه بسامشاهده کرده ایم که عروس راچندنفر زنهای همسایه یا کسان او با کمال قهر وشدت مجبور کرده اند که رضایت دهد درحالتیکه از گوشه دیدگان عروس قطرات اشك مانند باران سرازیر بوده آن بدبخت ناچار شده است که عدم

رضایت یا اکراه خود را در میان همان قطرات اشك مخفی کرده وازز ر چادر خویش در جواب استفهام و سؤال عاقد بر کلمه «بله» قناعت نماید چه بسیار مطلع شده ام پدر داماد یك دختری را .برطبق سلیقه خود.برای فرزندخویش عقد کرده درصورتیکه طرف ابداًاطلاع وبلکه رضایت نداشته محض جلوگیری ازاین قاعده غیر مشروع که مبادا بدون اطلاع شما این وقایع ناپسند رخ دهد وراه حلي پیدا کرده و هم اکنون بشما میگویم که با نهایت دقت گوش داده و عمل کنید.

— حسین آقا خودرا جمع کرده وتمام هوش خودرا در حرکات لب عبدالعلی خان قرار داده هریك کلمهٔ از این کلمات تاثیرات مخصوصی در او ایجادمیکردوتصور مینمودکه عبدالعلی ملك رحمتی است که ازجانب خداوند برای نجات او نازل شده .

— عبدالعلي خان ـ آیا کاغذ کتابت موجود دارید

— حسین آقا جوابي نداده و باطاق دیگر رفته چند دسته کاغذو پاکت با قلم و مرکب حاضر نمود.

— عبدالعلی خان یك صفحه کاغذ را برداشته و شروع بتحریر کرد پس از خاتمه اورا نزد حسین آقا گذاشته و گفت لازم است تاصبح فردا سي ورق از این متحدالمآل ها حاضر شده و دو پاکت گذاشته شود آنهم بدون آنکه کسی بفهمد . تا فردا من اوضاع کار را مشاهده کرده در صورت لزوم مورد استعمال آنها خواهد رسید .

— حسین آقا با کمال تعجب ورقه را برداشته و شرح ذیل را دید که در آن نکاشته شده :

« حضور مبارك حضرت مستطاب ملاذالاسلام آقای . . . . . . »
« نظر باطلاعات حاصله چون جناب مستطاب قبله‌گاهی آقای حاجی محمد »
« مهدی تاجر ابوی در صدد تهیه وانجام وصلتی بنام این بنده می‌باشند »
« لهذا لازم دانست قبلاً عدم رضایت خودرا خاطر نشان نموده وذات »
« عالی‌را مستحضر بدارد که‌اساساً نظر به‌علل خصوصی امر تزویج برای »
« این بنده‌غیرمناسب وهرگونه مغلطه واشتباه کاری درجلب رضایت »
« بنده بشود مجهول و از درجه اعتبار ساقط است بنا .ر این بنام »
« قانون مطهر شریعت لازم‌است خاطر عالی آگاه باشد که‌بدون‌رضایت »
« شفاهی بنده اجرای صیغه هرگونه عقد و نکاح بنام تزویج فدوی »
« مشروع نبوده و هر قسم طوطئه در اجرای صیغه بشود از حـدود »
« قانون‌شرعیه خارج وحضرت مستطاب‌عالی‌عندالله وعندالرسول‌معاقب »
« و مؤاخذ خواهیدبود امضاء حسین پسر حاجی محمد مهدی »

— از خواندن این لایحه حسین آقا غرق دریای حیرت شده و از صمیم قلب بهوش و قریحه و مال اندیشی دوست عزیزش آفرین‌ها گفت و قول قطعی داد که تا صبح سی مکتوب مطابق همان مینوت حاضر کند چون عبدالعلی خان دیگر کاری نداشت واز شب قریب ٦ ساعت و نیم میگذشت با حسین آقا وداع کرده وروانه منزل خود شد حسین آقا نیز بفاصله دوساعت سی ورق مکتوب مزبور را برای سی نفراز علماء و مجتهدین شهر حاضر نموده و سه‌ساعت بعد از نصف شب‌بخواب رفت یك خواب آرام و خالی از هرگونه خیال که در این شبهای اخیر برایش میسر نشده بود نمود

فصل یازدهم

یأس مفرط

شب با کمال سکوت و آرامی گذشت همانطور که حسین آقا در بستر راحت خفته بود برخلاف آن حاجی آقای فلکزده که با خیالات پریشان و قلبی مملو از یاس و امید بخواب رفته بود خوابهای موحش و پریشان دیده بنظرش چنان میآمد که حسین آقارا می‌بیند در دریا با کشتی مسافرت میکند هرلحظه از بستر جستن کرده بعد از ذکر چند لااله‌الاالله وخواندن یك دو قل هوالله و قل اعوذ بخواب میرفت آنشب یکی از لیالی بد و ناگواری بود که حاجی آقا بصبح رسانید بمحض طلیعه صبح وروشنی از بستر برخواسته و عیالش‌را نیز صدا کرده به تهیه لقمة‌الصباح اشارت نمود بعد از صرف آن بخیال و عدهٔ عبدالعلی خان افتاده و در زیر لب میگفت ساعت نه صبح یعنی چه ؟ این چه حسابی است که‌او کرده — البته اشتباه نموده است . ساعت نه یعنی نه‌ساعت‌ازصبح گذشته .پسره این‌راهم نفهمیده وقتی که‌میخواهد این عبارت وحساب ساده را تفسیر کند میگوید‌ساعت نه صبح یعنی سه ساعت بظهر مانده — آری اینها با این معلومات ناقص آنوقت‌لاف فضل‌زده و ادعای دانش هم‌میکنند درصورتیکه حساب ساعت را هم بلد نیستند !

خوب حالامن چه‌کار دارم بعقیده او بگذار اینطور باشد — الان که قریب شش ساعت بظهر داریم آقایان فکلي ها هم‌همه در خوابند . آها

راستی اینکه نتوانست زود تر مرا ملاقات کند برای این بود که قبل از سه ساعت بظهر مانده نمیتواند از خواب بیدار شود بدتر از همه وقتی هم از خواب بر میخیزند اولا باید بقدر یکربع زیر لحاف این پهلو آن پهلو غلطیده و دهندره بکشند و بعد درصورتیکه اولین فریضهٔ آنها نماز است بخواندن کتب متفرقه مشغول میشوند آنوقت به تمام قد از جا برخواسته نیمساعت هم طول دارد تاسر وروی خودرا باصابون بشویند مدتی هم وقت میخواهد تا لقمة الصباح تناول نمایند امان از وقتی که از این ترتیبات فارغ شده مانند زنها به بزك و زینت خودشان در برابر آینه میپردازند (این رسومات را حاجی از حسین آقا دیده بود و بهمین جهة بود که پسرش مجبور شد که منزل خود در ابعبارت اندرونی انتقال دهد) که حوصله انسان سر میرود بلی بهمین جهة است که صبح آنها موقع ظهر است در واقع دقت کنیم این اطفال امروزه که بقول خودشان متمدن هستند نصف اوقات روز خود را باید صرف همان بزك و توالت نمایند بعد سر را مانند زنان شانه کرده نصف مو را از طرف راست و نصفی دیگر را از طرف چپ مرتب نموده بدون شك نیمساعت طول میکشد تا لباس پوشیده آنوقت قلاده بسته و پارچه بند آن را (کراوات) مطابق سابقه خود در مقابل آینه درست کنند آنوقت بروغن و عطریات مشغول شده کثافت باطنی خود را بظاهر خوشبو نمایند مدتی هم استعمال این فقرات طول میکشد درحقیقت بنگری گویا یك عروسی را بزك و آئین میکنند تف بر این وضع زندگانی اینها که خیر و برکت و رحمت الهی برای خاطر همین فکلی ها از ما سلب

شده است (اینها مذاکراتی بود که حاجي در زیر لب برای خودزمزمه داشت همینکه باینجا رسید یك خمیازه طولاني کشید و بزمزمه خود خاتمه داد. دست در بغل کرده ساعت خودرا ملاحظه نمود که هنوز پنج ساعت و نیم بظهر و دوساعت و نیم بموقع ملاقات عبدالعلی خان باقی است بنا براین سر و وضع لباس خودرا منظم کرده عمامه بسر گذاشته وشال را بر کمر بسته عبا را بردوش افکنده بعزم حجره از خانه بیرون آمد اما دربین راه خیالی بخاطرش رسید که بدکان قنادی رفته و از شیرینی هائي که سفارش کرده استفسار کند بنا براین راه خود را کج کرده در طول راه سیصد قدمی بدکان مخصوص قنادی رسید قناد مشار الیه حاجي را با سیمای گشاده پذیرفته و در جواب اظهار کرد که شیرینی‌های سفارشي لذیذ و مطبوعی که دستور داده بودید دوروز دیگر کاملا حاضر خواهد شد مقداری نمونه نیز از حلویات ساخته نشان داده که حاجی بعد از ذائقه آنها خیلي تعریف و تمجید نموده و وعده کرد که زحمات قناد را تلافی کند پس ازآن از سکوی دکان برخواسته وبطرف حجره خودروانه گردید در دارالتجاره خود ملاحظه کرد که دفتردار و شاگرد حجره همه حاضر خدمت هستند بنا بر این بافراغت خاطر درروی تشك چهٔ خود جلوس نمود ومنتظر عبدالعلي خان بود که دوساعت بعد درطول بازار نمودارشد این جوان زیبا و بدیع که یکسال از حسین آقا کوچکتر و داخل در مرحله بیست و دومین سال عمر خویش گردیده باپك متانت و وقاری که مناسب و برازندهٔ اندام او بوددرراه میآمد وضع لباس منظم و مرتبش برشکوه

و زیبائی خدا دادي اومیافزود موی مشکین وطرز نگاه دلنشینش حسن و جمال اورا جلوه میداد قطع نظر از همه اینها با این که هنوز چندي نیست وارد شده معهذا حسن اخلاق و معاشرت او عده کثیری از اشخاص مختلفه‌را مفتون خودساخته و بهمین مناسبت است که غالب از تجار و کسبه بدو اظهار آشنائي نموده و اکنون که ازجلو حجرات آنها عبور مینماید بسیاري بوسیله سر و دست و تبسمات مخصوص احساسات دوستانهٔ خودرا باو نشان میدهند او نیز بنوبهٔ خود هریك را جواب محبت آمیزی میدهد با این حال که عده کثیری پا بست حسن اخلاقش بودند معهذا نظر به نفرتي که حاجي محمد مهدی ازکلیه متجددین درخود پنهان کرده بود اورا نیز مانند دیگران فرض کرده و اگر حس نمیکرد که احتیاجی باو دارد ابداً حاضر نبود دقیقهٔ از اوقات خودرا با او بسر برد لذاعلی الاجبار مصمم‌بپذیرائی‌عبدالعلی خان‌شدودرخاطرخودتذکرداد که‌سفارش حاجیه خانم را که‌از دخول در سایر مباحث علمي و اجتماعی با مشار الیه اکیداً پرهیز و در طرز صحبت کاملا تمایلات اورا رعایت کند .

حاجي‌بحساب خود تصور کرده بود که عبدالعلی خان بمقصودنائل و موفق شده است بنا براین باکمال اطمینان و بطرز مخصوصی که مراتب شعف و مسرت قلبي اورا مینمایاند ورود عبدالعلی خان‌را پذیرفته و دست وی را گرفته با اصرار بسیاری در طرف راست خود نشانید این طرز معامله بااین‌جوان فکلي واقعاً موجب حیرت منشي و نوکرهای حاجي‌شده

بود اگر دیگران هم ملتفت میشدند یقیناً نمی‌توانستند از اظهار تعجب خود داری نمایند مخصوصاً منشی او خیلی خوش‌حال بود از اینکه تغییرات ناگهانی در اخلاق حاجی آقا پدیدار شده لیکن او غافل بود از اینکه این طرز پذیرائی دارای اساسی نبوده و موقتی است و حاجی محمد مهدی همان پیر مرد قدیمی بقول متجددین فناتیك است منتهی نظر بانجام پارهٔ مقاصد خصوصی این روبه را عجالتاً مقتضی دیده است ـ بالجمله بعد از طی مختصر تعارف معموله حاجی نهایت انتظار را داشت که از طرف عبدالعلی خان شروع به اظهار کیفیت و تفصیل ملاقات شده و پایان صحبت خود را با خوشحالی و بشارت حصول رضایت حسین آقا خاتمه دهد چون مکث و تامل یا خودداری عبدالعلی خان را مشاهده نمود بی‌انتظارانه پرسید خوب نتیجهٔ آن مسئله چه شد ؟

— خیلی متأسفم که عرض کنم نتیجه منفی است .

— چگونه و چطور میشود ؟ (این سؤال را بایك بی‌تابی مخصوصی ادا کرده در حالتی که رنك سیمایش هم غفلتاً تغییر کرده در عوض یك چهره بشاش لحظه قبل بتبسمات شیرینی آن را زینت میداد اکنون یك سبعیت غریبی در وجهه‌اش عارض شده) یعنی چه مگر شما عن قول ندادید که این کار را برطبق انتظار خودمان خاتمه بدهید ؟ !

— خیر بنده قول قطعی ندادم مخصوصاً درنظر دارم که چند مرتبه از بنده تعهد خواستید و نظر بعدم اطمینان استنکاف نمودم معهذا بازهم مأیوس صرف نیستم بلکه اورا حاضر کرده ام طریقی اختیار کنند که هم

میل و رضایت خودش و هم رغبت جنابعالی دخالت تامه داشته باشد

— حاجي آقا ـ چه ترتیبي است بفرمائید ببینم

— بلي یك محل دیگري غیر از این نقطهٔ که مطمح نظر جنابعالی است انتخاب فرمائید چه ضرر دارد؟

— حاجي بعلامت نفي و عدم رضایت سر را تکان داد و گفت: این پیشنهاد تازه نیست خودش هم تقاضا کرده بود من قبول نکردم.

— در اینجا بعبدالعلي خان ثابت شد که رفیقش دروغ نگفته و همین مطلب را درخاطر پدرش متذکر شده آنگاه گفت: چرا جنابعالی این پیشنهاد را رد کردید در صورتیکه ممکن بود بدون اشکال یك وصلت مناسبي با رضایت هر دو طرف انجام بگیرد

— حاجي باشدت لهجهٔ مخصوصی گفت: شما چه میگوئید سرکار هنوز بچه و طفلید من در تمام دقایق اینکار مطالعات عمیقه نموده ام آن کسیکه حسین آقا اورا میطلبد و در آن خانواده که او مقصد دارد هرگز لایق و در خور همسري ما نیستند من باهر بقال و آهنگري که نمیتوانم وصلت کنم مردم برای خودشان احترام و شئونی دارند منتها او نمی فهمد سرکار چرا باید این اظهار را بفرمائید این حرفها یعني چه؟

— عبدالعلي خان که منتظر این سختی و بي نزاکتي نبود معارضه بمثل کرده گفت: عجب است جنابعالی با آنهمه عقل و شعور هنوز پابست خرافات و تعصبات واهي هستید شئونات یعني چه، چه میشود اگر شما بخواهید دختر یکی از کسبه را برای پسرتان اختیار کنید در ترویج

رضایت طرفین و ارکان حقیقي که‌عبارت از زوج وزوجه باشوهر وعیال باشند شرط است نه پدر و مادرهاي آنها آیا شما میخواهید با جهیزیه عروس خودتان تجارت بکنید پس در فکر و نقشه تجارت باشید آن تصوراتی که در نظر جنابعالی جلوه‌گر شده ابداً در قضایاي مواصلت علاقه ندارد .

— حاجي ــ چون هنوز شمارا نمي‌شناسم خواهش میکنم سربسرم نگذاشته و مرا بسوءِ خلق و بی نزاکتی وادار نکنید حالا که خدمتی از دستتان بر نیامد مرا بحال خود واگذارید من از شما توقعي ندارم بگمان من آنکه شما درمیان این جوانان فرنگی مآب بیشتر از سایرین چیز فهم هستید حالا میبینم که همه بشکل یکدیگرید !

— عبدالعلي خان مقتضی دید که رشته سخن را کوتاه و از نقطه نظر مساعدت با حسین آقا پاداش این بي احترامی وبی‌ادبي حاجي رابطرز قاطع و مؤثری بدهد این بود که جوابی باین جمله نداده برخواسته‌وخدا حافظ کرد لیکن همینقدر خاطر نشان نمود که در این تجارت سودی ندارید جزضرر وبدون آنکه منتظر جوابي باشد کالوش خودراپپا کرده با نهایت دلتنگی از حجره بیرون آمد در حالتي که غرغر حاجی‌آقا تاچند قدمی بگوشش میرسید ولی نمیتوانست آن کلمات رکیك‌را تفکیك نموده تشخیص بدهد ــ عبدالعلي خان که قبلا مقدمات کار را حاضر کرده بود.با کمال‌سرعت بطرف‌منزل‌حسین‌آقاروانه‌شد.بانهایت‌عجله از حیاط‌بیرونی گذشته‌وراه‌عمارت‌داخلی راپیش گرفته‌درعرض‌چنددقیقه‌نزدحسین‌آقارسید

فصل دوازدهم

ملاقات با نقشه مسافرت

— عبدالعلي خان ـ تنها چه میکردید ؟

— هیچکاری نداشتم جنابعالی چرا دیر کردید

— گرفتار حاجي آقا و استماع فرمایشات ایشان بودم

— نتیجه چه شد ومذاکرات بکجا انجامید

— مطلب همان است که خود شما شنیده و دیده اید اصرار غریبی دارد که باید این وصلت انجام پذیر شود ـ حتي بنده پارهٔ نکات را متذکر شدم متأسفانه جوابهای سرد و ناملایم شنیدم میخواهم عرض کنم که مطالب حاجي آقا خالی از نزاکت و بي احترامی هم نبود ولی من متعرض این مهملات نشدم

حسین آقا . با نهایت تعجب ـ آه حاجي آقا نسبت بجنابعالي هم بی احترامی کرده واقعاً خیلی موجب شرمساری من است اه به بینید چطور گرفتارم . آیا من حق ندارم او را پدر خویش نخوانم ـ آیا شما باز هم بامن مساعدت نخواهید کرد؟!

— عزیزم ـ من دیشب بشما عرض کردم که در نجات و آسایش شما حتي المقدور کوتاهی ندارم و مخصوصاً امروز آمده ام که شروع به عملیات کنم تااقداماات حاجي آقا دراین «وصلت اجباری» خشن و بینتیجه بماند ـ آیا شما مراسلات را حاضر کردید؟

— بلّه سی ورق موجود است.

— بسیار خوب لازم است یك یك را با آدرس علماء و مجتهدین شهر بنویسید

— فوراً دوات و قلم برداشته و اسامی مجتهدین و عاقدین را در محل مخصوصی که برای ذکر اسم در مراسله خالی بود قید کرد

— در پاکت گذاشته سرآنهارا بچسپانید.

— این کارها عموماً در یك ساعت بپایان آمد.

— حالا بچه وسیله باید این مکاتیب را توزیع کرد که خیلی اشکال دارد.

— خیر ابداً زحمت ندارد من خود برده در صندوق پست میافکنم وقت‌عصر تمام این مراسلات بصاحبانش میرسد.

— آفرین بر هوش وقریحه جنابعالی. لیکن میدانید این اقدامات موقتی است و اساسي نیست تکلیف قطعی بنده چیست وچگونه بایددرورد و اخذنار آزاد باشم.

— من در اطراف استخلاص وآزادی شما مطالعات لازمه بعمل آورده‌ام و هرکاري را در موقعش اجرا خواهم کرد همینقدر بدانید که گرفتار نخواهید شد.

خودتان میدانید، لیکن من قبلا نمیدانم باچه زبان وبیانی میتوانم تشکرات بی‌پایان خودرا ازاین اقدامات دوستانه ونوع پرستانه جنابعالي تقدیم کنم چه میدانم و پیش بینی میکنم که جنابعالي دراین خصوص دچار

زحمت ومشقت خواهید شد و ناچارید برای خاطر بنده ظرفیت ومقاومت کنید در این صورت من اگر هزار خدمت بکنم گناهکارم ـ تلافی این زحمات عجالتاً برای من میسر نیست امیدوارم خداوند بشما پاداش نیکو دهد .

— خیر من ابداً حقی بر شما ندارم این خدمتی که مینمایم فقط از نقطه نظر دوستی نوعی است من وظیفه وجدانی و دوستی خود را در حق شما ادا میکنم و منتظر کمترین مزد و پاداش مادی و معنوی هم نیستم تکلیف من این است در این موقع مهم از مساعدت و کمك باجنابعالی خودداری نکنم این را بدانید که من هرگونه مخاطراتی را در راه آسایش سرکار بر خود سهل و ناچیز میشمارم در هرحال موقع برای این گونه مذاکرات مقتضی نیست باید مشغول کار شد .

— بسیار خوب من خود را تسلیم اراده شما نموده ام چه میفرمائید حاضرم اطاعت کنم .

— آیا هیچ میل مسافرت دارید . مثلا یك مسافرت بعید که شاید خودتان هم بدانید چند ماه طول خواهد کشید ؟

— در اینموقع البته مایل و راغبم آیا خط سیر و مقصود ما معلوم نیست ؟

— این مسئله را بعد ها بشما خواهم گفت که بکجا خواهم رفت لیکن من بگوئید آیا کسی را باچیزی را در این شهر آنقدر دوست میدارید یا علاقه مند هستید که مفارقت شما از آن موجب تاثر و دلتنگی شمارا

فراهم نماید

— خیر خودتان میدانید که من در اینجا بهیچ چیز علاقه و الفت و محبتی ندارم

— آیا مفارقت پدر و مادر تان در شما تأثیری ندارد ؟

— ابدا هرگز فقط میل دارم آنها بسلامت باشند .

— پس امروز مسافرت خواهیم کرد

— با کمال تعجب ـ همین امروز ؟ وه این خیلی تعجب آوراست .

— خیر ابدا تعجبی ندارد اگر شما مصمم شوید و بی میل نباشید همین امروز طرف عصر بدون اطلاع بیرون خواهم رفت .

— پس اجازه میدهید یك دفعه تجدید کنم بکدام طرف وازچه راه

— من قبلا فکر کرده بودم که شمارا بطهران ببرم اکنون می بینیم که سوء تصادفی ممکن است درعرض راه پیش آید باوسایل حمل و نقل ایران هنوز مابقزوین نرسیده دستگیرمی‌شویم وتحت‌الحفظ مارا برشت عودت می‌دهند لیکن حالیه من از این خیال منصرف شده قصد دارم که امشب بانزلی برویم که فردا صبح توسط کشتی پست بباد کوبه عزیمت نمائیم از آنجاهم به تفلیس و شاید بالاتر آیا می پسندید

— عرض کردم من مطیع حرف شما هستم

— پس دیگر صحبتی نداریم مگر آنکه شما درجامه‌دان سفری‌خود پاره لوازم و لباس های خودتان‌را حاضر کرده واقعاً در تهیه مسافرت باشید من هم بیرون رفته وسایل خارجی‌را از قبیل تهیهٔ تذکره وقابتون

وغیره فراهم کرده حرکت نمائیم ولی لازم است که این گفتگو بکلی مستور بماند وابداً کسی ملتفت نشود ـ شما درمنزل خواهید بود تامن دوساعت بعد از ظهر مراجعت نموده وسرکاررا ملاقات نمایم شما بقدری باید در مخفی داشتن ترتیب مسافرت احتیاط کنید که اگر هم کسی باطاق شما وارد شد از دلتنگی و آشفته گی اسباب سوء ظنی درحق شما حاصل ننماید خوب ملتفت میشوید که چه عرض میکنم ؟

— آری این کارها را با بهترین طرزی انجام خواهم داد . بعداز این عبدالعلی خان خدا حافظ گفته بیرون آمد در وجنات و سیمای این اجوان ابداً آثار اضطراب و تشویش که موجب بدگمانی باشد معلوم نبود ما عبدالعلی خان رامیگذاریم که به تهیه موجبات خارجی مسافرت پرداخته و طرف عصر او را در منزل حسین آقا ملاقات خواهیم کرد اکنون حاجی آقا را تعقیب میکنیم که فوق العاده اوقاتش تلخ شده و بخانه مراجعت میکند
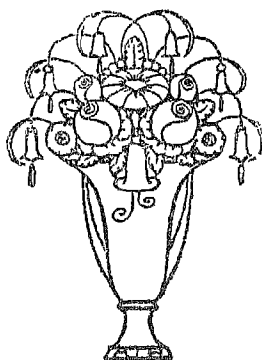
فصل سیزدهم

دلتنگی - و تهیه پذیرائی

حاجی بمحض ورود بمنزل عیال خود را طلبیده و بدون مقدمه باو گفت ورق برگشته و کار بکلی تغییر شکل پیدا کرده.

— چطور؟ این حرف مبهم است

— دیگر «چطور» همینکه گفتم. ابن کسی را تو بقول خودت جهة اصلاح انتخاب کرده بودي افساد کرده باحسین‌آقا همدست شده امروز که قرار بود نتیجهٔ صحیح بیاورد خبریأس آورده است وتوبیجهة مرا امیدوار کرده بودی.

— تفصیلش چیست

— حاجی با نهایت اکراه تفصیل گفتگوي عبدالعلي خان را با خودش در حجره و اینکه بالاخره نسبت باو بي‌نزاکتي کرده بود یك‌یك بیان نمود.

— حاجیه — من نمیفهمم شما چرا گاهي این طور بداخلاق میشوید شما بشخص واسطه آنهم باین جوان فکلی چرا تغیر کرده اید باو چه مربوط است چرا بیجهة براي خودتان دشمن میتراشید؟

— حاجی — ضعیفه توچه میگوئي چیزی که نمیفهمی سهل است آنوقت اعتراض و ایراد بحرکات من هم داری من میگویم اگر دیشب حسین آقا مثلا بقدر یك مثقال ناراضي بوده الان زیاده از یك خروار

ثمر دارد. برای اینکه دیشب همین پسره هرچه خواسته باو القاء کرده

— من ابداً این فرمایش را قبول نمیکنم - چرا از خریت پسر جوان رگ شده خودتان سخن نمیگوئید که دیگران را مسؤل قرار میدهید

— (حاجی با کمال شدت) تو چرا امروز طرفدار این پسرهٔ احمق شدهٔ بتوچه که با او همراهی میکنی و حفظ‌الغیب اورا منظور میداري!

— من طرفدار عبدالعلي خان نیستم ولی می‌بینم که شما بي التفاتانه سخن میگوئید (گنه کرد در بلخ آهنگری به ششتر زدند گردن مسگری این نظیر همان قضیهٔ است با این حال عقیده من اینست که ابدا محتاج بواسطهٔ و وسیله نیستم فردا یا پس فردای شما از طرف حسین و پدر (مهر آمیز) از طرف او صیغه عقد را نزد یکی از حکام شرع جاری میکنید رضایت یاعدم رضایت این پسره بکلی مخفی میشود بعداز وقوع عقد امتناع و داد و بی داد حسین بی ثمر است. چرا بی جهة این و آن رامی بینید

— بله من همین سلیقه‌را داشته و دارم امشب بایدپدر عروس رادعوت کنم همینطور مذاکره بشود که همان ساعتی که حلویات بخانه عروس حمل میشود همان لحظه عقد و نکاح هم واقع شده باشد.

— اگر شما این طور با پدر عروس مذاکره کنید آیا او نخواهد فهمید که پسرت راضی نیست و این «وصلت اجباری» است.؟

— آه تو که خیلي حرف میزنی من هم کم حوصله آخر بی عقل من زمینه صحبت را طوري بنا میکنم که او با اجداد طاهرینش هم ازاین موضوع چیزی نفهمند!

— حاجیه خانم این مطلب در نزد خودمان مخفي و مستور باشد

حاجی بي خبر از مراسلات مخصوصه بود که کار ها را بکلی تغییر خواهد داد و بهمین امید باقي بود که فردا بدون رضایت حسین آقـا این قضیه صورت انجام خواهد گرفت

حاجی نهار طلبیده بعد از نهار سفارش تهیه شام شب برای چند نفر مهمان داده خود بطرف حجره روانه شد دراین چند روزه که مشغول این کار بود حواس تجارت بکلی از سرش رفته وابداً دست بخرید وفروش نمیزدهمان لحظه که حاجی به حجره رسید تلفون خبرداد مقدار مهمی قند و شکر از بادکوبه وارد و بقیمت نازلی میتوان خرید یاخود یا بتوسط دیگري حواله بدهند ابتیاع شود

حاجي آقا را مذاکره بیع قند و شکر تا غروب مشغول خواهد داشت خوب است به تعقیب عبدالعلي خان بپردازیم — مشار الیه وقتی که ازمنزل حسین آقابیرون آمد مستقیماً به تلفونخانه رفته تحقیقات صحیحه از ساعت حرکت کشتي و سایر اطلاعات لازمه بعمل آورده و همینکه دانست غروب آنروز کشتي از انزلی مراجعت خواهد نمود دقیقه تأخیر را جایز ندانسته فورا به ادارهٔ تذکره رفته دو ورق تذکره بنام خود و (حسین آقا) تحصیل کرده بمنزل خود مراجعت نمود. بنوکرخود امر کرد که لباس وسایر ملزومات سفر او را حاضر کنند آنوقت یك قطعه کارت ویزیت از بغل در آورده شرح ذیل را بروی آن نگاشت

«عزیزم کار ها مرتب و منظم است چمدان وسایر لوازمات خودتانرا»

« به حامل این ورقه بدهید بمنزل من بیاورد خودتان بخانه اطلاع دهید»
« که امشب مهمان هستند فردا صبح زود مراجعت خواهید کرد بعد »
« از فرستادن اسباب سفر که باید خیلی مختصر باشد بفاصله نیمساعت »
« خودتان در اداره کارگذاری تشریف بیاورید من و فایتون منتظر »
« هستیم دقت کنید که از مسافرت شما کسی مطلع نشود آمدن خود من »
« موجب سوء ظن بود باین جهة شرفیاب نشدم امضاء صاحب کارت »
این کارت ویزیت بفاصله چند دقیقه بحسین آقا که کمال انتظار را از دوست محبوب خود داشت رسید

فصل چهاردهم

فرار

بعداز قرائت این مختصر آنوقت حسین آقااحساس کرد که بیرون فرستادن چمدان و سایر لوازم سفری وعبور دادن ازحیاط بیرونی که همه مواظبند چقدر مشکل و دشواراست بیشتر از چهار دقیقه‌دراین خصوص فکر نموده آخرین طریقی که بدست آورد این بود که نوکر عبدالعلی خان را صدا کرده باو گفت از درب خانه بیرون رفته و در کوچهٔ مقابل این منزل اندرونی منتظر او باشد انگاه ریسمان محکمی تهیه نموده چمدان و سایر اشیاء را بدان بسته‌از طرف کوچه بحیاط سرازیر کرد سپس خودش به پائین آمده نردبانی درعقب باغچه وصل بعمارت بین کوچه و منزل بود قرار داده بانهایت مواظبت و دقت اشیاء را از بالای دیوار عمارت بطرف کوچه پائین و از بالای بام بملازم عبدالعلی خان تأکید کرد که هرچه زودتر خارج شود و باقایش بگوید که او بعداز نیمساعت دیگر خواهد رسید —

بعداز فراغت ازاین کارو اطمینان بر اینکه کسی از این‌اقدام باخبر نشده مجدداً نردبان را بجای‌خود گذاشته وباکمال احتیاط به‌اطاقهای بالاصعود کرد در اطاقهانیز بر آشفتگی و در هم ریختگی اسباب ها را مرتب ومنظم نموده بطوری که هیچ چیز موجب تشویش ذهن کسی نشود انگاه با فراغت خاطر چتر و پالتو خود را بر داشته از پله ها سرا زیر گردیده

داخل حیاط بیرونی شد در آنجا مادر خود را صدا کرده بدون تزلزل زبان با کمال متانت بمشارالیها اطلاع داد که امشب در جائي مهمانم وتاقبل از صبح فردا نمی‌توانم بمنزل رجعت کنم و دیگر منتظر جوابي نشده از درب حیاط بزرگ خارج گردید. بیرون آمدن او از درب خانه مانند این بود که بعد از سالهاي متمادی از حبس تاریك و سیاه چال خلاص شده بنابر این چند مرتبه بادهن وبینی هواي خارج را استنشاق کرده و از صمیم قلب خدا را شکر نمود که اورا خلاص فرموده و ضمناً دراین موقع خدمات دوست عزیزش را نیز از نظر دور نساخت. لیکن همینکه احساس نمود که هنوز در رشت است و مدتي طول دارد تا از این حدود خارج و داخل کشتی شده مسافرت کند باین معنی که مدتها باقي است تا مالك یك آزادی مطلق گردد فوق‌العاده ملول و مکدر شد.

بهر حال راه خود را گرفته بفاصله کمي باداره کارگذاری آمده رفیقش را ملاقات کرده که حسب الوعده منتظر او بود لیکن فایتون و چمدان خود را مشاهده ننمود بنا بر این بزبان فرانسه از رفیقش پرسید که آیا از مسافرت منصرف شدهٔ یا نه؟

— خیر ابداً تصمیم ما تغییر نکرده بلکه فایتون در سر راه انزلی منتظر است ومحض آنکه در داخله شهر کسي ملتفت سفر آنها نشود این احتیاط را بجا آورده است.

حسین آقا براین هوش و دقت رفیقش تحسین کرده واین دونفر بدون

گفتگو و مطلب‌های دیگر از حیاط کارگذاری خارج شده و راه خود را در پیش گرفته به‌محل موعود که فایتون در انتظار آنها بود رسیدند

این مسافرت بکلی مبهم بود چه حتی نوکرهای عبدالعلی خان هم مطلع نبودند که مقصود آقاشان چیست و مدت این سفر تا چقدر امتداد خواهد پیدا کرد حسین‌آقا همینطور از نقطه مقصود بی‌خبر و خود را تسلیم ارادهٔ دوست عزیزش کرده بود.

نیمساعت بغروب این دونفر مسافر درلب رودخانهٔ (پیله‌بازار) که چندان مسافتی با انزلی ندارد وارد و توسط بارکاس‌های کرچك(۳) عبور کرده و بانطرف رودخانه رسیده و شتابان بجانب انزلی رهسپار شدند عبدالعلی خان گاهی بواسطه قطع صحبت و فرط سکوت دچار پریشانی فکر و خیال میشد. لیکن حسین‌آقا بواسطه استشمام بوی آزادی و اطمینان بر آنکه از یك وصلت اجباری رهائی یافته بقدری خورسند و مشعوف بود که ذرهٔ افکار و خیالات خودرا بتشویش آلوده ننموده وخودرا به تماشای مناظر کوچه‌هائی که بافایتون عبور میکرد مشغول میساخت اگرچه حسین آقا مکرر ازاین‌راه عبور کرده لیکن اوقات عدیده مسافرت خود اهمیتی بجنگلها و باغات و مزارع اطراف‌وچه ها نداده و توجهی بآنها نمینمود لیکن در این دفعه بالعکس خیلی میل داشت که در تمام جزئیات سفر مشاهدات خودرا کاملا حفظ کند. یا شاید چنین‌تصور

(۳) در رودخانه بارکاس عبور نمیکند ـ لتکارا بارکاس تصور کرده اند

میکرد این آخرین سفری است که از ایران و سرحدات آن مینماید میخواست یادکارهای مخصوص درقلب خود نکاهدارد

این عواطف و احساسات متضاد در این دونفر جوان که پهلوی یکدیگر قرار گرفته و دلهای آنان بیشتر از هرچیز بهم نزدیك است تا موقعی دوام یافت که درشکه توقف کرده وسورچی باشاره دست بطرف چراغهای کوچه بانها فهمانید که در محوطه (٤) انزلی داخل شده اند و پرسید بکجا وچه نقطهٔ خواهندرفت

(٤) درشکه در خط غازیان عبور میکند لیکن بواسطه مرداب بشهر انزلی وارد نمیشود

فصل پانزدهم

درمهمانخانه انزلی یا بندر پهلوی

توقف سورچی و ورود بشهر انزلی یکباره رشته خیالات عبدالعلی را قطع نموده وبالفور جواب داد مهمانخانه نمره ۳ . سورچی مجدداً در نقطه خود قرار گرفته و اسب ها را بشدت میراند ـ عبور درشکه در کوچه های طولانی و انعکاس صدای سم اسبان که بروی سنك فرش ها اصطکاك می کرد نشاط مخصوصی در قلب حسین آقا تولید می نمود چراغهای متعددی که در کوچه ها روشن شده و فروغ خود را رهنمای آنان ساخته بود بیش از پیش دقت نظر حسین آقا را بمشاهدهٔ جزئیات جلب می کرد .

درشکه در پیچ و خم دو سه کوچه طولانی عبور کرده داخل یك گردشگاه عریضی گردید چراغ های برق و الکتریك که هنوز از دور چشمها را خیره میساخت بر تجلی و شکوه انزلی افزوده صدای همهمه و قال و قیل و عبور درشکه ودوچرخه « [illegible] » میفهمانید که نزدیك مهمانخانه ها رسیده اند بنابر این در مسافت صدذرعی مهمانخانه ها از درشکه فرود آمده و حمال طلبیدند که اشیاء و ملزوماتی که دردرون فایتون است حمل نمایند این کار هم بمساعدت درشکه چی انجام یافته مشهدی حسینقلی سورچی اجرت و کرایه درشکه خود را با

حق الزحمه و انعام مکفی گرفته و بعداز اظهار امتنان باد رشکهٔ خود بطرف دیگر روانه گردید.

صدای تموجات مهیب دریا و گاهگاهی سوت کشتی ها که لنگر انداخته اند خیالات عبدالعلی خان را هر لحظه بیشتر به ترك انزلی و عزیمت به باد کوبه متوجه میساخت و او تصور میکرد که اگر امشب بتواند در کشتی سکونت و فردا صبح عزیمت نماید از دو نقطه نظر بهتر خواهد بود زیرا اولا ممکن است در مهمانخانه با دوستان و آشنایان خود و حسین آقا مصادف شده آنها از علت عزیمت بانزلی و خیال مسافرت این دو جوان آگاه شوند ثانیاً اگر بخواهند تا فردا صبح بوسیله کرجی و لوتکاهای کوچك خودرا بکشتی برسانند مدتی طول خواهد داشت بنا براین مصمم شدند که بسته های سفری خودشان را عجالتاً بمهمانخانه حمل کرده و خود از رئیس مهمانخانه ملاقاتی نماید ــ چمدان هارا بتوسط حسین آقا بمهمانخانه فرستاده و ضمناً باو سفارش کرد که بپاره علل معینه از مصاحبت و شناسائی با دوستان و آشنایانش جدا پرهیز کند و هرقدر بتواند خود را مخفی داشته و باکسی سخن نگوید تا خود او مراجعت کند. حسین آقا باحمال بطرف اطاقهای فوقانی روانه شدند و عبدالعلی خان تا چندقدمی مهمانخانه باتفاق آنها آمده واز آنجا سوا شده جویای رئیس مهمانخانه گردید، باو گفتند که در اولین اطاق طرف دست راست بالاخانها منزل دارد پس از کسب اطلاع فوراً راه پله را گرفته ببالا آمد این در ساعتی بود که یك نفر مستخدم مهمانخانه باحسین آقا در سالون مهمانخانه مشغول مذاکره بود

مستخدم مع الاحترام اصرار داشت با این کسی که سر وروی خود را بواسطهٔ اقتضای لطافت و برودت هوا پیچیده به یکی از اطاق های مهمانخانه داخل نموده و موجبات آسایش واستراحت میهمان جدیدالورود را فراهم کند آن شخص مجهول (حسین آقا) بیشتر اصرار داشت که تا نیمساعت دیگر نمي تواند از این نقطهٔ که ایستاده بجای دیگر برود و محض آنکه انتظار کسی را دارد ناچار است که در همان نقطه مانده و اسباب سفر خود را هم محافظت کند.

عبدالعلی خان در همین گفتگوي آنان رسیده و از آن مستخدمی که مشغول مذاکره بادوستش بود درخواست کرد که ورود ایشان را بمدیر مهمانخانه اطلاع داده وضمناً تحصیل اجازه ملاقات نماید

توضیح آنکه آشنائی عبدالعلی خان بارئیس مهمانخانه سابقه دارد زیرا درضمن مسافرت خود بانزلي کراراً در همین مهمانخانه وارد شده و با مدیر آن مفصلا گرم گرفته و او نیز صمیمانه اظهار دوستی میکند عبدالعلي خان در هر موقعي که بانزلی وارد شده جز در این مهمانخانه درسایر مهمانخانه‌های عمومی منزل اختیارنکرده مزیت این مهمانخانه بر سایرین از هر حیث عالي تر است. اولا نظافت و پاکیزه گی اغذیه — دوم مهارت درطبخ — سوم وجود هرگونه اغذیه و خوراکي و نوشیدنی چهارم حسن اخلاق مدیر و مستخدمین — مخصوصاً عبدالعلي خان بواسطهٔ حسن خلق و مهربانی مدیرمهمانخانه غالباً خوش گذراني وتفریح میکرد و هرچه را که قبل ازوقت سفارش می نمود در موقع خود با کمال نظافت و نزاکت حاضر میدید. این مهمانخانه مشتمل بر ۱۲ باب اطاق تحتانی

و فوقاني است که چهار اطاق تحتانی آن اختصاص بمطبخ و قهوه خانه و بوفه دارد سایر منازل برای ورود مسافرین دائروهمه قسم اسباب رضایت وآسایش واردین مهیااست . مدیر مهمانخانه یك نفر شخص چهل یاچهل و پنجساله بنظر میرسید وضع لباس منظم و مرتبش شهادت میداد که ایام عمر خود را بسلیقهٔ مخصوصی گذرانیده مشارالیه چندین سال در بادکوبه مشغول کسب و تجارت بوده و در نتیجه ضرر و خساراتي باو متوجه گردیده ونقصان و وقفهٔ در تجارت خود مشاهده کرده دو قست از هستی و دارائي خود را بفروش رسانیدهوقروض خود را پرداخته و اینك با مبالغي سرمایه بانزلی آمده و دوسال است که مهمانخانهٔ مفتوح و بسمت مدیریت مهمانخانه مشغول کار است .

عبدالعلیخان از سوابق مهمانخانه چي بی اطلاع بود و شاید لازم نمیدانست که دراین خصوص از مشارالیه استفساری کند بعلاوه اوقاتی که بانزلی آمد و شد میکرد و وقتش براي اینگونه مذاکرات کافی نبود و کرارا خود مهمانخانه چی خواسته از سرگذشت خویش برای او نقل کند همه را بدفع الوقت گذرانیده و از استماع آن تفره زده بود و رویهمرفته عبدالعلی خان از مهربانی و خدمتگذاری مدیر مهمانخانه خوشنود وتنها نکتهٔ کهاسباب انزجار خاطراورا فراهم میکردهمان پرحرفی و رودهدرازی او بود کهعبدالعلی خان از نقطهٔنظر خود این را یك عیب بزرکی برای اومیدانست بنابر این اغلب از زیر بار صحبت مدیر مهمانخانه شانه تهي کرده ودر مواقع مخصوص که شروع بمذاکره مینمود عبدالعلي

خان بوسایلی صحبت او را قطع میکرد باالجمله مستخدم بفاصله چند دقیقه مراجعت کرده و به عبدالعلی خان اطلاع داد که مدیر مهمانخانه برای پذیرفتن شما حاضر است مشارالیه در نیمکت هائی که وضع شده است جلوس نموده خودمنتظر خبربود بمحض رسیدن مستخدم بطرف اطاق مدیر مهمانخانه روانه شد بمحض ورود عبدالعلی خان رئیس مهمانخانه با یك صمیمیت و مهربانی مخصوص او را استقبال کرده و جای خود را بوی تقدیم کرد .

— مدیر مهمانخانه : به به کجا تشریف داشتید که در این موقع چاکر رابقدوم خودتان مفتخرساختید عجب عجب من هیچ باور نمیکردم که جنابعالی باین زودی بازهم بانزلی تشریف خواهید آورد زیرا همین پریروز بود که از انزلی برشت تشریف بردید .

عبدالعلی خان ـ بله همینطور است و اتفاقاً یك مطلب مهمی برای من پیش آمده که بانزلی آمدم وبیشتر از اهمیت کار های من در ملاقات شخص شما است و مخصوصاً تمنا میکنم که مرا از مطلب خارج نکرده بحواشی نپردازید زیرا موقع برای تبادل تعارف ندارم این صحبت هارا بوقت دیگر باید بگذاریم

— خیلی خوب بعداز خاتمهٔ صحبت خودتان آیا حاضر برای شنیدن سرگذشت من هستید ؟

— نه این دفعه هم باکمال تأسف نمی توانم زیرا حواسم خیلی پریشان

است و مخصوصاً خواهش میکنم که مرا امشب از مذاکرات خارجی معاف بدارید .

— مهمانخانه چی در حالت تبسم : آیا هنوز هم شما مرا پر حرف میدانید درصورتیکه من اصرار دارم که از طول صحبت خود جلوگیری کرده جز بقدر لزوم حرف نزنم .

ع ـ این خوب تصمیمی است امیدوارم ازحالا بمن امتحان بدهید که همهٔ مردم شمارا یکنفرشخص کم حرف بشناسند .

م ـ من مخصوصاً بشما اطمینان میدهم کهجز بقدرلزوم حرف نخواهم زد حال بفرمائید چه کاری داشتید که حتی القوه در انجامش حاضرم سرکار میدانید با ارادت مخصوصی که بشما دارم بقدری که مقدورمن است از خدمتگذاری نسبت بشما . . .

ع ـ واه باز هم کهرشتهٔ سخن را رها کردید قرار این نبود چهزود وعدهٔ خودتان را فراموش کردید ؟

م ـ بله بفرمائید که حالا سر تا پا گوش هستم

ع ـ کشتی (اسلام) که اکنون در دریا لنگر انداخته چه وقت به بادکوبه حرکت میکند تمنا میکنم صریحاً بمن بگوئید

م ـ کشتی اسلام فردا صبح ٤ قبل از ظهر اما اجازه بدهید که زنگ را زده و مستخدمی را صدا کنم که شام شب را دستور بدهد امشب مهمان عزیزی دارم .

ع ـ خبر لازم نیست ·

م ـ پس میگویم یك دو استکان کاکائو بما بدهند در این موقع خیلی مطلوب است ·

ع ـ شما را بخدا بگذارید من حرف خود را تمام کنم

م ـ من که عرضی نکردم بله بفرمائید ·

ع ـ شما گفتید که فردا صبح ٤ قبل از ظهر کشتی بطرف بادکوبه حرکت میکند آیا بطور حتم و یقین میدانید ؟

م ـ بله زیرا امروز بار های خود را گرفته و انبار های کشتی از محمولات صادره مملو است امشب از گمرك بکماندر کشتی اجازه خواهد رسید و صبح عازم میشود ـ آیا ازاین اختصار صحبت خوشتان میآید من که دوست ندارم ·

ع ـ از این اختصار جواب شما خیلی ممنونم که بی جهت وقت ما تلف نشده دو سه سؤال دیگر باقی مانده که عرض میکنم آیا ممکن است امشب مسافر داخل کشتی شده و درهمانجا توقف نماید که صبح بتوسط کشتی حرکت کند .

م ـ البته امکان خواهد داشت مگر شما مسافر هستید ؟

ع ـ بله چون میدانید تا موقع حرکت کشتی من درخواب هستم البته بموقع نخواهم رسید و نظر بانکه پدرم بفوریت احضارم کرده باید حتما فردا به بادکوبه عزیمت کنم یك نفر رفیق هم با من همسفر خواهد بود

م — اسمش چیست و خودش کیست پس چرا با شما داخل اطاق نشد ؟

ع — او یکی از اقوام من است که از طهران آمده آیا ممکن است لطف فرموده همین الان ما را بکشتی بفرستید ؟

م — خیر این ممکن نیست زیرا تا شام صرف نکنید و اقلا به نصف سرگذشت من گوش ندهید نمیگذارم بیرون تشریف ببرید

ع — من بزودی مراجعت میکنم و در وقت ورود خود به انزلي قول میدهم که حتي دو شب در خدمت شما باشم و تمام سرگذشت جنابعالی را گوش بدهم اکنون خیالم بکلی پریشان است حوصلهٔ این مذاکرات را ندارم و خیلی از شما ممنونم که تا یکساعت دیگر ما را بکشتي برسانید

م — حالا که اصرار و تاکید دارید من جلوگیری نمی کنم به شرط آنکه در مراجعت یکی دو شب در مهمانخانهٔ من توقف کنید وسرگذشت مرا گوش بدهید .

ع — بديهي است و خواهم آمد .

— نه من باین مواعید مطمئن نیستم زیرا شما مکرر مرا فریب داده اید

— بجان شما در مراجعت حاضرم که داستان شما را کاملا استماع نمایم

— بسیار خوب پس دیگر عرضي ندارم .

— آیا لتکا و کرجی حاضر دارید که ما را بکشتی بفرستید .

— بله اکنون مهیا خواهد شد . همان دقیقه دست به بند زنك برده و پیشخدمتی حاضر شد باو اکیداً سفارش کرد که یك لتکا با پاروزن

ماهی فورا حاضر نماید .

مستخدم برای انجام امر خارج شده آنگاه مهمانخانه چی روی به عبدالعلی خان کرده و گفت آیا از من راضی هستند ؟

ع — یکدنیا ممنون و متشکرم اما یك استدعای دیگر باقی است که باید قبول کنید .

م — به امشب مگرشب استدعا است هرچه سرکار میگوئید باید من قبول کنم دیگر چه فرمایشی است ؟

ع — باید ورود من بمنزل و خروج من از اینجا و ملاقات باشما بکلی محفوظ و مخفی ماند .

م — من حاضرم که این وصیه را منظور بدارم اگرچه نمیدانم علت اقتضای این کار چیست و البته مصالح شما اینطور مقتضی دانسته لیکن غالب اشخاص که در مهمانخانه من هستند شما را میشناسند اگر ازطرف آنها بروز کنند چه میکنید ؟

— بر فرض آنکه دیگران از ورود و خروج من مطلع شده و اظهار کنند سرکار نباید از ملاقات من با خودتان در امشب نکتهٔ نقل کنید، علی الخصوص که بکلی باید کتمان و انکار نمائید که کسی هم همراه من بوده است

— حتی المقدور کوشش خواهم کرد که کسی نفهمد ولی این طرز مسافرت شما خیلی حیرت انگیز است ومعلوم است خالی از اسراری نمیباشد لیکن آیا این قول میدهید که در مراجعت قضایا را برای من شرح دهید

— آری در رجعت خود هیچ ضرری نمی‌بینم برای سرکار یادیگران هم اظهار بدارم

— آیا آن کسی که میگوئید یکی از کسان شما است کجا رفته که من او را نمی بینم .

— او در بیرون منتظر من است .

— متمنی است که اجازه دهید باطاق تشریف آورده یك استکان چائی بنوشد .

— خیر لازم نیست مرسی.

در همین بین مستخدمی که برای تهیه لشکا رفته بود مراجعت نمود گفت که لشکا حاضر است .

عبدالعلی خان بعد از تحصیل اجازه و اظهار امتنان و امتحا مقصود یك تومان به مستخدم انعام داده از او استفسار نمود که آیا مر می شناسی ؟

— خیر ممنون احسان سرکار هستم و متاسفانه از شناسائی حضرتعا فعلا محرومم .

عبدالعلی خان در باطن خیلی خوشوقت شده و نام دروغی بر خود وضع کرده باو گفت ـ انگاه باتفاق مدیر مهمانخانه و همان مستخد از اطاق بیرون آمده و بطرف حسین آقا که منتظر او بود روانه شد با هر گونه دقتی که مهمانخانه‌چی در شناسائی حسین آقا مصروف دا متاسفانه موفق نشد اورا بشناسد زیرا برحسب دستور رفیق خود حـ

آقا مانند اشخاص علیل و بیمار بطوری سر وصورت خود را با شال گردن پیچیده بود که بجز چشمهایش از صورت او چیزی دیده نمیشد.
عبدالعلي خان جامه دان را بمستخدم سپرده خود از پیش و حسین آقا در وسط و مدیر مهمانخانه از عقب و مستخدم ار متعاقب بطرف کرجی روانه شدند در آنجا این دو نفر جوان از مدیر مهمانخانه وداع کرده و به لوتکاچي اشاره کردند آنها را بطرف کشتي ببرد.
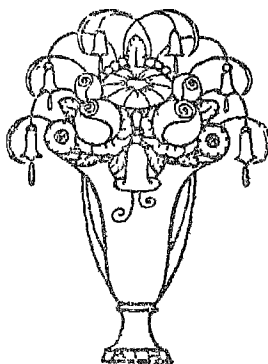
فصل شانزدهم

خدا حافظ ؟

ماه با چهره دلفروز خود افق را رخشان و سطح دریا را درخشان ساخته ـ کشتی هائي که در مسافت یك میلی لنگر انداخته مانند اجسام مهیب و هیولای وحشت انگیز دقت نظر آدمي را بخود جلب میکردند ' نسیم ملایمی باهتزاز در آمده به برودت هوا افزوده و باك هوای لطیف و رقیقي را احداث میکرد بتوسط اشعهٔ جهان افروز قمر انعکاس عبور لتکا که هیولائی معکوساً در روی آب تشکیل میداد اسباب مضحکه بود عبد العلي خان دو عدد سیگار پیچیده از جیب بغل بیرون آورده و بعد از روشن کردن یکی را خود و دیگري را برفیق خود بخشید .

حسین آقا که قریب دو ساعت صامت وساکت بوده و از مصاحبهٔ عبدالعلي خان با مهمانخانه‌چي بی خبر است و بر طبق دستور رفیق خود کلمهٔ حرف نزده همینقدر پرسید آیا خوشحال هستید .

ع ـ خیلی خوشوقت و خوشبختم .

حسین آقا ـ خواست ازجزئیات وتفصیل وقایع مستحضر شود عبدالعلي خان بتوسط چند کلمه فرانسه باو حالي ساخت که موقع اقتضا ندارد و در کشتی قضیه‌را برای او نقل خواهد کرد .

بفاصله یك ربع ساعت پاروزن بالتکای خود درمقابل کشتی «اسلامیه» ایستاد و دونفر مسافر جوان بعداز ارائهٔ تذکره عبور وسایر نشانها و

علامات تحصیل اجازه کرده بدرون کشتی داخل شدند. باروزن هم مزد خود را گرفته وبسرعت هرچه تمام بطرف کرجی مراجعت نمود بلافاصله این دونفر مسافر ازاطرف کماندان کشتی احضار شده بعد از تحقیق و دقت کامل در حالات آنها که بکجا خواهند رفت واز کجا میآیند مرخصشان نمود که استراحت نمایند.

دو نفر جوان از اطاق کماندان خارج شده و سفارش طبخ غذا به مطبخ کشتی دادند و یك اطاق پاکیزه و نفیسی را برای خوابگاه خود اختیار نمودند آنگاه در اطاق مخصوص خود رفته و بعداز جا بجا نمودن اشیاء و اسباب مسافرت در روی نیمکتهائی که وضع شده بود قرار گرفته عبدالعلی خان از نقطهٔ که حسین آقا را دچار بهت و حیرت ساخته بود شروع به بیان تفصیل کرده و تا ورود خودشان بکشتی از مطالب و قضایا آگاهش ساخت. مخصوصاً از نقل ملاقات و مذاکرات با مدیر مهمانخانه حسین آقا خندهٔ بسیاری کرد. بعد از یك دو ساعت و صرف شام این دو نفر هر یك به بستر خواب خود آرمیده و صبح همان روز چهار ساعت قبل ازظهر کشتی سوت وداع رابلند کرده و با کمال سرعت بطرف بادکوبه روانه شد در حالتیکه حسین آقا بواسطه تحصیل آزادی خویش دمبدم سر از روزنهٔ کشتی بدر آورده مشاهده میکرد که از بندر انزلی دور و دور تر میشود تا آنکه کمترین آثار و آخرین علائم بندر انزلی از چشم او ناپدید شد و خود را در دریای بیکران مالك ملك آزادی مطلق دید

فصل هفدهم

ضیافت — کشف اسرار

ما این دو نفر را میگذاریم که با کشتي عازم بادکوبه شده و خود مجددا برشت مراجعت کرده واز احوال حاج محمدمهدي که درفصل سابق به بیع و شرای قند و شکر مشغول بود تفقدی مینمائیم ، این معامله تا غروب امتداد پیدا کرد و بعد از فراغت و اطمینان بر اینکه یك نفع و سود خطیری ازاین معامله عایدش میشود کدورت آنروز را فراموش کرده و حسب‌المعمول در اول شب حجره را بسته و بمنزل آمد اطاق پذیرائی مهمان امشب را وارسی کرده بجای نماز را گشاده واداي فرض خداوندي نموده سپس بانتظار ورود مهمانان خود نشست

لحظهٔ بعد دق الباب بلند شده یکنفر حاجي مفخم با چند نفر دیگر که معلوم بود از طبقات تجار و هم مسلکان حاجی هستند بدرون اطاق وارد شدند ـ حاجي‌محمدمهدی بعداز استقبال شایانی از ورود آنها اظهار خوشوقتی و مسرت کرده وعلاوه کرد از اینکه امشب دور گرد یکدیگر هستندخیلی موجب خوشوقتي او خواهد بود ـ حاجی تازه وارد نیز از این حسن‌اتفاق اظهارمسرت نمود . قبلالازم است ما بمعرفي حاجي‌جديد‌الورود که یك رول‌مهمی درصحنهٔ این‌مواصلت بازی خواهد کردپرداخته و سپس مذاکرات آنها را شرح دهیم :

این حاجي محمد صادق و اصلا اهل کرمان است که از پانزده سال

قبل بواسطهٔ رونق ورواج تجارت داخلی دررشت توقف کرده وداراالتجاره بهم رسانیده . سنش از پنجاه الی پنجاه و پنج چهرهٔ چین خوردهٔ او ثابت میکرد که کرارا دچار سوانح و ابتلاآت شده و زحمات بسیاری در طریق تجارت کشیده مشار الیه به تنگ نظری و خست معروف بطوریکه با داشتن ثروت و مکنت هنگفتی معهذا هیچکس را برسم مهمانی بسفرهٔ خود ننشانیده . با کهولت سن تمام امور زندگی خود را شخصا از پیش میبرد چه بسا برای پارهٔ حرکات لئامت کارانه طرف ملامت و توبیخ سایر هم کاران خود شده معهذا ابدا در خط مشی ورویه زندگانی خود تغییر نداده و همهٔ اعتراضات را نشنیده میانگاشت اگرچه صورت ظاهر و وضع تجارت مشار الیه کاملا آراسته معهذا در این مدت متمادی هیچکس موفق نشد که دست بدرون وصعیات حاجی محمد صادق برده وار داخلهٔ او مطلع شود اصراری که مشارالیه دراختفای سرمایهٔ خود داشت در نظر عوام مانند یکی از کسبه یا یکی از تجار متوسط تعبیر و تفسیر میشد — هر گز درهیچ محفل انسی حاضر نشده اول غروب هر روز درب حجره را بسته وبخانه میشتافت صبح زود روز بعد هم از خانه بیرون آمده و بعد از فاتحهٔ اهل قبور قبل از همه حجره خود را باز میکرد مذاکرات سیاسی بامصالح ملی و مملکتی در نزد او حکم ترهات را داشته و کمال نفرت از شنیدن آنها داشت تمام مذاکرات و محاورات او فقط در حدود ترقی و تنزل تجارت سیر کرده و ابدا به قضایای خارجی نمیپرداخت .

باالجمله این حاجی پیر مرد که خط زندگانی را در جمع آوری مال

و منال دانسته و هرگونه سختی و شدت را بر خود گو را ساخته ازعیال خود دارای دختری است که ازهمه چیز وحتی ازعلوم ابتدائی ومقدماتی بیگانه و از وجاهت مادی نیز بی بهره بلکه روی مجدر دختر مشارالیها همه کس را متنفر و از دلاب خواستکاری متنبه میساخت دختر مزبوره که به « مهر امیز » موسوم است اکنون قریب بیست سال از زندهکانی و عمر خود راطی کرده و بقول حاجی در پس شده عفت و عصمت نشسته و نه تنها ازوضعیات دنیا آگاه نیست بلکه از طرز شوهر داری هم بکلی عاری و دراینمدت توقف حاجی دررشت اولا نظر به تنك چشمی حاجی وثانیاً بواسطه عدم لیاقت مهرامیز هیچ کس بخواستکاری دختره برنخواسته وهمینکه یك نفر زن مهر امیز را در حمام یا جای دیگر دیده و دانسته است که صبیه حاجی است لحظه دیگر کوس زشتی صورت و سیرت اورا در همه جا کوبیده است حاجی محمد صادق در صدد بر آمد که بهر وسیله که ممکن است در تهیه یك نفر شوهر جهة دختر خود برآید چون دید باوسایل عادی ممکن نیست فکری بخاطرش رسیده ومجبور شد که ازهمین حالا جهیزیه دختر را تعیین وبوسایل غیرمستقیم عامه را مستحضر سازد که شاید بطمع کثرت تمول وجهیزیه شوهر لایقی جهة دخترش پیدا کرده و خود را خلاص کند این بود که از دوماه قبل مذاکره هشت هزار تومان جهیزیه و بیست و چهارباب دکان و سایر چیزهائیکه در فصول سابقه در طی مذاکره حاجی محمد مهدی باعیال خود شنیدیم برای جهیزیه مهرامیز تخصیص داده رفته رفته این خبر بسمع حاجی محمد مهدی تاجر

رسیده مشارالیه بطمع آنکه در این قسمت هم تجارتی کرده و ضمناً برای فرزند خود نیز همسری اختیار کرده باشد با کمال میل حاضر شد که با حاجی محمد صادق داخل مذاکرهٔ وصلت شود حاجی محمد صادق ابله نیز همینکه از وضعیات حاجی آگاه شد دانست موقع استفاده رسیده بنا بر این این پیشنهاد را حسن استقبال نمود و شاید تأکید میکرد که هرچه زودتر صورت وقوع و انجام پذیرد. همین ملاحظات اساسی بود که موجب نفرت حسین آقا را فراهم کرده و جدا امتناع نمود — و خلاصه در طی یکی دو ساعت مصاحبهٔ حاجی محمدمهدی و حاجی محمدصادق از هر دری سخن میان آمده و بالاخره منتهی بمذاکره وصلت شد — حاجی محمد مهدی تقدم در صحبت باز کرده بالهجه بشاشی گفت: واقعاً خیلی اسباب خوشبختی من است که موفق بوصلت باجنابعالی شده‌ام یقین میدانم انشاءالله این وصلت نتایج نیکو و درخشندهٔ در بر خواهد داشت

حاجی محمد صادق — من در خوشوقتی جنابعالی شریکم و از حالا بداشتن دامادی مانند آقا حسین آقا که بهمهٔ کمالات مادی و معنوی آراسته و پیراسته است افتخار میکنم و امیدوارم اولین نتیجهٔ این امر مبارك اتحاد تجارتی و معنوی و یگانگی ما بین بنده و جنابعالی بشود. در همین دقیقه صدای درب حیاط بلند شده حاجی محمدمهدی خود را از اطاق بیرون افکنده بطرف دالان رفت درب بزرك را باز کرده بدون انتظار با یکی از علمای معروف شهر رشت که از ذکر اسمش معذورم مواجه گردید این ملاقات ناگهانی و بدون مقدمه فوق‌العاده اسباب تعجب حاجی را فراهم

کرده و بعد از ادای سلام ملا را متذکر ساخت که مهمانانی چند دارد و اگر هم مایل باشد و در همان اطاق تشریف فرما شود مزید افتخار است جناب شیخ هم متابعت کرده حاجی از متعاقب مشار الیه راهنمائی نموده تا بدرون اطاق داخل شدند ازاین ورود ناگهانی مهمان جدید سایر میهمانان به حیرت و تعجب افتاده زیرا ابدا مقتضی نبود که سلسله خارجی غیر از تجار در آنجا وجود داشته باشد معهذا آنها تصور کردند که شاید حاج محمد مهدی بنا بمقتضیاتی شیخ محترم را دعوت کرده در هر حال بعد از تعاطی تعارف نسبت به مهمان جدید الورود سایر مدعوین بسکوت مطلقی گرفتار شدند.

صدای مهیب جناب آخوند که طنین انداز فضای اطاق گردید سکوت را شکسته چشمها و گوشها را بطرف خود متوجه ساخت ــ جناب شیخ از اینجا شروع بمطلب نموده و جمعی را که حاج محمد مهدی نیز از آن جمله بود از انتظار بیرون آورد.

اولا ازاین حسن اتفاق خیلی خوشوقتم که اولیای داماد و عروس را در یک جا ملاقات میکنم زیرا مهمترین مذاکرات من راجع بوصلتی است که در بین آن دو وجود شریف جریان دارد فرط ارادتمندی که نسبت بجناب حاج محمد مهدی طول الله عمره دارم مرا محرك شد که دراین موقع شب باینجا آمده وایشان را از یك مطلب مهمی که دخالت کامل در امر مواصلت دارد آگاه سازم ولازم است یقین بدانید که هیچ مقصود خارجی دیگر جز اثبات ارادت خود ندارم اینك روی سخن را بطرف جناب حاج

محمد مهدي نموده و بمشار الیه عرض مینمایم که « وصلت اجباری » صورت شرعی ندارد و مورث خسران دنیوي واخروی است والسلام دیگر مطلبی ندارم و با همین اشارهٔ مختصر شما مقصود مرا خواهید فهمید .

دهان‌ها همه از شدت حیرت و تعجب باز مانده و فی الحقیقه حاج محمد مهدي اصل مقصود را فهمید با یك لهجه خشن و خارج از نزاکت گفت آقا آقا چه میفرمائید ؟ یعنی چه ؟ شما چه میگوئید . وصلت اجباری کدام است بر فرض جنابعالی چه حق . . . .

جناب شیخ متانت را از دست نداده و با همان وقار اولیه و کلمات شمرده بدون آنکه از جواب حاجي دلتنك شود مجدداً رشتهٔ سخن را اتصال داده و گفت : جناب حاجي باید بدانید که من ابدا مقصود شخصی ندارم بلکه در این اطلاعي که لزوماً بشما داده ام خواستم یك خدمت مهمی بجنابعالي بنمایم و میل نداشتم که تفصیل را توضیح دهم لیکن چون حرارت مفرطی دارید میگویم شما نباید متعرض من بشوید بلکه باید موجبات عدم رضایت پسرتان را مرتفع سازید من ، قبل از آنکه خساراتی بطرفین متوجه بشود و این مطالب گوشزد خاص و عام گردیده و شما را مفتضح نماید محض خدمت بشما ارادتم حکم کرد که سرکار را از این مسئله مهم آگاه سازم حال هر چه میل دارید بگوئید و بهرچه که تصمیم داده اید عمل کنید من ابدا مانع شما نیستم و همین الان مرخص خواهم شد . این گفته مستعد شد که بر خواسته و برود لیکن حاجی محمد مهدی ملتفت خطای خود گردیده و دانست که این مسئله هنوز خالي

مبهم و محتاج به توضیحات کاملی است بنا بر این با لهجهٔ دیگری از طرز جواب خود نسبت بجناب شیخ معذرت طلبیده و از معظم له درخواست کرد که او را از کیفیت و شرح قضیه آگاهی دهد و باو بگوید چگونه از عدم رضایت حسین آقا مطلع شده است

حاجی این تقاضا را از آقا شیخ نمود در حالتی که عرق خجلت پیشانیش را فرو گرفته وحس کرد که در بدترین موقعی در نزد پدر مهراویز که از بی میلی حسین آقا بی اطلاع است مفتضح و رسوا شده و رشتهٔ صوراتش یکباره پاره گردیده سایر مدعوین از شدت تعجب نتوانستند کلمهٔ نطق کنند تنها حاج محمد صادق که در وحشت و دهشت کمتر از حاج محمدمهدی نبود ازاین سر عجیب خواست بخوبی مطلع شود او نیز خواهش خودرا در توضیح و تفسیر حقیقت قضیه به تقاضای حاج محمدمهدی ضمیمه نمود. جناب شیخ مجدداً روی بحاجی کرد و گفت: نه تنها من از بی میلی و عدم رغبت پسر شما دراین مواصلت مطلعم بلکه کلیه علماء اعلام وحتی عاقدین و محررین شرعیه هم ازاین فقره مسبوقند حاجی — بی اختیار فریاد کرد (وای این چگونه ممکن است آقا)

جناب شیخ — عجله نکنید دیروز گذشته سی و سه فقره مراسله بایست شهری بعنوان تمام علماء شهر رسیده وهمه متحدالمضمون است یکی از آنها اکنون در نزد من موجود است که اگر میل دارید بشما ارائه دهم حاجی — کو، کدام است پس زودتر بدهید به بینم چی ست کی نوشته است

جناب شیخ — بازهم متانت را ازدست نداده و از بغل لباده خود

یکی از همان مراسلات مخصوصی که مانند متحدالمآل بتوسط عبدالعلي خان در اطاق حسین آقا ترتیب داده شده بود بدر آمده بدست حاجي داده تمام مدعوین گردن کشیده چشمها را بمراسله مزبور دوخته مضمون این مکتوب همان بود که در فصول سابق شرح داده و متحدالمآلي بود که حسین آقا در عدم رضایت خود از وصلت قریب الوقوع به علماء اعلام نوشته و ماعیناً در فصل ۱۲ مفاد آن را خاطر نشان نمودیم .

بعد از قرائت این مکتوب که همهٔ حضار به تعجب و حیرت دچار گردیدند حاج محمد مهدی اصل مکتوب را برای تجدید نظر بدست لرزان خود گرفته در حالتي که رنگ از صورتش پریده بود فریاد کرد : خیر این ممکن نیست خط پسرم باشد — حسین آقا هرگز این خط را ننوشته ودیگری مرتکب شده بله بله پسرم ازاین مکتوب اطلاع ندارد او باین وسایل که موجب ایجاد افتضاح است تشبث نمی کند

شیخ — اگر خود او ننوشته لابد بی اطلاع نبوده است .

حاجی — خیر دشمنان من قصد مخصوصي در نظر داشته اند این نیرنك را زده اند اما من آنها را تعقیب خواهم کرد هم اکنون خودم از حسین آقا تحقیق کرده و او را بخدمت شما خواهم آورد این گفته و با کمال عجله و اضطراب از نزد مدعوین خارج شده بی محابا باطاق عیال خود داخل گردیده و باصدای گرفته و لرزان پرسید حسین کجااست ؟

مادر حسین آقا از این سؤال بی مقدمه ولهجه استفسار حاجی که شراره آتش از چشم و دهانش می بارید تعجب کرده پرسید شما را چه

میشود و حسین را برای چه میخواهید ؟

حاجي ــ بتو این فضولیها نیامده زود بگو حسین در کجا است .

زن حاجي ــ او از امروز ظهر بیرون رفته و گفته است که امشب در جائي مهمانم و براي خواب هم نخواهم آمد

حاجي ــ او حتی برای خوابیدن هم بمنزل نمیآید این که خیلي غریب است یعنی چه ؟

زن حاجي ــ همین است که عرض کردم اما علت اضطراب شما چیست

حاجي را درد سر شدیدی عارض شده و همینقدر باکمال بي طاقتي گفت آه زحمات ما بهدر رفت این جمله براي عیال او بکلي مبهم بود وچون سابقه باین وقایع نداشت نتوانست چیزی بفهمد این بود که حاجي را بحال خود گذاشت . حاجي بعد از چند ثانیه فکر مجدداً بجانب مهمانان برگشته و گفت افسوس که حسین آقا امشب بجائی دعوت رفته و الا خودش را حاضر میکردم که بشماها ثابت کند او مرتکب اینکار نشده .

شیخ گفت اعم از آنکه او خود نوشته یا دیگران شك نیست که پسر شما از این مواصلت رضایت ندارد .

حاجي از این صراحت کلام و رك گوئي آقا شیخ دلخور شده و گفت جناب آقا قصاص قبل از جنایت یعني چه پسرم کمال افتخار ورضایت را برای این مزاوجت دارد جنابعالی بچه مناسبت حاضر شده اید با این مذاکرات بي موقع یك امر خیری را بهم بزنید .

شیخ ــ عجب شما ملتفت عرض من نمیشوید من گفتم که اشتیاق

من ابنست که این وصلت هرچه زودتر انجام بگیرد وفقط بواسطهٔ دوستی که با شما دارم خواستم جنابعالی را از جلوگیری این واقعهٔ سوء آگاه کنم این درواقع خدمتی است که بشما تحویل میدهم نه خیانت آقایان حضار غیر از این است ؟ مدعوین همه یك مرتبه گفتند بلّه همینطور است که آقا میفرمایند و حاجی خیلی باید امتنان داشته باشند که قبل از وقت ایشان را مطلع ساخته اید .

جناب شیخ گفت من دیگر چون کاری ندارم مرخص میشوم و براي بعضي اوراد و اذکار که استمرارا در شب‌ها دارم میروم مشغول به دعا گوئی باشم لیکن بشما سفارش میکنم که رضایت طرفین حقیقی شرط صحت عقد است و الا باطل خواهدبود . این جملهٔ اخیر مخصوصاً آتش بجان حاجي افکنده باکمال خون سردی جواب وداع آقا شیخ را گفته و خود اکراهاً تا دم درب بزرك از او بدرقه نمود آنگاه مجددا نزد مهمانان خود آمده و نشست ـ سکوت مطلق فضای اطاق را فرا گرفته و همهٔ حضار در حیرت و تعجب بودندکاهي نیز محرمانه و بیخ گوش یکدیگر بآهستگی چند کلمه صحبت میکردند حاجي که ملتفت شد تمام نقشه بر هم خورده محض مغلطه و خلط مبحث مجددا شروع بسخن کرده و گفت : آقایان . آقایان آیا شما تصور میفرمائید که پسرم مرتکب این حرکت شده ؟ خیرابدا ممکن نیست .

یکی ازحضار گفت خیلي عجب‌است ـ دیگري گفت باور کردن آن مشکل است ـ سومی علاوه کرد که حسین آقا یك‌جوان باکمالی است‌سایر

جواب ها یا تصدیقهاي بلاتصور هم از همین قرار بود .

مجددا حاجی گفت بله بله پسرم ، پسر من کمال رضایت را داشته اوخودش داوطلب وصلت با حاجی آقا بوده وخیلی بااین مواصلت افتخار می نموده آیا ممکن است این حرکت را باو نسبت داد .

حاجی محمد صادق که تا کنون ساکت بود گفت من هم خیلی در عجبم این مکاتیبي که شما و مرا مفتضح کرده از کیست ؟

حاجي محمد مهدی که ظنش بطرف عبدالعلی خان رفته گفت من فهمیدم من دانستم چه کسي این نیرنك را بازی کرده فردا همه خواهید شنید که چگونه بمجازاتش میرسانم .

حضار با کمال بی حوصله گی پرسیدند نام آنشخص چیست ؟

حاجی ـ فردا معلوم خواهدشد ـ اگرچه حاجی یقین کرده بود که سر مشق این بازی را عبدالعلی خان داده ولی شك نداشت که پسرش محرك او شده و عدم رضایت او را بماك چنین حرکت بدی وا داشت معهذا در صورت ظاهر نمیخواست که تمام گناه و تقصیر را بدوش حسین آقا وارد کرده و عبدالعلی خان را بی تقصیر جلوه دهد بنا بر این باکمال جدیت از طرف پسر خود دفاع میکرد که مبادا این نقشه بر هم خورده و شکاري که تازه میخواهد بدام افتد از چنك رها شود ـ حاجی سعي میکرد که ابدا نظریات خودرا اظهار نکرده و موقتاً بروی این وقعه سر-پوش بگذارد .

حاجی محمدصادق اگرچه از تشویش وحالت اضطراب حاجی محمد مهدي

آنچه را که لازم داشت استنباط کرده و فهمیده بود معهذا برای آنکه بهر وسیله که ممکن است موجبات رضایت و اقناع حسین آقا بتوسط پدر و مادر و کسان خود او فراهم شود و حاجی را بیشتر تشنه و مشتاق نماید گفت :

البته جنابعالی میدانید که اشخاص محترمی برای خواستکاری صبیه بنده نزد من آمده لیکن بعللی آنها را لایق ندانسته و جواب گفته ام نمیدانم این چه رشته ایست که مرا مجذوب شما و مفتون حسین آقا کرده و بمحض اظهار شما حاضر برای وصلت شدم لیکن البته وقتی احساس بی میلی از طرف شما بنمایم البته من هم رضایت نخواهم داد.

این کلمات اگرچه مثل نیشتری بود که بقلب حاجی میرسید معهذا چون از طرز کلام حاجی محمد صادق بوی امیدی میخواست تاثیر آن را فراموش کرده در جواب گفت خیر ابدا جنابعالی نباید پارهٔ خیالات را بخود راه داده باشید زیرا بخوبی مطمئنم که این حرکت ابدا از طرف پسرم ناشی نشده و دیگری محرک این ترتیب بوده میل و رضایت بلکه رغبت و اشتیاق آقای حسین آقا در این وصلت بکلی مرا از هر سوء ظنی درحق او ممنوع میدارد.

و بالجمله تا زمان صرف شام که یکساعت دیگر بطول انجامید تمام مذاکرات مدعوین و دونفر حاجی درحدود همین مسئله بود ودمبدم بیشتر آثار انقلاب احوال و تشویش در وجنات حاج محمد مهدی آشکار و واضحتر شده توجه حضار را بطرف خود جلب مینمود و ساعت بعد

نوکر حاجي اطلاع حاضر بودن شام را داده متفقاً باطاق دیگر رفتند بعد از صرف شام و چائی استیلای خواب و غلبه کسالت این مذاکرات را قطع کرده حاجی محمد صادق با سایر همراهان اجازه مرخصی طلبیدند که بخانه خود مراجعت نمایند. در این موقع گوئی حاج محمد مهدی از نطق وتکلم عاجز بود که بدون مذاکرات دیگر رضایت به تصمیم حاجی محمد صادق داده و محض همراهي با آنان تا بیرون در مشایعت نمود و در آنجا بعد از مراسم وداع علاوه نمود که امیدوار است همین دو روزه مراسم عقد و عروسی با بهترین شکلی اجرا شود و خواهشمند است که جناب حاجی هیچ گونه خیالی بخود راه ندهد بعد از رفتن مهمانان حاجی مستقیماً باطاق عیال خود روانه شده و بمحض ورود باطاق گفت : حاجیه خانم آیا میداني که تمام نقشه ما بر هم خورد ؟

— حاجیه نه من نمیدانم چه شده ساعت قبل که به تفحص حسین آقا باین اطاق آمدید پرسیدم جوابي بمن نگفتید مگر چه شده وچرا اینهمه مشوشید خدای نا کرده چه اتفاقي رخ داده که شمارا بکلي پریشان نموده آیا ضرر و خساراتی بشما وارد شده ؟

حاجي ــ با کشیدن یك آه حیرت بار ــ بلي بلي یك ضرر جبران نا پذیر ــ مسئلهٔ وصلت بر هم خورد

حاجیه ــ چطور و چگونه ــ این گفته نگاه خود را به دهان حاجی دوخت.

حاجی ــ از تمام تفصیل آمدن مدعوین ورود ناگهانی آقاشیخ وغیره

عیال خود را مستحضر ساخت .

حاجیه ــ انشاءالله این اتفاق اسباب یاس نمیشود علی الخصوص که میگوئید حاجی محمد صادق با این خیال اظهار امیدواری کرده و یقین میدانم این بازی راعبدالعلی خان درآورده والا این پسره کجا عقلش میرسید بله بله یقین کار همان پسرهٔ جوانمرك شده است که این فتنه را بر پا کرده !

حاجی ــ اکنون فهمیدی تو بی ماخذ ازاین پسره طرفداری میکردی

حاجیه ــ صحیح است و درست میفرمائید من در اشتباه بودم

حاجی ــ حالا چه باید کرد ؟

حاجیه ــ حسین آقارا بطلبید وازاو این مسئله را استنطاق کنید لابد میتوان چیزی از او فهمید .

حاجی ــ این مطلب رانمیگویم اساساً تکلیف چیست ؟

حاجیه ــ هیچ تکلیفی ندارید هنوز ورق برنگشته و فقط یك سوء تفاهمی حاصل شده از برای این کار من محتاجم که یك دفعه دیگر حسین آقا را ملاقات کنم واز در دیگر در آیم که شاید این اشتباه برطرف شود

واقعاً خیلی اسباب خفت است که اگر سر زبانها بیفتد که حسین آقا راضی نیست من از روز اول بشما گفتم که چرا اینطور با او مدا کره کردید تغیر شما باحسین آقا غلط صرف بود هرچه باشد شما باید مهربانی کنید نه تغیر و تندی مثلا تشدد شما نسبت به عبدالعلی خان هم خیلی بی ربط بود اگر او مرتکب این کار شده محض تلافی حرکتی بوده که شما در حق او نموده اید .

حاجی ـ اکنون کار از اینها گذشته و مسئله اهمیت پیدا کرده باید در فکر علاج بر آمد ملامت و توبیخ حاصلی ندارد تو باید حسین آقا را ملاقات کنی و با مواعید بسیار او را ملزم سازي که اقلا اقرار کند این نوشتجات را او خبر ندارد ضمناً باو وعده بده که من و تو از خیال وصلت باحاجي محمد صادق بکلی منصرف شده ایم واقعاً این توهینی است که نسبت بما شده و نباید سهل گرفت آیا خوب ملتفت میشوی که چه میگویم ؟

حاجیه ـ بله فهمیدم و همینطور است که شما میفرمائید !

آنگاه حاجي اشاره کرد که بستر خواب اورا بگسترانند زیرا محتاج باستراحت کاملی است چند دقیقه بعد حاجی در بستر دراز شد ـ آنشب نیز یکی از شب های بدی بود که بحاجي گذشت زیرا از شدت خیـال و مالیخولیا نتوانست استراحت کند در طلوع فجر حاجي از جا برخواسته سجاده عبادت را پهن نموده بنماز و ادای فرایض و تذکار اوراد و اذکار خود مشغول گردید آنگاه سر بسجده نهاده از خداوند درخواست کرد کـه این قضیه یعنی امر مواصلت را به نفع و سعادت او مقرون فرماید.

در این موقع خورشید جهانتاب سر از دریچهٔ ظلمت بیرون کرده و اولین اشعهٔ دلفروز خودرا بهقلل جبال مرتفع هدیه فرستاد پس از صرف چائي و لقمة الصباح حاجی مزبور از خانه بعزم حجره بیرون آمد این نکته را لازم است توضیح دهیم که حوادث کلي و جزئي ابداً مانع حاجي نمیشد که از باز کردن حجره صرف نظر کند چنانچـه غالباً در ایام تعطیلات عمومی و اعیاد مذهبی مشارالیه با منشی و مستخدمین تجـارتی خود در

حجره نشسته بداد وستد مشغول بود و بهترین تفریحات را دربازی تجارت میدانست . در این روز نیز حرص و طمع بهره و سود بطوری او را فرا گرفت که از اضطراب و قلق شب گذشته و ناراحتی آن صرف نظر کرده بدون خستگی و کسالت حجرهٔ خود را باز نمود .

بدبختانه و بر خلاف انتظار میدید که همهٔ آشنایان و دوستان او از مسئلهٔ وصلت و عدم رضایت حسین آقا سخن میرانند و مهمترین خبری که در افواه عامه جای دارد همین مسئله است . این انتشارات که هر لحظه بتوسعهٔ خود می افزود بیش از پیش موجب خفت حاجی را فراهم کرده وغالباً متعرض جواب احدی نمیشد یك مراجعهٔ مختصر بدفاتر واردات و صادرات تجارتی خود نموده تعلیمات مختصری به منشی خود داده مجدداً بطرف خانه روانه شد .

اگر اشخاصی بآداب و عادات حاجی آشنا بودند در این ایام فوق-العاده تعجب میکردند چه عادتاً حاجی از اول آفتاب حجرهٔ خود را باز کرده ظهر جهة صرف نهار بخانه رفته و بلافاصله مراجعت می کرد غروب نیز درب حجره را می بست و بخانه مراجعت میکرد .

در ایام عادی ابدا دیده نمیشد که حاجی دریك روز سه مرتبه بخانه برود و اگر چنین بود یك اتفاق مهمی او را مجبور میساخت اکنون و در ایام اخیر کثرت اضطراب اورا ملزم مینماید که در روز بیشتر از چهار مرتبه بخانه رفته و مراجعت میکند ــ از سیما و وجنات حاجی محسوس است که حوصله از او سلب شده و چندان دقتی باوضاع تجارتی ندارد ،

و بامور تجارتي با نظر بی قیدی و بي اعتنائي مینگرد . بهر جهة ورود حاجی بمنزل مصادف با سه ساعت قبل از ظهر بود مادر حسین آقا راصدا کرده از او پرسید که آیا تا کنون حسین آقا را دیده و صحبت کردهٔ است یا نه ؟

حاجیه گفت خیر تا حال ملاقاتش نکرده ام سهل است که هنوز به منزل نیامده .

حاجی گفت شاید آمده و تو مطلع نشدهٔ ؟

حاجیه — خیر هم اکنون من بعمارت اندروني رفته و دیدم تمام اطاقها از بیرون بسته است .

حاجي — با کمال اوقات تلخی گفت اه جوانمرك شده آخر کجارفته بتو هم نگفت که کجا رفته و در کدام خراب شده دعوت دارم ؟

حاجیه — خیر خیر همین قدر بمن گفت که امشب در انتظار او نباشم و منتظر اجازه من نمانده از در بیرون رفت .

حاجی — آیا ار صبح تا حالا کسی سراغ او نیامده ؟

حاجیه — خیر هیچ کس — اماچه شد که شما حالا بمنزل آمدید این معمول نبود .

حاجی — آخر چکنم بازار هم که نمیتوانم بمانم هر کس میرسد یك چیزي میگوید .

حاجیه — از چه باب — حاجی از همین مسئلهٔ کاغذها که دیشب آقا شیخ . . . . بمن نشان داد واین فقره بازاری شده ومفتضح شدیم خدا

این پسره نا اهل و نا خلف ما را بکشد که مایهٔ خفت من شده است لااله‌الاالله عجب گرفتار شدیم !!

حاجیه ـ عجله نکنید مضطرب نباشید انشاء الله تمام کار ها بر وفق دلخواه و مرام انجام میشود بصحبت‌های بازاری مردم‌عوام اعتنانکنید

حاجی تا نزدیك ظهر در منزل مانده دراین سه ساعت توقف‌خود هر لحظه بهزاران خیال و اندیشه دچار شده و گوئی سروش غیب او را بیك وقعه نا گواری متذکر میسازد بالاخره نهار را زود تر ازمعمول روزانه صرف کرده و باکمال بیتابی بطرف حجره خود روانه شد دوآنجا هم ازحالات حسین‌آقا استفسار کرده گفتند کسی اورا ندیده ونمیدانند بکجا رفته . .

روز باخر رسید و خبری از حسین آقا تحصیل نشد هر لحظه بر اندیشه و خیالات حاجی افزوده ناچار شد جدا حسین آقا را تعقیب کند بنابراین در صدد افتاد بهر وسیله که‌ممکن است خبری ازاوتحصیل نماید در اول شب تمام مکان و اشخاصی را که میدانست با حسین آقا رابطه دارند جستجو و تفحص نمود کمترین خبری نتوانست بدست بیاورد همچنین عیال حاجی نیز تا یکساعت از شب رفته خدمه و نوکر ها بنقاط‌مختلفه شهرفرستاده وبهیچوجه‌موفق به‌تحصیل‌نتیجه‌نشد وفرستادگان باکمال یاس مراجعت نمودند و جواب منفی آوردند

حاجی روی بعیال خود نموده و گفت آیا گمان نمیکنی که او فرار کرده باشد یا خدای‌نکرده بلائی بسرش آمده باشد ؟

حاجیه ـ نه برای چه این خیال‌را بخودراه دهم او محتاج بفرار نبود

حاجی ـ با این حال عقیده من اینست که اکنون نتوانیم حسین آقارا در رشت پیدا کنیم .

حاجیه ـ خیر اینطور نیست او چند شب بود که در منزل تنها مانده و اکنون که بدور رفقای بداخلاق خودجمع شده است محض آنکه گوشش از شنیدن مذاکرات راجع بامرخیر راحت باشد سرگرم اختلاط با آنها شده و باصطلاح خودمان جای دنجی بدست آورده و شاید هم اکنون در زاویهٔ یکی از باغهای خرم و با طراوت رشت مشغول عیش و نوش باشد .

این جواب‌را حاجی تااندازهٔ مقرون بصحت دانسته و موجب این شد که از اضطراب وتشویش حاجی کاسته شود امشب نیز مانند شب گذشته بحاجی خیلی بد گذشت دیشب اگر تصور نمیکرد که حسین آقا ممکن است فرار کرده باشد امشب اقلا دچار تردید شده است بنا بر این در بستر خواب تصمیم قطعی نمود که فردا تمام روز را صرف تفحص و تجسس حسین آقا نموده و او را برای اینکه چرا دو روز غیبت نموده و موجب اضطراب جمعی‌را فراهم کرده گوشمالی دهد همینکه روز نمایان شد فورا از خانه بعزم تفحص احوال حسین آقا بیرون آمده و تا ظهر باینسو و آنسو دونده‌گی نموده نه تنها خود را بلکه چندنفر از مستخدمین و شاگردان را هم بجانب حسین آقا فرستاد متاسفانه کسی خبری از او تحصیل ننمود .

تنها از اداره کارگذاری کسب اطلاع نمود که دو روز قبل طرف عصر حسین آقا را با عبدالعلي خان در آنجا دیده اند که باتفاق از کار گذاری خارج شده و نمیدانند که بکجا رفته اند .

بر یقین حاجي افزود که عبدالعلي خان حسین آقا را فریب داده و با او بطرفی مسافرت کرده اما تعیین خط سیر آنها برای او دشوار بود . طرف عصر شایعهٔ فرار حسین آقا با یك نفر از دوستانش مشهور شهر شده و مسئله عدم رضایت حسین آقا از وصلت که دیروز و پریروز صبح ورد زبان عامه شده بود فراموش گردید همان وقت یك نفر فایتون چی بنزد حاجي آمد و گفت گرچه من حسین آقا و عبدالعلي خان را نمی شناسم لیکن دو نفر جوان باین شکل وصورت (که نشانیهای آنها را اداد) پریروز عصر با درشکه من بانزلی رفتند و انعام گرافي هم بمن دادند .

حاجي فهمید کـه دونفر رفیق بانزلی رفته اند و نزد خود فکر میکرد که شاید برای تفریح و گردش مسافرت بانزلی کرده باشند و هم امروز مراجعت خواهند کرد لیکن درشکه چی علاوه نمود که درشکه مرا در خارج شهر نگهداشتند بعد از یکساعت دو نفر نوکر مقداری اثاثیه وغیره بدرشکه من نهاده و همان لحظه این دو نفر مسافر که گو یا باشما قرابت دارند بدرشکه من سوار شده و من آنها را تا پیره بازار بردم از آنجا به بعد اطلاعی ندارم .

فکر جدید حاجي مجدداً ضایع و باطل شده نزد خود گفت اگر مقصود به تفریح بوده بردن و حمل اسباب و اشیاء ومخفی داشتن درشکه

دربین راه لازم نبوده آري یقین من شد که فرار کرده اند اما بدست آوردن آنها
خیلي آسان است فردا صبح هر دوي آنها در رشت حاضر خواهند بود
لیکن باز یك فکر جدیدی از برابر نظر حاجی عبور کرده که در واقع این
خیال اخیر بکلي او را مشوش ساخت آن فرار آنها بطرف روسیه بود که
درصورت وقوع درمیان مملکت وسعیه روسیه باسهولت مسافرت دستگیری
این دونفر کار آسانی نبوده و تمام زحماتش عقیم می ماند همان لحظه به تلفون-
خانه رفته و از شریك خود در انزلی جویای احوال حسین آقا شد
مشارالیه جواب داد که بهیچ وجه ایشان را ملاقات نکرده و خبري ندارد
در طي تلفون حاجی علاوه کرد که حسین آقا مقداری از جواهر و نقد
مرا برداشته فرارا بانحدود آمده لهذا تأکید کرد که بفوریت درجستجو
برآید و هرگونه خبری که تحصیل کرد فورا اطلاع دهد یکساعت ازشب
رفته تلفون انزلی خبرداد که تمام شهر را تفحص کرده در این ایام کسی
حسین آقا را در انزلی ندیده و مطمئن باشید که او بانزلي نیامده است

فصل هیجدهم

تفحص گمشدگان

هرگونه شبهه و تردید از حاجي برطرف شده و یقین قطعی حاصل . نمود که حسین فرار کرده نشئهٔ سود و زیان وصلت بکلی از کله اش پریده و با خود خیال میکرد که عجالتاً باید از مسئله مواصلت صرف نظر کرده و در جستجوی پسر برآمد و چون دانست این اقدامات مختصر برای بدست آوردن حسین آقا کافی نیست و خودش هم از ترتیب و وضعیات دوائر نظمیه و حکومت بی اطلاع و نمی تواند موفقیت حاصل کند لهذا لازم دید که یك نفر از وکلای عمومی و یکی از اشخاص زبردست را تهیه و با مخارج خودش لیکن بوسیلهٔ او با رعایت دستور وکیل مزبور حسین آقا را تعقیب نماید بنا بر این بفوریت رقعهٔ جهة یکی از وکلای معروف وشت که مهابت و زبردستی او در نزد همه مشهود بود نوشته و مشارالیه را دعوت کرد که امشب بقدر نیمساعت قدم رنجه فرموده و در منزل تشریف بیاورد زیرا یك وقعه مهمی برای او حادث شده و بمساعدت فوری آن وکیل معظم خیلی محتاج است .

بعد از فرستادن این رقعه خودش نیز هر کس را در مد نظر او بودند مراجعه و آنهارا از فرار حسین آقا آگاه ساخت . ما یکساعت بعد حاجی و وکیل معظم را در خانه حاجی محمد مهدی میبینیم که در پهلوی یکدیگر قرار گرفته و از فرار حسین آقا صحبت میدارند حاجی فقط از

مسافرت حسین آقا که به تحریك عبدالعلي خان واقع شده صحبت کرده واز ذکر علل و جهة خود داری نموده علت فرار را فقط بذکر دلتنگی حسین آقا قناعت نمود.

وکیل مشار الیه قول قطعی داد که اقدامات مجدانه در این خصوص بعمل آورده و با هر وسیله که ممکن است آ را دستگیر خواهد کرد.

حاجي — اگر به بادکوبه رفته باشند چه میکنید ؟

وکیل — توسط قونسولگری روس دستگیری آنها را تقاضا خواهم کرد

حاجي — ببالاتر چطور مثلا شاید تفلیس ؟

وکیل — البته بی زحمت نخواهد بود و باید متحمل اشکالاتي شد لیکن سرکار نباید در این قضیه ملاحظه نفع وصرفه تجارت را کرده از مخارج آن مضایقه فرمائید.

حاجي — در این فقره خیلي دلتنك شده و بیشتر از رك گوئي و صراحت کلام وکیل ملول گردید پرسید مخارج این کار چیست ؟

وکیل — تقریباً یکصد تومان واین درصورتیکه است آنها در بادکوبه متوقف باشند و اگر تفلیس و بالاتر رفته باشند همین درجه مخارج آن بالاتر خواهد رفت.

حاجي — با نهایت تعجب یکصد تومان خیلي است یکصد تومان برای چه ؟

وکیل — من قبل از وقت نمیتوانم برای شما صورت حساب بنویسم بعد از خاتمه و انجام این خدمت آنوقت شرح محاسبه آن را برای شما

خواهم نگاشت هفتاد تومان آنرا باید نقداً تحویل کنید و الا بدیگری رجوع فرمائید. اگرچه مخارج این کار صد تومان نبود معهذا چون مدتها بود وکیل مشارالیه منتظر موقع وفرصت استفاده از حاجی آقا بود واز خشت وتنگ چشمی حاجی آقا اطلاع کامل داشت اکنون که موقع بدستش آمد باکمال صراحت و بدون تملق و مجاز این پیشنهاد را مینماید.

حاجی آقا — آخر معاودت دادن دو جوان برای چه یکصد تومان خرج دارد در صورتیکه خرج سفر آنها نیز بعهده خودشان است آقای وکیل! جنابعالی خیلی بی لطفی میکنید ومن منتظر نیستم.

وکیل — عرض کردم که برای بنده کمتر از این میسر نیست و در مقابل هفتاد تومان وجه نقدي که بمن میپردازید سی تومان سند خواهید سپرد که بعد از موفقیت بانجام کار فوراً کارسازی دارید من هم بشما قول میدهم بهر وسیله که دست رس داشته باشم این دو نفر را که یکی پسر شما و دیگری را که نمیشناسم برشت وارد کنم.

حاجی — لا علاج تسلیم شده و گفت آیا بمن قول قطعي میدهید و نوشته خواهید سپرد که تخلف نکنید.

وکیل قلمدان را پیش کشیده وتعهدنامهٔ دائر بر معاودت دو نفر فراری نوشته و نزد حاجی آقا گذاشت حاجی بعداز قرائت ورقه قرار داد، باطاق دیگر رفته و بعداز مدتي شمارهٔ پولها هفتاد تومان پولسفید نزد وکیل آورد وگفت اکنون بشرافت قول و عهد شما مطمئنم امیدوارم هرچه زودتر اقدام کنید که رشته کار از دست نرود.

وکیل ــ دیگر سایر ترتیبات باخود من است و امید وارم رضایت شما را در خاتمه این امر طرف خود جلب کنم اکنون وکالت نامه را نوشته و بمن بدهید ــ حاجي نیز قلم و کاغذ گرفته و وکالت نامهٔ دائر بر فرار حسین آقا و عبدالعلی خان و سرقت آن دو نفر نوشته بوکیل سپرد وکیل پس از اخذ ورقه وکالت خدا حافظي کرده کیسهٔ پول را در زیر عباي خود گرفته بیرون رفت گوئي روح و نفس حاجي در کیسه بود که وکیل همراه خود برده بود زیرا بعد از رفتن وکیل حاجي بناي دیوانگي را گذاشته و به کائنات فحش میداد علی الخصوص ببي رحمی و بی انصافي وکلا که اینها چــه قسم اشخاصي هستند که ذرهٔ رحم و انصاف در قلب آنها وجود ندارد، مردکهٔ بي مروت برای یك کار دو پولی صد تومان از من گرفت خدا اینها رابکشد که جز تضیع حقوق مردم مقصودی ندارند و خوب و بدشان در فکر جیب بری هستند !

ما حاجي را در اینحالت میگذاریم و وکیل را تعقیب میکنیم که مشارالیه مستقیماً باداره نظمیه رفته بعد از ارائه و ثبوت وکالت عرضحالی بشرح ذیل داد :

« عبدالعلي خان پسر حاجي محسن اهل تفلیس حسین آقای پسر »
« حاجي محمدمهدی تاجر را محّرك شده و مقدار مهمي پول و جواهر بهمدستی »
« یکدیگر از منزل حاج محمد مهدی سرقت کــرده و بانزلی رفته اند »
« وکیل مزبور تقاضا میکند دونفر فراری مذکور را تحت الحفظ برشت »
رجعت دهند »

اداره نظمیه فورا در صدد تفحص و تحقیق بر آمده بوسیلهٔ نظمیه انزلی موفق به کشف درشکه‌چي ثانوی شده و استنطاقی که از او بعمل آمد این بود که سه شب قبل از این دو نفر جوان را رو بروی مهمانخانهٔ نمره ۳ پیاده کرده و انعام گزافی علاوه بر مزد واجرت خود گرفته‌است

طرف عصر این خبر باداره نظمیه رشت رسیده رئیس نظمیه باداره کارگذاری وقونسولگری روس مقیم گیلان داخل مذاکرات رسمی گردیده و بدفاتر مسافرین صادرهٔ ادارهٔ کارگذاری مراجعه نموده پاسپورت (تذکره عبور) عبدالعلی خان و حسن خان را که برای مسافرت بروسیه تحصیل کرده بودند ملاحظه نمود رئیس نظمیه یقین کرد که مقصود از حسن خان همان حسین آقا است که نظر بپاره پیش بینی ها عبدالعلی خان اینطور صلاح دانسته که نامش را مکتوم و مستور بدارد.

از این کشفیات که چندان موجب زحمت نشد وکیل حاجی خیلي مسرور بود که خود بزحمت و مشقت نیفتاده و بزودی کشف کرده که این دو نفر جوان عجالتاً به بادکوبه رفته اند با جدیت و تعقیب وکیل همان شب دوفقره تلگراف بعنوان قونسول ایران وروس ازطرف دوائر مربوطه مخابره‌شد که تحقیقات کامله نموده این دو نفر را تحت‌الحفظ بانزلی ورشت معاودت دهند ضمناً به کاندان کشتي که حامل آنها خواهد بود اکیداً قدغن کنند که این دو نفر را از تلاقی با یکدیگر ممنوع دارد و چنانچه اشخاص فراري مذکور به نقاط نزدیك بادکوبه مسافرت کرده باشند آنها را با قوهٔ مخصوص و عادی جلب کرده و مراجعت دهند هر گاه بسایر

ولایات بعیدهٔ روسیه رفته اند تعلیمات لازمه بوسیله تلگراف بنمایندگان رسمي آن نقاط دردستگیری آنها صادر نمایند ولازم است مفاد این احکام متحدالمضمون بفوریت نامه بموقع اجرا گذاشته شود .

این دو ورقه تلگراف در روی دوورقه مارك دار نوشته شده یکی بامضاي قونسولگري روس و دیگری بامضاي كارگذاری ایران بتلگرافخانه فرستاده شدند که مخابره شود .

توضیح انکه شخص کارگذار بنا بیك فقره شغل خصوصي به طرف طهران مسافرت کرده و امور ادارهٔ کارگذاری بمعاون مشار الیه رگذار شده است و دارای همان اختیار و رسمیتی است که شخص کارگذار از نقطهٔ نظر اداری دارا بوده است .

فصل نوزدهم

(تفقدی از مسافرین)

اکنون خود ما باتفاق قارئین گرام قدمی بطرف کشتي که مسافرین جوان ما با آن رهسپار شده‌اند گذاشته و در مقام احوال پرسی آنها بر میاآئیم . همانطوري که رئیس مهمانخانهٔ نمره ۳ درضمن صحبت باحسین آقا گفته بود کشتي مزبور بعداز بیست و چهار ساعت بواسطهٔ خوبي‌هوا و سکونت دریا بنزدیك بادکوبه رسید مناظر زیبای شهر بادکوبه از دور نظر مسافرین جوان ما را جلب کرده وتأثیرات مخصوصي آمیخته بابهجت و خوشوقتي درآنها تولید میکرد تمام این اوقاتي که فراریان ما درکشتی بودند بمذاکرات متفرقه و خوش گذرانی صرف شده خصوصاً حسین آقا که گمان میکرد از دنیای پراز زحمت و مشقت بیك عالم دیگری قدم نهاده تمام احساسات و افکار یأس انگیز سابق را فراموش کرده پدر و مادر و مسئله وصلت راکان لم یکن می پنداشت اگرچه حسین آقا چندین سفر به باکو رفته و بوضعیات آنجا آشنا بود معهذا عمارات و قصور عالیه و مناظر نزهت بخش و تفرجگاه های دلگشاي آنجا تا این حد توجهش را بخود جلب ننموده بود .

بواسطهٔ سرعت سیر کشتی مناظر با شکوه باکو بانها نزدیکتر میشد تارفته‌رفته کشتي درتوقفگاه خود لنگرانداخته وازطرف کرجي‌ها کرجي‌های بادي برای آوردن مسافرین واشیاء آنها حرکت کردند . عبدالعلی

خان و حسین آقا یعنی این دو جوان مسافر بدون هیچ حادثه و اتفاقی سالماً بخشکی پیاده شده و اشیاء خودشان را بتوسط حمالی که حاضر بود بخانهٔ یکی از دوستان نقل کردند ــ عبدالعلی خان بواسطهٔ کثرت آمدوشد بباکو چندنفر دوست صمیمی برای خود تهیه نموده وغالباً بانها واردشده و خوش گذرانی نموده است اکنون نیز باتفاق دوست عزیزش راه یکی از کوچه های پر پیچ و خم بادکوبه را گرفته بعد از طی قدری مسافت بجلو یك عمارت متوسطی رسیدند از وضع خارجی و نظافت عمارت معلوم بود که صاحب منزل یکی از اشخاص خوش سلیقه به نزاکت وبا کیزکی علاقهٔ مفرطی دارد . بعداز زنك اخبار جوان خوش سیمائی بسن خود آنها بیرون آمده باعبدالعلی خان معانقه کرده وبا حسین آقا دست داده باکمال صمیمیت و اشتیاق آنهازابدرون خانه بردطرز پذیرائی صمیمانهٔ آن جوان واقعاً حسین آقا را مجذوب ومفتون خود ساخته ازهمان لحظه مهرومحبت اورا بیادکاری قبول کرده بعد از چند دقیقه عبدالعلی خان رفیقش را بصاحب خانه که موسوم به (آقا بالا) بودمعرفی کرده و همچنین اورا به دوست خود شناسانید در ضمن معرفی روی سخن را بطرف آقا بالا کرده و گفت که این دوست ایرانی من برای یك شغل مخصوصی بشهرشما وارد شده وخواهش میکنم هر اندازه لطف و محبت نسبت به من دارید در حق او نیز مضایقه نفرمائید .

آقابالا هم با تعظیم سر جواب داد که ابداً محتاج بسفارش نیست و حتی الامکان از خدمتگذاری در حق رفیق عزیزاو ودوست جدیدخودش کوتاهی نخواهد کرد .

بعد از صرف نهار واستراحت کامل این سه نفر باتفاق جهة تفریح و تفرج بیرون آمده به باغات و خیابان ها و سایر نمایشگاه های عمومی رفته طرف غروب به تیاتری که اعلانش امروز بدیوار ها منصوب و از یك پیس اخلاقي عالی حکایت میکرد و علاوه میکرد که با ماهر ترین آکترهای روسی و بهترین آرتیست هاي گرجي و قفقازی بازی خواهند نمود بنا بر این این سه نفر رفیق موافق پس از تحصیل بلیط به تیاتر رفته خاتمه آن تا چهار ساعت از شب گذشته امتداد حاصل نمود.

مجدداً این جوانان بمنزل رجعت کرده و بعد ازصرف غذا هریك با فراغت خاطر به بستر خواب آرمیدند. فردا صبح عبدالعلی خان به دوستش اظهار کرد چون مدتی است که از تفلیس خارج شده واز ملاقات پدرش محروم مانده اکنون که به بادکوبه آمده اند خوب است باتفاق تا مدت یکهفته بطرف تفلیس عزیمت نمایند.

عبدالعلي خان جواب داد که حسن اخلاق وسیره آقابالا بطوری مرا مجذوب ومفتون خود ساخته که باین زودی مفارقت آن بر من تحمل ناپذیر است.

عبدالعلي خان بیش ازاین اظهاري نکرده دست حسین آقا راگرفته متفقاً بنزد آقا بالا آمدند و تصمیم خود را اظهار کردند که تا مدت یك هفته از بادکوبه غیبت خواهند کرد وضمناً مواظبت ومحارست حسین آقارا اکیدا به آقابالا توصیه کرده واز او خواهش کرد که کاملا موجبات تفریح حسین آقا را مهیا نماید. بعد از صرف نهار به گار راه آهن رفته

و بلیط واگون تحصیل کرده و با اولین ترن بجانب تفلیس عزیمت نمود و در حین خدا حافظي آدرس خود را برفقای خویش داده و از آنها خواهش کرد که هرگاه اتفاق یا حادثه سوئي روی دهد بوسیله تلگراف او را مستحضر دارند . عبدالعلی خان با کمال اطمینان وخرمي خاطر برای دیدار پدر واقوام خود عازم تفلیس شده وحسین آقا نیز در ظل مصاحبت دوست جدید روزها و شبها را در کمال آزادی و خرمی که از هر جهت موجبات رضایت خاطر او فراهم بود بسر میابرد .

فصل بیستم

سوء اتفاق

چهار روز بعد از ورود آنها بباد کوبه و دو روز بعد از عزیمت عبدالعلي خان بطرف تفلیس طرف عصر که در یکی از خیابان های معروف باکو این دو نفر رفیق جدید قدم میزدند بیك نفر مأمور قونسولگری ایران مصادف شده اگر چه مأمور مزبور نگاهي بآنها کرده و بدون کلمهٔ حرف از آنان دور شد اما هنوز بیست قدم نگذشته بود که با کمال تعجیل بطرف آنها مراجعت کرده پرسید که کدام یك از شما عبدالعلی خان هستید

آقا بالا — هیچ یك

مأمور — اسامي شما چیست ؟

آقا بالا — من آقا بالا این آقا حسین آقا !

مأمور — این بهتر شد زیرا مأمور ایشان نیز هستم .

آقا بالا ــ مأمور یعنی چه ؟ چه مأموریتی دارید ؟

مأمور ــ نمیدانم همینقدر حکم دارم که ایشان را به قونسولخانه ایران ببرم .

آقا بالا مگر ایشان مقصرند ؟

مأمور ــ نمیدانم ممکن است خودتان از ادارهٔ قونسولگري تحقیق کنید

حسین آقا که دراین مذاکرات سکوت اختیار کرده بود بواسطه فرط ذکاوت و هوشمندی منتقل شد که علت احضار او بقونسولگری فقط براي تعقیبي است که از طرف پدر او بعمل آمده اگرچه خیلی دلتنك شد از اینکه چرا آقا بالا نام او را ذکر کرده لیکن بعد منتقل شد که آقا بالا از علت مسافرت او بی اطلاع بوده و جهت نداشته که اصراری در اخفای اسم او داشته باشد .

مأمور ــ آقایان چرا معطلید . اگرچه با سرکار (روبطرف آقا بالا) کاري ندارم و فقط مأمورم که این رفیق دیگر را ببرم لیکن هرگاه مایلید باتفاق ایشان تشریف بیاورید مانعی نیست .

آقا بالا ــ حکم شما کجا است ؟

مأمور ــ حاضر وارائه داد مفادش این بود دارنده این حکم مأمور است که حسین آقا پسر حاجي محمد مهدي رشتی و عبدالعلی خان پسر ... تفلیسي را بقونسولخانه دولت علیه ایران جلب نماید در صورت امتناع اشخاص مزبور از متابعت مأمور موظف است که با مساعدت نظمیه شهر دو نفر مزبور را اجباراً بقنسولخانه حاضر نماید .

آقا بالا ـ من نمیگذارم شما رفیقم را بقنسولخانه ببرید ـ من خود حاضرم که بتنهائی باتفاق شما آمده و جواب ایشان را بدهم .

مأمور ـ دراینصورت تصدیق میفرمائید محتاج به اقدامات دیگری هستم که خارج از نزاکت است وگفتم که من مامور شما نیستم و درحکم من ابداً اسمی از شما قید نشده طرف سؤال وجواب من این آقااست در حالتی که ابداً آثار امتناع در ایشان نمی بینم چنین نیست آقا ؟!

حسین آقا ـ بله همینطور است من حاضرم .

مأمور ـ پس فرمائید که بیش از این وقت ما بمذاکرات بیهوده صرف نشود .

آقابالا ـ خیرخیر شمانباید بروید.

حسین آقا ـ دانست که آقابالا از فرت غیرت و همت نمیخواهد رفیق خود را باین آسانی تسلیم کند اما افسوس که از سابقه واقعه بی‌اطلاع است . بنابر این باآهنگ مخصوصی گفت عزیزم اصرار شما بی حاصل است زیرا من در هرصورت مجبورم بقونسولخانه بروم .

آقابالا ـ خیر لازم نکرده من از طرف شما رفته و علت احضار شمارا تحقیق خواهم کرد .

حسین آقا ـ بنده محتاج به علت احضار نیستم زیرا خود قبل از وقت میدانم .

مامور ـ آفرین برهوش وقریحه شما که جوان آرام وملایمی هستید

حسین آقابمأمور ـ شمارا چه وقت درپی جلب و پیدا کردن من هستید

مامور ـ تاریخ حکم نشان میدهد که از دیروز صبح .
حسین آقا ـ آیا کسی هم مامور دستگیری من است ؟
مامور ـ بلي دونفر دیگر اکنون بفرمائید برویم که مدتی است در کوچه معطل شده ایم .

حسین آقا و مامور باتفاق آقا بالا که اصراری داشت رفیقش راتنها نگذارد بطرف قونسولگری رفتند . تا ورود باداره قونسولگري حسین آقا صامت و ساکت بود و فکر میکرد که چرا با رفیقش به تفلیس نرفته تا اکنون دستگیر مامورین قونسولگری نگردد ولحظهٔ بعد فکرمیکرد در تفلیس هم دستگیری او امکان‌داشته باالجملهٔ این پیش آمد را ازقضا و قدر و بخت بد خود دانسته و پدر را از صمیم قلب لعنت میفرستاددر ورود به اداره‌قونسولخانه ماموراین دونفر را بقراول نظامی سپرده خود براي عرض راپرت راه پرپیچ‌وخم بالاخانهای قونسولگری را گرفته وده دقیقه‌بعدمراجعت کرده این جوان راحضور قونسول ایران برد .

قونسول ـ آیا شماحسین آقاپسر حاجي محمد مهدی تاجررشتی‌هستید
حسین آقا ـ بله صحیح است .
قونسول ـ پس بایدهمین امروز درتحت محافظت مامورین مخصوص به رشت مراجعت کنید

فصل بیست و یکم

سلب آزادی و تبعید

حسین آقا ـ بچه حکمی حضرت‌عالی آزادی بنده راسلب میفرمائید

قونسول ـ بحکم قانون و مبادی رسمی .

حسین آقا ـ آیا در حکم واصله تصریح نشده که بچــه تقصیری مجبورم مراجعت کنم آیا مقصر سیاسی هستم یا نه ؟

قونسول ـ از تقصیر و گناه شما کاملا اطلاع ندارم همینقدر میدانم که شما بجرم سرقت مظنون شده اید .

حسین آقا ـ از این حرف مرتعش شده فریاد کرد آقای قونسول چه میفرمائید ؟ آیا من سرقت کرده ام ؟ آیا ممکن است من دزد باشم !؟

قونسول ـ نمیدانم و بمن مربوط نیست که از شما استنطاق کنم شما باید برشت رفته و برائت ذمه از آنجا تحصیل کنید لیکن این رفیق دیگر شما کیست آیا عبدالعلی خان همین است ؟

آقا بالا ـ خیر بنده عبدالعلی خان نیستم و دوست این آقا هستم. آقا بالا ازاین مذاکرات در ترس ووحشت فرورفته وازجبههٔ بی گناه حسین آقا ادراك کرد که او بکلی از این تهمت مبرا است لیکن باز از اظهار تعجب و اضطراب نمیتوانست خود داری کند که چگونه در عرض چند دقیقه آزادی یك نفر از دوستانش سلب گردیده و بهچنین تهمت ناگواری گرفتار شده است .

حسین آقا ـ که در مقابل قونسول به سکوت نزدیک به بهت دچار شده بود مجدداً روی سخن را بطرف قونسول کرده و گفت :

آقای قونسول ! آیا واقعاً شما هم عن سوء ظن حاصل میکنید ؟

قونسول ـ من باین سؤال شما نمیتوانم جواب مکفی بدهم بر فرض سوء ظن یا حسن ظن من ابداً مفید و مضر بحال شمانیست .

حسین آقا ـ آقای قونسول این یك تهمت وحشت انگیزی است یك نسبت مهیبی است و بشرافت من لطمه وارد میکند همینقدر برای اسکات من بفرمائید آیا حضرتعالی هم مرا خیانتکار پنداشته اید ؟

قونسول ـ با لهجهٔ آمرانه گفت : آقای حسین آقا ! بشما گفتم که من چون هیچگونه سابقهٔ در علت احضـار شما ندارم از اظهار عقیده ممنوعم و تصدیق بکنید که پیشگوئی و خبر دادن از مغیبات برای من میسر نیست و همانطوریکه گفتم سوء ظن یا حسن ظن ابدا مفید و مضر بحال شما نخواهد بود دیگر اصرار شما بیحاصل است .

حسین آقا ـ پس اقلا بفرمائید بسرقت چه چیزی متهم شده ام ؟

قونسول ـ از قرار معلوم پدر شما مدعی است که از مال او سرقت کرده اید .

علت اصرار حسین آقا این بود که در عرض راه یا قبلا هر گونه فکر وخیالی در دستگیری خود اگر میکرد تنها مسئله دچارشدن باتهام سرقت را هرگز گمان نمیبرد و واقعاً در این موقع اگر خود داری فوق العادهٔ او نبود یقیناً در محوطهٔ قونسولگری خود را مسموم یا انتحار میکرد آنگاه

دست بروی پیشانی گذارده مانند اشخاص متفکر بنظر میآمد لیکن لحظهٔ بعد قطرات اشکی از گونه‌های سرخ فامش عبور کرده و برروی زانوهایش میچکید معلوم میکرد که این جوان بیچاره مشغول گریستن است .

قونسول را از مشاهدهٔ این حال رقت دست داده و او را از گریه باز داشت و باو میگفت انشاءالله امر سوء تفاهمي در این کار حاصل شده و بهمین زودی برائت ذمهٔ شما حاصل خواهد شد .

حسین‌آقا در حالتی که نمیتوانست از اشك‌های گرم چشم‌خود جلو- گیری کند با آهنك رقت انگیزی جواب داد: آقای قونسول ! آیا من حق ندارم پدري را نفرین و لعنت کنم که‌برای جلب پسر متوسل باین‌اتهامات شرافت بر بادشده . آقای قونسول آیا شما بر بی گناهيمن رحم‌نمکنید ؟ پس من بدبختم ؟ آری من‌ازاول عمر بیچاره و بدبخت بوده ام و اکنون هم دربدبختی خواهم‌مرد . آه ای خدا ! ای کسيکه از اعماق‌ضمیربیچارکان آکاهی ، ای کسی که موجودات متنفس در مواقع شدت هم و غم به تو رو آورده وذات مقدس تو را بیاری میطلبند . آیا بر بي گناهی من گواه و شاهدي ؟ آه ای خدای داد گر جزاي بدکاران را چه وقت خواهي داد . و کیفر خیانتکاران را چه موقعی خواهی فرمود ؟ آزادی بهترین مواهب و عطاياي تو است . آیا تو میبینی که چگونه بزرگترین مواهب تو را بایك نوع ظلم و جور مخصوصي از من میستانند .

آه ای خدا تواز شرح‌حال وحمیقین احوالم مطلعي و بر بي‌گناهی

من گواهی پس در ماندکان را دست گیری کن و بدکاران را به مجازات برسان .

در این مدتي که حسین‌آقا به‌شکوه از پدر و نیایش با ایزد متعال مشغول بود قطرات اشك که‌از تأثرات قلبي آقابالا حکایت میکرد بسرعت تامه از گوشه های چشم این دوست با وفا میریخت گوئی او نیز درقلب بي آلایش خود بدعا و نفرین حسین آقا آمین میکفت قونسول را نیز رقت دست داده و دچار یك سکوت غم انگیزی گردید .

لیکن اخرالامر شخص قونسول با این کلمات فیلسوفانه سکوت را شکسته و حسین اقا را مخاطب ساخت : من اکنون از دائرهٔ رسمیت خارج شده و بتو میگویم ای فرزند عزیز من . غم مخور واندوه بخودراه مده دست خدا همیشه همراه بیچارکان است قلب وضمیر من بربیگناهي تو گواهی میدهد . اشك چشمانت که واقعاً از دل سوزناکت مانندخون میریزند شاهدند که‌بتو ستم شده ــ لیکن نومید مباش که خداوند تو را حفظ خواهد کرد .

تغییر لهجهٔ قونسول و رقت قلب او تا اندازهٔ مایهٔ تسلی و امید ـ واری حسین‌آقا شده دستمالي از جیب برون کرده اشك‌چشمانرا پاك نموده باصداي لرزاني گفت :

آقای قونسول ! اکنون چه وقتی برای عزیمت‌من معین میفرمائید

قونسول ــ همین امروز با کشتی بستی.

حسین آقا ــ بسیارخوب اطاعت میکنم . آنکاه روي بآقابالا رفیقش

که او نیز مانند اطفال مشغول گریستن بود کرده و گفت : «اه ای رفیق عزیزم تو چرا گریه میکنی . براندوه و تاثرات واب حزنم میافزائی - من کمال خجلت و شرمساری از محبت و وفاداری تو دارم - افسوس که دست روزگار مهلت نداد به تلافی محبت های تو قیام کنم من امروز برشت خواهم رفت - و اگر بعد از این ملاقات ما میسر نشد حلالم کن من همین امروز از تو بخشایش میطلبم . و برای تو یك سعادت و خوشبختی بی نهایتی را از خدا آرزو میکنم . آری تو لایق آن هستی که زنده و سعادتمند باشی . من تصور نمیکنم بعد از این زنده بمانم زیرا افتخار حیات در آزادی است که از من سلب شده . و یك چنین زندگی سنگینی است بهتر اینست قطع شود . آیا می بینی مرا بچه اتهامات هراس آوری متهم مینمایند . آه این پدر من است که با من چنین می کند - او است که نهال آرزو و آمالم را قطع مینماید بگذار چنین باشد خبر مرك یا حیات من زودی بتو خواهد رسید اکنون متوقعم که حقوق دوستی را از گردن من برداری من بهتر خاطره هائی که با خود میبرم همان وفاداری و ثبات عهد تو است . امیدوارم با کمال خوشبختی سالهای دراز زندگی کنی - از تو متوقعم که عبدالعلی خان را از بعید من آگاه ساخته و تاسف مرا از احضار او خاطر نشان کنی و علاوه نمائی که اگر بملاقاتش موفق شدم دیدار ما بقیامت خواهد افتاد» در مقابل این بیانات دلسوز آقا بالای جوان بجز گریه شدید کاری نداشت بالاخره قونسول او را مخاطب ساخته و بدو گفت که دیگر چون کاری ندارد با دوستش وداع کرده و خارج شود آنگاه این دو رفیق جدید با تاثر مخصوص

اشك‌های چشم خود را نثار یکدیگر ساخته و هریك بوسه وداع از یکدیگر برداشته آقا بالا با کمال اکراه دوست عزیزش را در اطاق قونسول گذارده و خود خارج گردید . همان ساعت این جوان غیرتمند تلگراف ذیل را نوشته و خود بتلگرافخانه برد « تفلیس کوچه ایوان نمره ۱۸ عبدالعلی »
« خان حسین آقا توسط مامورین نظامی قونسولگری ایران دستگیر و »
« بوشت اعزام شد و بمن گفت تاسف او را دشما خاطر نشان بنمایم دور »
« نیست سرکار هم احضار شده باشید آقا بالا » این جوان که اکنون دنیا را فراموش کرده است میل بخوردن و تغذیه هم ننموده بعد از مخابره تلگراف مجددا بحیاط قونسولگری آمده و منتظر دوست عزیزش ماند که یك بار دیگر او را ملاقات کرده و تا کشتی بدرقه اش نماید . دوساعت بعدازظهر حسین آقا باسیمای گرفته و ملول و جبههٔ پژمرده با سه نفر قراول یا متحفظ از پله های قونسولخانه بزیر آمده و بطرف کرجی روانه شدند مسافرین عموماً بکشتی داخل شده و انتظاری نداشتند این بود که بمحض نزدیك شدن بکشتی حسین آقا یك وداع ثانوی با آقا بالا کرده و آخرین کلماتی که آقا بالا از حسین آقا شنید این بود که مرا فراموش مکن سپس بدرون کشتی داخل شد .

مستحفظین هم توصیه قونسول را راجع بمراقبت و محافظت تامه از حسین آقا به کماندان کشتی ابلاغ نموده و مخصوصاً تاکید کردند که حسین آقا از ملاقات با هر کسی محروم و ممنوع است . این جوان را در همان لحظه به یك اطاق خلوت و نظیفی جای داده و راه معاشرت همه کس را با او مسدود

ساختند چند دقیقه بعد سوت حرکت کشتي بلند شد .

کاپدان کشتي باطاق این جوان داخل شده تمام لباس هاي او را تفتیش کرده و چیزی که دلیل بر سوء قصد باشد نیافت . کشتي بجانب انزلي رهسپار گردید لیکن جزصدای چرخ و موتور وتموجات دریاهیچ چیز دیگر حسین آقا نمیتوانست شنیده ومشاهده کند .

مواظبت کماندان کشتي نسبت بحسین آقا بالاخره به سخت گیری منتهی شد . زیرا تمام آزادی خصوصی او را از قبیل گردش در سالون کشتي و تفرج و غیره از او سلب کرده بودند و بالاخره او مانند یك مقصر سیاسی یا یك محبوس جنایتکار در تحت مراقبت مخصوصه در یکی از اطاق های کشتي منزل داشت . کماندان کشتی که خود شخصاً مواظبت حسین آقا را عهده دار بود ابداً میل نداشت بمذاکرات متفرقه از تاثرات محبوس جوان بکاهد.

بواسطه همین سخت گیری چندین مرتبه حسین آقا در همان کشتي بخیال خود کشی افتاد لیکن مشاهده کرد که هیچ گونه وسایل انتحار براي او موجود نیست بعلاوه دقت و مواظبت مخصوصه کماندان کشتی بطوري است که کوچکترین حرکتی موجب سوء ظن او میگردد پس در این صورت بجز گریه و زاری کاری نداشت کماندان نیز چون میدید میل این محبوس جوان بگریستن است ابداً ممانعتی نمی نمود . خوب است بیشتر موجب تاثر خوانندگان را فراهم نکرده و از جزئیات احوال ملالت آور حسین آقا در کشتی صرف نظر کرده و همینقدر بگوئیم که شام شب راهم

میل ننمود که صرف نماید . کماندان هم اصراري نداشت و او را بحال خود واگذاشت .

شب ، بواسطه نا راحتی خیال نتوانست استراحت کند . اگرچه در بستر بود معهذا لحظه چشم بر هم نگذاشت - کشتي با کمال سرعت سیر میکرد - و همینکه آفتاب طلوع نمود از جا بر خواسته بخود پرداخت که بواسطه بیخوابي شب و ناراحتي خیال رنك صورتش بکلي تغییر کرده و قوایش تحلیل رفته ــ واقعاً چنین بود ، زیرا در همین یك شبانه روز تغییرات محسوسی در چهره حسین آقا پدیدار شده بود ــ محض تجدید قوا لقمه نانی بدهن گرفته و آنوقت از کماندان کشتی خواهش کرد که باو اجازه بدهد تجدید هوائی کرده تا سطح کشتی برود . اگرچه کماندان خواست اجازه ندهد معهذا اصرار و الحاح حسین آقا او را به رقت آورده با خود به بیرون برد لیکن این تجدید هوا طول نکشید زیرا کماندان دوباره دستش را گرفته و باطاق محبس خود برد .

طرف ظهر بود که دیده بان خبر داد منظرهٔ انزلی از مسافت سه فرسخي پیدا است این خبر بیشتر موجب تشویش و تاثر حسین آقا را فراهم کرده و یقین کرد که فقط چند فرسخ بین او و یك بدبختی مدهشی مسافت است در این خیال کماندان کشتی باو گفت که تقریباً دو ساعت دیگر از حبس در کشتي خلاص خواهید شد و منتظر بود که این بشارت مسرت مخصوصی در محبوس جوان تولید کند لیکن برخلاف انتظار مشاهده کرد آشفتکی غریبي عارض حسین آقا شده و معلوم است که توقف در کشتی را

بورود انزلی و رشت ترجیح میداده است .

یکساعت و نیم بعد از ظهر همانروز کشتی توقف خود را در بندر انزلی بوسیلهٔ سوت اعلام کرده و حسین آقا که در اطاق کشتی از مشاهدهٔ همه‌چیز ممنوع بود اکنون بواسطهٔ همهمهٔ مسافرین و توقف کشتی فهمید که به بندر انزلی وارد شده لیکن دراین حال سرکاپیتان کشتی ازاو دست بر نداشته و او را از اطاق خارج ساخته و با خود بعرشهٔ کشتی برد .

(بارکاس) های کوچك و لتکاهای فراوانی از بندر بجانب کشتی میآمدند که مسافرین و محمولات آنها را پیاده نمایند مفتشین گمرك درلب کرپی ایستاده و مشغول تفتیش بار های گمرکی بودند ــ بعداز خروج تمام مسافرین و محمولات آنها که بیشتر از دوساعت دیگربطول انجامیدکاپیتان کشتی با دو نفر از مستخدمین لباس تمیز خود را پوشیده و بحسین آقا امر کردند که با آنها از کشتی به بارکاس نازل شود ــ در این مدت که مسافرین و محمولات انها را از کشتی ببارکاس و لوتکا نقل میدادندحسین اقا مطلقاً سکوت کرده و تنها در فکر خود بود هزاران قسم اندیشه و خیال او را فرا گرفته و مجالی برای تماشاي قال وقیل مسافرین باو نمیداد در این موقع نیز باشارهٔ کاپیتان کشتی متفقاً ببارکاس کوچك اتصال یافتند وقتی که بارکاس بطرف خشکی و ساحل میرفت کاپیتان بحسین آقا گفت عنقریب شما را بنزد حاکم انزلی خواهم برد و از محافظت و محارست شما خلاص خواهم‌شد ولي‌همینکه بخدمت حکومت رسیدیم تعریف خواهم‌کرد که شما یك محبوس آرامی بوده اید . طولی نکشید که مسافرین از بارکاس

بخشکی پیاده شده و بجانب دارالحکومه عازم شدند . حاکم انزلي بوسیلهٔ تلگراف قونسولگری دولت علیه ایران مقیم بادکوبا ازورود حسین آقا مطلع بود بعداز حصول اجازه کاندان وحسین آقا متفقاً بنزد حاکم که شخص پیر مرد و مسن بنظر میآمد رسیدند . بعداز ادای تعارف معموله واقعاً همانطور که کاندان بحسین آقا گفته بود بحاکم عرض کرد : که این مکتوب را (از بغل بیرون آورده وتقدیم نمود) با این محبوس قونسولگری دولت علیه بمن سپرده بشما برسانم وخیلي خوشوقتم از انکه زحمت بسیاري برای این محبوس متحمل نشده ام زیرا این جوان بالمره ساکت و آرام بود . چند دقیقه بعد کاندان از حضور حاکم مرخص شده و پی کار خود رفت . حاکم انزلی که حاجی محمد مهدی را مشناخت نسبت به پسرش سخت گیری نکرده و همینقدر امر نمود که مشار الیه را در یك اطاقی محترمانه حبس نمایند تا برشت اعزام شود همان لحظه تلگرافی بحکومت گیلان واداره نظمیه رشت مخابره وورود حسین آقا را اطلاع داده و علاوه کرد که هم امروز قبل از غروب به رشت روانه خواهد شد .

همان روز دو ساعت بغروب حسین آقا را بتوسط دو نفر آژان نظمیه برشت فرستادند و یکساعت و نیم از شب محبوس جوان ما باداره نظمیه رشت وارد گردید در حالتي که اگر کسی بدیدهٔ دقت در سیمای حسین آقا نظر میکرد آثار نومیدی و یاس از حیات را بخوبی مشاهده می نمود اگرچه دروقت عبور ازرشت به انزلي یك مسرت مخصوصی از این داشت که آزادانه بطرف روسیه رهسپار میشود بهمین جهت در کوچکترین

چیزهائی که در اطراف راه جلب دقت و تماشای او را مینمود خورده‌بینی میکرد لیکن بالعکس در موقع مراجعت از کثرت غم واندوه بهیچ چیز توجه نکرده و همان انزلی و رشتی که در نظرش آنهمه زیبا و قشنگ بود اکنون به بد ترین شکلی درنظر اوجلوه مینمایند. ما لازم نمیدانیم که‌در این ایام اخیر ازشرح حالات حاجی محمدمهدی استفسار کنیم زیرا تمام اوقات او با خطرات و پریشانی مخصوصی که در مدت عمر نظیر آن را ندیده بود گذشته فعلا مادر حسین‌آقا همینکه از فرار فرزندش مطلع شد بنای بی‌قراری را گذاشته‌آنوقت‌فهمیدچه گوهر پرقیمتی راازدست داده است.

همان‌شب بحاجی‌اطلاع رسید که‌پسرش را تحت‌الحفظ برشت‌وارد کرده اند و اکنون در نظمیه توقیف است. اما همینکه دانست که عبدالعلی خان بچنگ نیامده خیلی متأسف شد که چرا دستگیر نشده تا تلافی حسین آقارا باوبه نماید. لیکن‌حاجی دراشتباه بودزیرا این مقصر ثانی هم با کمال میل و بپای‌خودبرشت نمیآمد. آری جذبهٔ دوستی ومحبت بین حسین آقا و عبدالعلی خان بطوری در میان این دو وجود داشت که عبدالعلی خان راضی‌نشد رفیقش را درمحبس نظمیه نیز تنها بگذارد و تفصیل آن بقراری است که اینک شرح میدهیم.

فصل بیست و دوم

عبدالعلی خان

همینکه تلگراف آقا بالا دائر به دستگیری و تبعید حسین آقا به عبدالعلي خان رسید فوراً نزد پدر رفته و او را متذکر ساخت که یکی از دوستان عزیزش به بلیهٔ دچارشده واو ناچار است که فورا بایران مراجعت کند. و چنانچه خودش نرود اجبارا او را احضار خواهند کرد.

پدر معزی الیه که درست نقطه مخالف حاجي محمد مهدی بود بااینکه مدتهااست از دیدار پسر محروم بوده معهذاباو اجازه باز گشت داده لیکن عبدالعلي خان از حقیت قضیه پدر را بي اطلاع گذاشته و مطلب را بیك شکل مناسبي که موجب هیچ گونه اضطراب پدر نشود اظهار نمود و این مسافرت را فاقد هر گونه اهمیت و یك سفر عادي نشان داد.

سه روز بعد از ورود به تفلیس و ملاقات دوستان و کسان خود مجددا سوار قطار راه آهن شده خود را به بادکوبه رسابید لدی الورود آقا بالا را ملاقات نموده از کیفیت مسافرت و طرز دستگیری حسین آقا کاملا استعلام نموده شب را در منزل آقا بالا متوقف صبح روز بعد تنها بقونسونخانه رفت بعداز ملاقات قونسول باکمال صراحت عنارالیه گفت هیچ گونه اقداماتي براي دستگیری عبدالعلی خان لازم نیست زیرا آن منم و با کمال اشتیاق حاضرم که هر چه زودتر بجانب رشت و انزلی مسافرت کنم این درست در موقعی بود که حسین آقا وارد رشت گردیده

یعنی دو روز با او فاصله داشت .

قونسول از غیرتمندی او تعجب کرده و گفت : چه نکتهٔ شما را محرك میشود که اینطور بالصراحه حرف زده وعمدا خود را به مهلکه می افکنید ؟

عبدالعلی خان ـ شدت علاقه و دوستی باحسین آقا ـ بی گناهی از تهمت مرا تحریك میکند که فورا بجانب رشت روم لکن انکه فرمودید مهلکه من مخاطرهٔ نمی بینم بلکه مهلکه در اینست که من تعلل در مراجعت بانزلی کرده رفیق عزیزم بدام کسی بیفتد که نجات او غیر مقدور یا اقلادشوار باشد .

قونسول که از این حاضر جوابی و صراحت لهجهٔ عبدالعلی خان بیشتر در تعجب بود و هیچ گونه آثار بیم و خوف در او مشاهده نمی نمود گفت : گمان ندارم این عجله نتیجه خوبی برای شما داشته باشد

عبدالعلی خان ـ همینطور است اگرچه شتاب و عجله اساساً مورث ندامت و پشیمانی است معهذا مصالح من کاملا مقتضی این عجله می باشد

قونسول ـ بسیار خوب پس شما فردا برشت روانه خواهیدشد .

عبدالعلی خان ـ خیلی ممنونم و امید وارم حضرتعالی تمام مساعی و اهتمامات خودتان را در سرعت اعزام بنده بکار ببرید .

قونسول ـ آیا در تفلیس تلگراف رسمی ما بشما نرسید ؟

ع ـ خیرفقط یك فقره تلگراف خصوصی آنهم ازطرف یکی از دوستان

ق ـ آیا شما به‌اداره نمایندگي قونسولگری دولت‌علیه‌ایران نرفتید

ع ـ خیر من احضار نشدم و در تفلیس کسی مرا نطلبید.

ق ـ شما باید امشب در قونسولخانه باشید که فردا حرکت کنید آیا راضي میشوید؟

ع ـ باین حرف جوابی نداده و با سر اظهار اطاعت نمود.

غروب امروز قونسول ایران دستگیری و اعزام عبدالعلي خان‌را در تعقیب تلگرافات سابقه بحکومت گیلان‌داد. عبدالعلی خان فرداصبح از باکو بجانب انزلی حرکت خواهد کرد.

دراینجا خوبست که داخل نظمیه رشت شده و از حالت حسین آقا استعلام نمائیم.

فصل بیست وسیم

استنطاق در نظمیه

در پیش گفتم که حاجي محمدمهدی عمداً راضی شد که پسرش امشب درنظمیه توقیف باشد او تصور میکرد که اداره نظمیه تابع میل و هوس او هستند هر زمان بخواهد حبس یا آزادی حسین آقا را تقاضا کند در حالتی که قضیه بر خلاف این بود زیرا و کیل حاجي عرضحالی دائر به سرقت دونفر جوان که موسوم به عبدالعلی خان و حسین آقا هستند داده واداره نظمیه مجبوراست که این مسئله‌واجداً تعقیب نماید. فرداصبح بوکیل حاجی اخطار شد که برای محاکمه و استنطاق با پسر حاجی محمد مهدی

حاضر شود ــ امشب هم در نظمیه بحسین آقا خیلی بد گذشت زیرا حوابهای پریشان اورا ازاستراحت باز میداشتند او تصور نمیکرد تا این حد پدرش او را فشار داده و سخت گیری کنند اما همینکه فهمید این پدر او است که او را به محبس نظمیه افکنده و باتهام سرقت گرفتار ساخته و دوست عزیزش را از او جدا کرده و او را بوصلت اجباری مجبور میسازد فکر انتقام رادرمخیله خود حاضر کرده وتصمیم قطعی نمود که بعد ازاستخلاص از حبس با خود یا پدرش را معدوم سازد

چهارساعت قبل از ظهر وکیل حاجی برای محاکمه در اداره نظمیه حاضر شد وحسین آقارا نیز برای میرزا استنطاق بردند .

حسین آقا هیچگونه سوژه برای سؤال و جواب یا استنطاق خود قبلا حاضر نکرده بود ومصمم شد که برطبق سؤال همه را از روی حقیقت و راستی جواب گوید در جواب پرسش مستنطق که جهه فرار شما چه بوده . حسین آقا تمام قضیه (وصلت اجباری) رامن البدو الی الختم شرح داد و علاوه کرد که بواسطه اضطرار و ناچاری مجبور بفرار شده راجع بمسئله سرقت که وکیل ادعامی نمود حسین آقا پرسید چه مدرکي در دست دارید .

وکیل ــ سرقت مال پدر مدرك لازم ندارد مدرك همااست که شما شبانه مقداري جواهرات واشياء قیمتی ازصندوق پدر تان برداشته و بدون اطلاع احدی بتوسط رفیق خودتان بذکره دروغي بنام حسن خان تحصیل کرده و بروسیه رفته اید .

استنطاق وکیل وحسین آقا مدتی بطول انجامید و وکیل مشارالیه دلائل و اسناد صحیحی بر صحت ادعـای خود در دست نداشت معهذا مذاکرات خود درابروي مغلطه وخلط مبحث گذاشته جلسه دویم استنطاق به بعداز ظهر محول گردید .

در جلسه ثانی وکیل عارض محض آنکه مدت حبس حسین آقـا بطول بیانجامد و ازاین راه استفاده دیگري ازحاجی بنماید اسنادي اقامه کرد که اشیاء مسروقه را فراریان باخود برده ودر کیف و چمدان حسین آقا که در باد کوبه میباشد مخفي است . مجدداً از طرف نظمیه بمقامات لازمه مراجعه و تلگراف لازم بباد کوبه مخابره شد که اشیاء و اسباب حسین آقا را که اکنون در منزل آقا بالااست از او در یافت و با اولین وسیله برشت بفرستند ـ واضح است که تاورود چمدان و کشف حقیقت چندروزی وقت لازم بود ودراین مدت حسین آقا حتماً درحبس میباشد زیرا کفیلي نداشت که ضمانت داده از حبس خارج شود باشاید خودش مایل نبود تا قبل از خاتمه قطعی استنطاق و اثبات بی گناهي ازمحبس آزاد گردد .

دراین دو روزه وکیل بحاجی محمد مهدی اطمینان میداد که بنا بمصالح و مقتضیات لازم است حسین آقا در نظمیه باشد تا متنبه شده وقدر شما را بخوبی بداند حاجي نیز باکمال بي صبري انتظار خاتمه استنطاق را داشت و قلباً نزد خود منفعل بود که چرانسبت سرقت به پسر بیگناهش داده و اتهام دروغی باو بسته . لیکن از طرف دیگر نمیتوانست این

مسئله را آشکار نماید زیرا آنوقت خود بجای حسین آقا گرفتار حبس نظمیه میگردید ــ همینقدر دلخوش و مطمئن بود که دو روز دیگر پسرش خلاص خواهد گردید و بعد از استخلاص حسین آقا از نظمیه اورا یك جوان مطیع و آرامی خواهد دید که بدست وپای پدر افتاده و از حرکات سابقهٔ خود عفو و اغماض میطلبد این بهترین انتقامی بود که یك پدر میتوانست از پسر خود تحصیل کند ! !

خوب است زحمت کشیده تفقدی از حال عبدالعلي خان بنمائیم که دو روز قبل از باکو حرکت کرده مشارالیه در میان کشتي بر خلاف حسین آقا هیچ گونه اندیشه و ناراحتي خیال نداشت و اگر گاهی دچار فکر میشد برای این بود که مبادا سوءِ اتفاقي جهت دوست عزیزش رخ داده باشد و او نتواند مساعدت نماید . و حاضر شد که اگر در قضیه فرار استنطاقی پیش آید خود را محرك حسین آقا معرفی کرده و اورا بکلی بي تقصیر نشان دهد و غیر از این یك رشتهٔ افکار ، خیالات دیگری بخود راه نمیداد . بدون هیچ سانحه و سوء حادثه در تحت نظر و مراقبت کماندان کشتی بانزلی وارد شده و نزد حاکم انزلی معرفی گردیده همانطور مانند محبوس اولی بجانب رشت اعزام گردید .

شب بعد بحسین‌آقا خبر دادند که‌عبدالعلي خان را برشت آورده‌اند او اول باور نمیکرد لیکن بواسطهٔ تواتر خبر که اکنون در نظمیه محبوس است حسین آقا خیلي تعجب کرد که چگونه خود را باین سرعت برشت رسانیده یا خود بخود بمخاطره افتاده است .

اگر ملاقات این دو نفر رفیق ممنوع نبود حسین آقا همین الان رفیقش را درآغوش گرفته واز وفاداري و ثبات قدم اوشکرگذاري میکرد

اثاثیه سفری و چمدان عبدالعلی خان و حسین آقا بفاصلهٔ یکساعت بعد از ورود محبوس دومی به نظمیه رشت واصل گردید. رئیس نظمیه عبدالعلی خان را دراطاق دیگری منزل داده و باو گفت که ازاین حبس موقتی ملول و دلتنك نشود زیرا فردا نتیجه استنطاق معلوم خواهد شد

خبر ورود عبدالعلي خان به نظمیه رشت که بحاجی محمد مهدی رسید حس کینه و انتقام او بحرکت آمده و راضی بود که یك قسمت از دارائی خود را داده و اورا بمجازات برساند اما افسوس که نظم و ترتیب دوائر نه چنان بود که جریانات خود را بر طبق میل و هوس حاجي قرار دهند.

خلاصه فردا بر طبق اطلاع ادارهٔ نظامیه وکیل عارض براي محاکمه و عبدالعلی خان هم در پشت میز استنطاق جلوس نمودند استنطاق عبدالعلی خان نیز شبیه بهمان استنطاق حسین آقا بود واول از تهمت سرقت شروع کرده و چون دلایل و اسناد صحیحي در دست نبود از اثبات ادعا عاجز ماند لیکن بزرگترین دلایلي که برای صحت ادعای خود اقامه کرد تحریك حسین آقا و فرار او و تغییر اسم بود بنا بر این ما یك قسمت از دوسیهٔ استنطاقات آنهارا اقتباس کرده و ذیلا درج مینمائیم.

مستنطق — برای چه شما اسم حسین آقا را در تذکرهٔ عبور حسن خان قید نموده اید.

ع ـ محض آنکه کسي مطلع نشود و نداند که حسن خان همین حسین آقا بوده .

مستنطق ـ درصورتیکه شما سرقتی نکرده بودید برای چه بدون اطلاع همه کس فرار کردید و هیچ کس را از قصد خودتان خبر ندادید .

ع ـ مسافرت ما ابداً مربوط باتهام سرقت نیست بلکه راجع به وصلت اجباری است وموضوع آن را اغلی ازآقایان اهالی رشت بااطلاعند

مستنطق ـ شما بچه مناسبت خود را علاقه مند به این وصلت نشان دادید .

ع ـ فرط دوستی و شدت محبت که فیمابین من و حسین آقا علاقه داشت مرا حقاً وادار کرد که در صدد استخلاص او بر آیم .

مستنطق ـ پس شما محرك فرار او شده اید .

ع ـ چه جای انکار که علاجی برای استخلاص او غیراز این نیافتم

مستنطق ـ شما برای چه بدون اطلاع پدر ومادراو قصد تحریك و فرار را تقویت نمودید .

ع ـ البته اگر پدر و مادر و کسان او مطلع میشدند جلوگیری می کردند در این صورت لازم بود این نیت از همه مستور بماند

مستنطق ـ از رفتن ببادکوبه چه نظریهٔ داشتید ؟

ع ـ قصدم این بود که بنقاط دور دست روسیه برویم چنانچه او را واداربه مسافرت تا تفلیس کردم موافقت ننمود

مستنطق ـ پس شما بالصراحه اقرار میکنید که محرك فرار حسین آقا شما بوده اید .

ع ـ بلي انکار ندارم لیکن این مسئله ابدا مربوط بقضیه اتهام نیست سایر استنطاقاتي هم که بعمل آمد تقریباً بهمین ترتیب بود استنطاق عبدالعلی خان خیلی مفصل بود تا حسین آقا بهمین جهة از تعقیب حسین آقا صرف نظر نموده و فقط بحبس و توقیف محترمانه او قناعت کردند . مدت حبس حسین آقا پنج روز و از عبدالعلی خان به یك هفته طول کشید تا در طي این مدت اداره نظمیه باستنطاقات آنها مراجعه نموده رأی قطعی را صادر کرد. حسین آقا اجبارا ملتزم شد که بعدها باید نهایت اطاعت از پدر و مادر خود نموده و در صورت تخلف بمجازات شدیده دچار خواهد شد . ورقه التزام را حسین آقا با نهایت بي قیدي و خون سردي امضاء کرده و باداره نظمیه سپرد در چند روز حبس خود روز بروز حالت ضعف و انکسار بر او غلبه میکرد . مزاجش از سلامت منحرف و روی بـه نقاهت و کسالت گذاشت و جز بقدر لزوم چیزی نمي گفت و از برای مزاج خود چیزی نمیطلبید گویا او تصمیم کرده که بواسطه عدم رعایت حفظ ـ الصحه خودرا در محبس نظمیه هلاك کند . اگرچه در ایام اخیر حاجي محمد مهدي همه روزه از پنج الي شش دفعه جهة استخلاص پسر خود به نظمیه آمده و بوسائل مختلفه متوسل میشد لیکن اداره نظمیه رسماً خاطر نشان او نموده بود که تا خاتمه استنطاق و صدور رای استخلاص حسین آقا غیر مقدور است

فصل بیست و چهارم

اثبات بی گناهی ـ استخلاص از حبس

بعد از آن تعهد و التزام حسین آقا را از حبس خارج کرده و با دو نفر آژان بخانه خودش فرستادند مادر و اقوام و یك عده کثیری از زنهای دیگر تادم درب اورا استقبال کرده بعضي اظهار مسرت از دیدار او نموده و بعضي دیگر که مادرش نیز از این جمله بود از ضعف بنیه و مزاج و بر آشفتگی حالت او خیلي مشوش و هراسناك شدند

حسین آقا را باطاق مخصوص خودش بردند لیکن ابدا توجهي بهیچ کس نمی نمود گوئی در کابوس بایك بهت عمیقي دچاراست ـ و ابدا برای تفریح و تغییر هوا از اطاق خود قدمی بخارج و باحیاط منزل نمیگذاشت تمام فکر اندیشه او اولا متوجه حال رفیق شفیقش عبدالعلي خان بود ثانیاً به بي مهری پدر و مادر.

اما عبدالعلي خان هم پس از دو روز دیگر از حبس نظمیه با تادیه هشتاد تومان جریمه تقصیر خلاص شد بدین شرط که تا مدت شش ماه رشت را ترك کرده بطرف باکو یا طهران رهسپار شود زیرا رای قطعی به تبعید او صادر شده بود اصرار و تقاضای حاج محمد مهدی و وکیل او در صدور این رای دخالت عمده داشتند. بعد از تادیه جریمه عبدالعلي خان عزیمت بطهران را قبول کرد و ملتزم شد که تا ششماه دیگر برشت رجعت نکند و مشار الیه عجالتاً بطرف قزوین تحت الحفظ اعزام گردید . و د

عکس ـ حسین آقا از بنیه و قوای عبدالعلی خان بواسطه پرورش روح انتقام چیزی کاسته نشده و مزاجش درکمال سلامت و صحت بود درهمان روز عزیمت خود بقزوین بطریق غیرمستقیم سلامت حالات و طرز کندوقی زندکی حسین آقا را استعلام کرده همین که دانست حسین آقا روز بروز علیل وضعیف تر میشود خیلی اسباب تأثر و تأسف او فراهم گردید لیکن لا علاج و بالاجبار میبایستی بقزوین برود و از آنجا بجانب طهران رهسپار گردد

یکهفته از مدت تبعید عبدالعلی خان گذشت و حسین آقانیز بشکل ناگواری زندکی میکرد. هیچ کس را نمی پذیرفت و متعذر میشد که کسالت مزاجش ابدا اجازه نمیدهد که با احدی ملاقات کنند. شایعه فرار و رجعت حسین آقا و عبدالعلی خان و (وصلت اجباری) هم از زبانها و افواه عمومی خارج شده هیچکس توجه خود را به پرسش این مسائل معطوف نمیداشت زیرا جریانات تازه عمومی این قضیه را کهنه و فرسوده ساخته بود.

حاجی محمد مهدی اگرچه از برهم خوردن و نومیدی وقوع وصلت خیلی خشمگین و متغیر بود لیکن بالعکس از تفوق به پسر و اینکه بالاخره او را دستگیر کرده وگوشمالی داده واطمینان بر آنکه دیگر نظیر این حرکات از طرف حسین آقا بروز نخواهد کرد. و بعلاوه خوشحالی از مجازات و تبعید عبدالعلی خان خشم اورا مبدل بسرور وخوشوقتی کرده وروبهمرفته مزاج او رادر میان احساسات یأس وامید در حال اعتدال نکاه میداشتند

فصل بیست وپنجم

مکتوب ـ مخصوص

ده روز بعد از تبعید عبدالعلي خان طرف عصر که آفتاب جهانتاب
میرفت که سرزمین مغربیان را از انوار لفروز خود روشن ومنور سازد
یکی از خیاط هاي معروف رشت که رخت والبسه حسین آقارا ازچندین
سال قبل میدوخت و گذشته از آشنائي روابط دوستی همبین او وحسین
آقا وجودداشت درب حیاط بیرون را که حاجي بیکی از کاشته گان حفظ
وپاسباني آن رااخیراسپرده بود کو بید بعد از افتتاح درب خیاط مزبور
اظهار کرد که حسب الاحضار حسین آقا برای تعمیر و اصلاح لباس های
او آمده ام . اگر چه این بیان واظهار بکلی از حقیقت دور بود معهذا
مستحفظ مانع خیاط نشده او نیز چون بواسطهٔ کثرت آمد و شد طریق
خانه اندروني رامیدانست مستقیماً بحیاط دیگر رفته ، محمود همان مستخدم
کوچولو ، و همان طفل خوردسالي که هنوز هم از آقاي مهربان خود دست
بر نداشته و کمر برای خدمت حسین آقا بسته و هر لحظه متوجهٔ احوال
او است حسین آقا رامطلع ساخت که خیاط شما اجازه ملاقات میخواهد
اگرچه همچنانکه گفتیم حسن آقا کسي را نمی پذیرفت وخواست که این
ملاقات را هم به تفره بگذراند لیکن خیاط منتظر اجازه نمانده و خود
بي محابا بدرون اطاق وارد شد .

حسین آقا از این ورود بی اجازه چندان خوشش نیامد . معهذا

خیاط را مخاطب ساخته گفت آیا فرمایشی دارید ؟

خیاط از این لهجهٔ حسین آقا متعجب شده و بیشتر تعجب کرد وقتی که درست دقت نمود دید رنك صورت حسین آقا بکلی تغییر کرده و انقلاب بر مزاجش استیلا یافته و روی به ضعف و انحطاط میرود . اگر چه خیاط مزبور (از وصلت اجباری) و فرار و حبس حسین آقا کاملا مسبوق و مستحضر بود معهذا بنا بر خواهش حسین آقا که در ضمن این مدت متمادی باو اجازه نمیداد درامور خصوصي خودش مداخله کند از این مقوله کلمهٔ بر زبان نیاورد . و بهتر آن دید که فقط باحوال پرسی قناعت نماید .

حسین آقا در جواب تفقد دوستانهٔ او و ذکر علل افسردکی خود به کلمه (ناخوشم) اکتفا کرده و علاوه نمود که آیا شما کار خارجی هم داشتید یا خیر ؟

خیاط باین پرسش جوابي نداده و گفت اگر محمود از این اطـاق خارج شود محرمانه عرضی داشتم .

محمود هم منتظر اشارهٔ حسین آقا نماند و تا کنون که در گوشهٔ اطاق بپا ایستاده بود از در بیرون رفت . آنگاه خیاط دکمه های کت را باز کرده واز میان کیف بغلي خود یك پاکت سر بمهر بدست حسین آقاداد

— این چیست ؟

— بعد از خواندن مطلع خواهیدشد . همینقدر محتاجم بگویم که این مکتوب توسط یکی از دوستان من با نهایت احتیاط از قزوین رسیده ،

است و دیگر ازمفاد و مندرجات آن خبر ندارم . اگر جوابي دارد خودتان بوسایل مختلفه خواهید فرستاد . زیرا وسیلهٔ ارسال جواب در دست من نیست وسپس از این ملاقات که موجب ناراحتی و تصدیع حسین آقاشده باکمال احترام معذرت خواسته واز اطاق بیرون آمده وپي کار خود رفت

حسین آقا از طرز خط و عنوان پاکت نتوانست نویسنده آن را بشناسد زیرا بخط مجهولی نوشته شده بود لاجرم باکمال تعجب پاکت را مفتوح ساخت . و بمحض مشاهده اولین خط بي اختیار اشك ملایمی در دیده‌کانش حلقه‌زد زیرا شناخت که نویسنده این مکتوب یکانه دوست با وفای او عبدالعلي خان است . این مراسله را قبل از مطالعه مکــرر بوسیده و بوئیده و آنوقت شروع بقرائت آن نمود . و ما مضمون آن را محض بسط اطلاع خوانندکان گرام ذیلادرج مینمائیم :

« دوست عزیزم البته سرکار مطلعی که من بجرم طرفداری و »
« حمایت یا تحریك شما برای فرار از وصلت اجباری دچار حبس و »
« شکنجه شده بالاخره بنا به اصرار پدر نا مهربان سرکار و وکیل »
« مدافع او رای نظمیه به هشتاد تومان اخذ جریمه و ششماه تبعید من »
« قرار گرفت ــ آیا میداني که اکنون چند وقت است که از زیارت »
« جمال دل آرایت محروم مانده ام ؟ همینکه شنیدم شما قبل از من از »
« حبس خلاص خواهیدشد یك‌شادی و مسرت مخصوصی مرادر آغوش »
« گرفت . بعداز استخلاص شما دوروز دیگرحکم تبعیدمن بلااضافه »
« صادر شد . و بازهم بد بختانه بواسطه مراقبت مامورین من نتوانستم »

آخرین دیدار خودرا براي مدت ششماه مفارقت با شما تجدید نمایم . »

« شنیدم کسالتی بر مزاجت مستولی شده و قوای نازنینت روی »
بضعف و تحلیل گذارده است بي اختیار دچار یك اندوه و تاسف »
مخصوصی گردیدم ـ امیدوارم تا کنون کسالت از مزاج شریف »
مرتفع شده باشد ـ من این مکتوب را از قزوین نوشته و با وسایل »
مخصوص که مراعات کامل احتیاط در آن شده براي شما میفرستم و »
تصور میکنم قبل از وصول این مکتوب بشما من بطهران خواهم رسید »
لیکن ضمیر پاك وقلب تابناك گواه است که هجرت و دوری جنابعالی »
چقدر بمن ناگوار است بشما توصیه میکنم که غصه مخورید و ازگردش »
روزکار دلتنك نباشید . »

« عزیزم مرافراموش مکن و بدان که تو را بحد پرستش دوست »
« داشته و دارم . یادگار مهر و محبتی که از تو در قلب من باقي است »
« تاروزمرك از وجودم زائل نخواهد شد . ازآن پس هم عشق و محبت »
« تو را در لای کفن سفید خود پیچیده و مانند یك تحفه گرانبهائی »
« برای دنیای دیگر خواهم برد »

« عزیزم ـ اکنون میدانم که آزادی تو را سلب کرده و بی »
« رحمانه تو را در قفسي محبوس ساخته اند . اما گریه مکن و اندوه »
« مخور اما مده خداوند جزاي بدکاران را خواهد داد . مفارقت ششماهه »
« من از شما بقدری مؤثر است که تصور میکنم قبل از انقضای مدت »
« تبعید خود را هلاك و معدوم سازم . آری برای من ممکن نیست شش »

« ماه از زیارت و ملاقاتت محروم و بی نصیب باشم . پس اگر بتو خبر »
« رسید که قبل از این مدت من زندگی را وداع گفته ام مرا ببخشی »
« و حلال کنی و حقوق دوستي خود را از گردن من ساقط سازی . »
(زیاده سلامت وجودت را طالب و سرگذشت حالت را منتظر)

ارادت کیش [عبدالعلي]

درقرائت این مکتوب اشك چشم حسین آقا شدت کرده و قطرات آن مانند باران بروی دست وپنجه ولباس او میریخت . این مکتوب بقدری جلب دقت و توجه حسین آقا را نمود که بیك ودو دفعه از لذت خواندنش سیر نشده بلکه چهار دفعه آنرا قرائت کرد یا شاید میخواست تمام عبارات و جملات آن را در حافظهٔ خود بسپرد .

آری این دوست عزیز و رفیق باوفایش بود که از راه دور بوسیله قلم باو صحبت میکند و مدتی است که این بلبل شوریده از گل ملاقات و زیارت دوست عزیزش محروم بوده باغبان بي انصاف آنها را از آغوش یکدیگر جدا کرده و مسافت او تا دوست عزیزش بیشتر از پنجاه فرسخ است . هیجان این افکار محرك گریه و زاری حسین آقا شده یك نظر به آسمان نموده دید که تاریکی و ظلمت ساط شب را گسترده وسکوت مخصوص درفضای این خانه حکمفرما است .

فصل بیست و ششم

تأثرات قلبی ـ یك تصمیم مدهش ـ آخرین مکتوب ـ مرك فجیع

بعد از قرائت مکتوب آن را پیچیده و در لفافهٔ خود گذارده و سپس با یك آهنك تألم انگیزی شروع باظهار بیانات ذیل کرد:

آه ای دوست عزیزم ـ ای رفیق با وفای من ـ اي کسی که در دنیای امروزه هیچکس و هیچ چیز را بقدر تو دوست ندارم. تو برای خاطر من دچار چه زحمات طاقت فرسا شدی ـ و چه فدا کاریها کردي ـ آیا من میتوانم از عهدهٔ تلافی و قدر دانی خدمات تو برآیم؟ هرگز، هرگز ممکن نیست! آه اي عبدالعلي خان! اگر تو بودي و میدیدی من چگونه تنها شده و مانند اشخاص معتزل و تارك دنیا بکنجی خزیده‌ام. افسوس که نمیداني آزادی و راحت من بالمره از من سلب شده. فراق تو بسي ناگوارتر و سنگین‌تر از همهٔ اینهاست. آه پدر بی انصاف و بی مروت من تو را از من دور ساخت. من دیگر بچه امیدي بسعادت آتیهٔ خود امیدوار باشم در حالتي که خوش بختي و سعادت من در اثر جور و بی انصافي این پدر و مادر بکلی مضمحل و پایمال شده آه، هیچکس نیست که راز درونی مرا بشنود و بر احوال من دلسوزی و غمخواري کند!!

تو بمن توصیه میکنی که زنده بمانم و بوصلت اجباری ملزم شوم نه نه، تو اشتباه کردهٔ با تنها از حسن بیان و لطف مخصوصي است که نسبت بمن داشتهٔ!!

آه ای دوست عزیزم . اگر تو در نزدم بودی تمام بد بختی‌های خود را فراموش میکردم . اگرتو در برم بودی تمام مصائب گذشته را از نظر دور میساختم . آه تو مایه تسلی قلب من بودی که جدا شدي ! ای‌بدبخت من که بکلي مأیوس و ناامید شده ام ـ هیچ دلخوشي وجود ندارد که مرا بسعادت آتیه نوید داده واز تأثرات قلب حزینم بکاهد . از پدر ومادر مأیوسم ، از دوستان دیگر هم نومید نه ، بلکه از محیط وروزگارهم‌مأیوس اما یك یاس سنگین و هلاکت آور !

تنها اطمینان من بتو بود آنهم که از نظرم دوری . آه حتي من از نوشتن مراسلات برای‌تو ممنوعم و هیچ وسیلهٔ در دست ندارم که بتوانم از تأثرات دروني خود ترا آگاه سازم .

نه عزیزم ، توزنده باش و سعادتمند شو که لایق زندگانی و سعادت هستی ، تو حق حیات داری زیرا پدر ومادر و اقوام وعشیرهٔ وتمام‌فامیلت تو را دوست میدارند . تو مالك یك آزادي‌مطلقی هستي که‌من‌آن‌رافاقدم برای تو موجبات خوشبختی از هر حیث مهیا است ، تو میتواني از عمر و زندگی خود لذت برده و سعادتمند باشی ، اما بگذار من بمیرم ، بگذار معدوم شوم که مرگ را هزار بار بر زندگی ترجیح میدهم ، بگذار من خودرا راحت سازم که‌مستحق حیات نیستم ! آه‌هیچکس نیست‌که از من دلجوئی کند حتی خداوند ، این خالق موجودات مرا بکلي فراموش کرده است .

در این جمله حسین آقا بیقرار شده وماننددیوانگان بي‌محابا بطرف

گنجه و محفظهٔ اطاق رفته یك صندوقچهٔ کوچك و ظریفی را ازمیان کشو گنجه بیرون آورده و با کلیدي که در جیبش پنهان بود درب صندوقچه را باز کرده از میان پارهٔ اشیاء و آلات یك قاب ساعت طلا که از یادکار دوست عزیزش عبدالعلی خان است بیرون آورده و یك نکاه حسرت‌آمیزی بساعت مزبور کرده و بالاخره براونیك (۱) را نیز از صندوق بدر آورد و همچنان بطرف درب اطاق رفته واز پشت بسته باچشمان اشك آلود مشغول امتحان حربهٔ مزبور شد . و سپس بیانات دلسوزش را مجددا بشرح ذیل شروع کرد :

آه ای عبدالعلی خان ـ ای یار با وفا و محبوب بي‌همتای من ، این یادکاری تو نیز فوق‌العاده ظریف وقشنك است ، اگرتو موفق نشدي که‌کاملا مرا مستخلص سازی اکنون این یادکاری باقیمت تو که سمت نمایندکي از تو دارد ، بقیهٔ خدمتی که انجامش را در عهده داشتی ایفا و ادا خواهد کرد ، این برونیك قشنك و ملوس تورا از تعقیب اقداماتی که برای نجات من در نظر داشتي بي نیاز خواهد ساخت این یادکار نازنینت چه اندازه ظریف و زیبا است ؟! پس مرا ببخش که بدون اجازه و میل قلبی تو با یادکاری تو سوء استعمال میکنم ازمن دلتنك مشو و من همان تقاضای ترا در آخرین وداع خود با تو تجدید میکنم مرا فراموش مکن و نامم را از قلب نازنینت خارج مساز ـ خداحافظ ای دوست وفادار عزیزم دراولین نسیمی که بجانب دیار تو میوزد خواهش میکنم که این پیغام مرا به تو

۱ براونیك از تحفه و یادکار عبدالعلی خان است که‌بحسن‌آقا بخشیده است

برسانند ، زیرا وسایل مکاتبه و ارسال مراسلات برای تو فعلا مرا مقدور نیست .

بعداز ذکر این وصایای تاثر آور صندلی خود را درعقب میز کشیده صفحه کاغذی را بر داشته و مشغول تحریر گردید لیکن هنوز چند سطری ننوشته بود که مجدداً درب اطاق را باز کرده یك نظر بآسمان نموده و مشاهده کرد که ماه باشعهٔ دلفروزش زمین را منور ساخته سکوت هراس انگیزی فضا را احاطه نموده و معلوم است که بیشتر از دوساعت از شب میگذرد و بعد از اطمینان کامل از اینکه بالمره تنها است مجددا درب را از طرف داخلی اطاق بسته و بروی صندلی خود قرار گرفت و مشغول به نوشتن آن مکتوب شد تاتمام گردید . این آخرین مکتوبي بود که حسین آقا بدست خود تحریر کرده بعداز فراغت از خاتمهٔ مکتوب آن را در پاکتی گذارده و عنوان آن را بشرح ذیل نوشت : آخرین مکتوب ــ بجناب حاجی محمدمهدی تاجر برسد ـ سپس مکتوب عبدالعلی خان را که دربغل خود گذاشته بود بیرون آورده بعداز بوسیدن آن کبریتی روشن و در تحت کاغذ نگاهداشت تا بخوبي سوخته و بجز دوده سیاه آثاري از آن باقی نماند در حالتیکه مي گفت : اي دوست عزیزم در این بی ادبی مرا معذور دار که خط نازنینت را سوزانیدم اگر من اطمینانی بحیات و زندگانی آتیه خود میداشتم این بهترین مرقومهٔ دل انگیزت را مانند یکی از نفیس ترین یادگاریهاعزیز و محترم میداشتم اما افسوس میخورم که پس از مرگ من شاید این خط بدست اشخاصی که صلاحیت ندارند افتاده ومجددا باعث بر زحمت‌تو شوند

پس مرا معذور دار . اي دوست عزیز یکبار دیگر خدا حافظ !

ما محض آنکه قارئین عظام را در پایان کتاب خود منتظر نگذاریم عیناً آخرین نوشته حسین آقا را بعباراته درج مینمائیم : مکتوب مزبور حاکي شرح ذیل بود .

« بحاجی محمد مهدی تاجر — ای پدر سنگدل و بیرحم ، این آخرین دیدار من و تو است و از این پس از کراهت ملاقات من راحت خواهي شد گویا خیلی متأثر خواهید شد از اینکه مرا مشاهده کنید بایك جسد خون آلوده و پیشانی شکافته ، اما بر خود گریه و سوگواری کنید نه بر من ، آری ای پدر بیرحم ، تو مانع ترقی وتعالي من شدی ، مقدس ترین نعمتها و محبوب ترین چیزها در دنیا آزادی بود ، تو آزادي مرا از دستم گرفتی و نخواستی در آغوش یا در سایهٔ آزادگي زندگانی کنم تو بي انصافانه مرا به تهمت سرقت گرفتار ساختي ، شما دوست عزیزم را از دستم ربودید و از نظرم دور ساختید ، آه ای پدر جنایتکار تو با استهزاء وسخریه های جگر خراش مرا آزرده نمودی و قلبم را مجروح ساختي ، جراحات قلب من تا دامنهٔ قیامت ترمیم ناپذیر است ، تو مرا بوصلتي مجبور و ملزم کردي که هرگز صلاحیت نداشت ، تو باعث شدي که راه چاره از شش جهة به من بیچاره مسدود کردد ، آري تو قاتل من هستی وخواهی بود ، اگر گلولهٔ رولور باختیار و اراده من پیشانی مرا مجروح ساخت این تو بودی که موجب آن گردیدي »

« بر من غصه و اندوه مخور ، برخود گریه و سوگواری کن ، من

خود کشي کردم و خلاص شدم، روح جوان و ناکامم الی الابد تورا لعنت ونفرین خواهد کرد، آه ای پدر بي انصاف اگر بداوری خدای متعال معتقدی در روزحشر، در روز مجازات جنایتکاران، خداوند قاهر و قادر بین من و تو بعدل و انصاف حکم خواهد کرد.

« اما تو نیز زنده نخواهی ماند — یا از غصه یا از فجأء خواهی مرد، میمیری اما مانند مقصرین و جنایتکاران، تو بر من رحم نکردی و خداوند هم رحمت خود را از تو سلب خواهد نمود، تو منتظر بودی با این وصلت تجارت کرده باشي، اما من هم چنانکه بشما مکرر گفتم از این معامله یك زیان مدهش عایدت شده ومیشود، پس بمیر که قابل حیات نیستي، همانطور که زندگي و آزادی مرا از دستم گرفتی آرزو میکنم که بیك مرك فجیعی دچار شوی — اکنون گریه و زاري عجز وسوگواري بی ثمر است — همان به که از گناهان خود توبه کرده و روي بدرگاه خداوندی آورده منتظر مرك بنشیني   خدا حافظ حسین »

بعد از لحظهٔ چند سطر ذیل را هم بر آن علاوه کرد

« اما در این دم واپسین باز مهر پدری وفرزندی مرا محرك شد که قدری از ثقل عذاب وجدانی تو بکاهم آن اینست تو تنها سبب این جنایت نشدی مادرم، آن مادر بی مهر و مروت با تو شریك جنایت است. من ازاو راضي نیستم و امیدوارم خدا هم از او راضي نشود. تمام امید و آرزو های او در برابر جسد بیروح من قطع خواهدشد. اشك های چشم او که بروی صورت خونین من میریزند براي جبران و پوزش شماتت ها

و سرزنش هائی که نسبت بمن گفته کافی نیستند دیگر مطلبی ندارم »

« حسین »

بعد از فراغت از ان مکتوب بایك جرئت وقوت قلب خارق العاده که از شدت یاس و نومیدی او حکایت میکرد بدون تزلزل عقیده (رونیك) را بروي شقیقه خود گذارده و چخماق آنرا فشار داد صدای اطلاق فشنك و افتادن این جوان ناکام یك مرك فجیع و خودکشی جانسوزی را نمایش داد.

ما دیگر محتاج نیستیم کــه بعد از ذکر این عاقبت رقت انگیز به قضایای بعد بپردازیم زیرا بفاصله چند دقیقه می بینیم که همین اطاق ماتمکدهٔ مملو از جمعیت شده رئیس نظمیه و یك عده آژان جسد خونینی را بخارج نقل میدهند.

و حاجي محمد مهدی بدبخت را می بینیم که موی ریش خود را کنده و با دو دست برفرق میکوبد و میگوید: آری من گناهکارم. من باعث هلاك و اعدام فرزند عزیز خود شدم. آه خدایا جنایت و گنـــاه من آیا قابل عفو است؟ آه ای فرزند عزیزم، من از تو قدردانی نکردم و تورا بحرکات بی رویه خود آزرده ساختم اما گناه و تقصیرم را عفو و اغماض کن. و بدان همین چندروزی که از عمر و حیاتم باقی است مکافات و انتقام الهی را اگر بچشم خود نه بینم درحال خود احساس خواهم کرد کاش اول پدر پیرت را بجزای گناهان معدوم ساخته و سپس خودرا هلاك میکردی ای بیچاره و بد بخت من که شایسته بد ترین مجازات و

عقوبات الهي هستم . صبح روز بعد جنازهٔ این جوان بد بخت را با یك تجلیل و احترام مخصوصی حرکت داده و در یکی از بقـاع متبرکه دفن کردند .

جوانان در عزای او لباس ماتم پوشیدند . و طبق هاي گل برمزار او نثار کردند یکماه بعد نیز حاجي محمد مهدي دنیا را وداع گفته رخت بسراي دیگر کشید تا محاکمه و مجازات شود

(خاتمه)

اخطار

بعد از انتحار حسین آقا زندکاني پدر و مادر این جوان نهایت رقت آور است که مؤلف محترم از شرح و تفصیل آن فعلا صرف نظر کرده است چنانچه قارئین محترم درخرید این رساله سبقت نمایند ما بطبع و نشر جلد ثاني آن مبادرت مینمائیم

— حسین اقبال کتابچی —

در مطبعهٔ سعادت بطبع رسید

قارئین محترم اول تصحیح فرموده بعد مطالعه کنند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	٩	فصایل	خصایل
٤	١٣	متحده	متخذه
١٤	٨	شنا کرده	شناور گردیده
٢٣	٥	مزخرفرات	مزخرفات
٣٤	١٩	بشوم	نشوم
٣٦	١١	اریقي را	رتبي را
٣٧	٦	و بواسه	و بواسطه
٣٧	١٠	مادوت بپذیر	مادرت را بپذیر
٣٨	١٥	بر هفاهت	بر سفاهت
٣٨	١٨	برای دین	براي این
٣٨	٢٠	و ماده	و مادر
٤٩	٦	عزیزم من مستم	عزیزم من هستم
٥١	٣	مخیل	مخل
٥٦	١٥	تفرس	تفحص
٦٤	٢	عجب مهري	عجب مهرباني
٦٦	١١	محررم ماندم	محروم ماندم
٦٧	١٨	قبیل تحصیلات	قبیل تحمیلات
٦٨	٨	نتایج سودی	نتایج سوئي
٦٨	١١	صحت	صحت
٧٢	١٧	دراند	دارید
٧٦	٢	کوتاه	گویا

			صحیح
۸۱	۲۰	این یك که	اینکه
۸۳	۱۲	تصامح	تسامح
۸٤	۱۰	خوش بختی میدانم	خوش بختی شما میدانم
۱۰۰	۱۱	ازاده	اراده
۱۰۱	۱۲	با وسایل	با عدم وسایل
۱۰۲	۹	اجوان	جوان
۱۰۷	۱٦	در افها نیز	در اطاقها نیز
۱۰۹	۱٦	اطراف و چه ها	اطراف کوچه ها
۱۱٤	۷	دو قست	دو قسمت
۱۲٦	٦	در پس شده عفت	در پس پرده عفت
۱۳۰	۸	صوراقش	تصوراتش
۱۳۱	۲	بدر آمده	بدر آورده
۱٤٥	۳	نشعهٔ	نشهٔ
۱٤۷	٤	خشت ومنك	خست و تنك
۱٤۷	۷	در صوتیکه	در صورتیکه
۱٥٦	۱۱	از فرت	از فرط
۱٥٦	۱٦	تحیق	تحقیق
۱٦۰	۱۹	وحام بیقین	وحقایق
۱٦۳	٥	فرانسولگری	قونسولگری
۱٦۳	۱۲	متحفظ	مستحفظ
۱٦۹	۳	نزد پدد رفنه	نزد پدر رفنه

تذکر

کتابخانهٔ اقبال برای وصول بمقصود یعنی بزرگترین
خدمت بجامعه مخصوصا جهت پیشرفت مقاصد حقهٔ محصلین و
محصلات و سهولت امر تدریس یکدوره کتب کلاسیکی با
رعایت مواد پروگرام وزارت جلیلهٔ معارف طبع وبقیمت نازل
بمشترکین عظام تقدیم مینماید و باولیای محترم مدارس ازقیمت
معمول تخفیف داده میشود - کتابهای اختصاصی کتابخانهٔ
مزبور که از هر حیث مرغوب و مطلوبست از نمره یک تا
هرچه تعدادشود مرقوم ومندرج است ونیز کتابخانهٔ مزبور
اقسام تقاویم دیواری وبغلی و دفتری و غیره را بمناسب نرخ
قیمت تقدیم مشتریان محترم مینماید